

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228348**

UNIVERSAL  
LIBRARY











کتاب سفینۃ النجا

فهرستِ مقبره اهلِ شریعت که درین کتاب از آنها روایت و اخبار و قول و تحقیق و مرآتیه نقل شده

[illegible]



سقیة النجات

بِقَامِ بْنِ كَعْلٍ  
سنة ۳۲۲  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله الذي هدانا لهذا...



يَا عَلِيَّ اَذْكُرْنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله فالله السموات والارض وجاعل الملكة والروح الواحد الاحد الذي  
ليس كمثله شيء وهو السميع البصير هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو  
بكل شيء عليم والصلوة على رسوله وجيبه وصفية خاتمة الانبياء والمرسلين  
وعلى اله المعصومين الذين اذهب الله عنهم الرجس وجعل المتمسك بهم سفينة  
لنجاة العالمين **اقابعد** جنن گوید که تری من حاج رحمت ایند و بی نیاز این کمال الدین حسین  
علی رضای منسوب باروگان شیراز که چون در غنویان شباب حسب الاقضاء فیهم ان نافذ الحکم تقدیر  
سفر سده وستان روی نمود و در او ان توقف در انچه دیدید همیشه که جمعی کثیر از مجتبین غافل العقیده  
اهل بیت را بنا بر مصلحت وقت آمیزش و اختلاط با ارباب چهار مذنب که خود را اهل سنت و جماعت نام  
کرده اند ناگزیر بود و همواره در محافل و مجالس بر سبیل گناه و تصریح در میان ایشان سخنان در باب  
امامت مذکور میگشت و اهل خلاف از روی اضطراب در انکار آیات و احادیث و التمسک علی  
ابن ابی طالب اصرار میورزیدند و بسیار از مجتبین اهل بیت بنا بر آنکه از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل  
نداشتند ایشانرا قوه مطالعه کتب مبسوطه علمائشعه ایضا غرض نمود و استنباط دلائل از کتب اهل بیت

نیز ایشان معتذر بود لهذا باقتضا بضاعه بواسطه انتفاع شیعیان احمدی و سایر طالبان و همچنین  
در خاطر فایده تقسیم یافت که از روی انصاف در باب عقاید فرقه نجیه اثنا عشریه و تحقیق اصول دین  
از معرفت ائمه و معرفت بنی و امام و معاد بفارسی تالیفی مبسوط مشتمل بر دلائل و اقوال هر دو فرقه  
و احادیث مرویه از صحاح هر دو طایفه در قلم آر و بخوبی مردم را از ان مایل حقی و افسوس دوزی  
شود لیکن کثرت سوانح ناگوار و عدم مساعدت روزگار سرانجام این کار را بوقت دیگر موکول نمود  
تا آنکه در عین اراده مراجعت بوطن مالوف بعضی از عزیزان گرامی بر تجمیع عزم سابق نمائند که در  
و چون با ضیق وقت و عدم فرصت نهایت خاطر پریشانی علاقه گشته بود و انامیه از کتب که می باشد  
در نظر داشته نیز بدست آمدنش تعسر بل تعدر داشت لهذا مطلوب معهود را از تخریق تعویق برآوردن  
مناسب ندید اما در تالیفه مختصری که تمام الفایده عام النفع در باب امامت پرداخت و بر ذمه خود  
لازم گردانید که در جمیع مراتب سخن جانب انصاف را مرعی داشته سر موی از طریق مواجبات  
نورزد و در توضیح و تقییم دلائل کوشش نماید بخوبی که خاص و عام را از نوایه صلبه آن بهره تمام بوده باشد  
و از برای اتمام حجت همه با احادیث و روایات و آنچه بطلب از صحاح معتبره و کتب معتدله موثق  
القول مسلم البشوت ایشان تخریر نموده تا ختم را در انکار مجالی نماند و چون گردیدن با امام بعد از گردید  
بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید که بر سبیل اجمال از شناخت خدا و رسول برخی مذکور سازد  
و در خاتمه از معاد نیز بر سبیل اختصار سخنی چند نگاشته آید و چون غرض انتفاع جمیع طالبان طریق تقییم  
است لهذا همه جا مطالب را از مقدمات ظاهره که هر کس دریافت آن تواند نمود استخرج می نماید و آن  
مختصر که مسمی است بسفینه النجات مرتب گشته بر سه مقام و خاتمه و اندر الموفق و المعین مقام  
**اول** در معرفت ائمه مشتمل بر دو اساس اساس **اول** در تقریر دلیل بر نبوت واجب  
الوجود و بدانکه معنی موجود که مراد است با هست در فارسی بر بیست و احتیاج به تعریف ندارد و  
همچنین معدوم که مراد است باینست در فارسی و لهذا از بله و صبیان هر گاه سوال کنند که فلان چیز  
هست یا نیست البته جواب میدهند بی آنکه پرسند معنی هست چیست و از خواص فرد و ماصدق بود  
یعنی آنچه موجود بر آن محمول میشود و راست می آید چنانکه میگویند فلان چیز موجود است آنست که غم

آثار باشد یعنی اثری بر آن مترتب شود یا باعتبار فاعل بودن مثل پیدا شدن روشنی از آفتاب  
 و حرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نقطه از برای صورت بناتی و حیوانی و انسانی  
 و معدوم است که اثری بر آن مترتب نشود پس اگر برشی اثری مترتب شود در خارج اذعان  
 از امور موجود خارجی گویند و اگر اثری بر آن مترتب شود در اذعان از امور موجود ذهنی میگویند و برین  
 قیاس کن محذور را و همچنین مفهوم وجود و عدم که عبارت است از بودن و نبودن نیز به همین  
 چنانکه ظاهر است و فرد حقیقی وجود آن امر است که شیئی باعتبار آن مظهر آثار و مصادق مفهوم موجود است  
 بخانه که فرد نور آن امر است که شعله شمعها و جرم کوبها و سایر چیزها بر آن روشن است و ازین جهت  
 تعبیر کرده میشود بهیستی دیگر باید دانست که نسبت وجود و عدم هر دو با هم بیچشمی است و از امور متصوره میشود  
 بود که مذوری باشد و الا لازم می آید اجتماع نفیضین بواسطه آنکه بنا برین تقدیر هم وجود و نظر بذات آن  
 امر ضروری خواهد بود و هم عدم پس در خارج هم موجود باشد بالضرورة و هم عدم و این نسبت مگر  
 اجتماع نفیضین و هم چنین نمیتواند که امری از امور نه صلاحیت انصاف بوجود خارجی داشته باشد  
 و نه صلاحیت انصاف بعدم خارجی و الا لازم می آید که نه موجود باشد در خارج و نه معدوم و این  
 محال است زیرا که ارتفاع نفیضین است پس هر امری از امور متصوره یا عدش نظریات ضروری است  
 و صلاحیت وجود ندارد و یا وجود نظریات ضروری است و عدم بر ذاتش روانیت یا عدم نظر  
 بذاتش ضروریست و نه وجود یک هم صلاحیت انصاف بوجود دارد و هم صلاحیت انصاف بعدم اول  
 را امتنع میگویند و ثانی را واجب و ثالث را ممکن پس موجود خارجی منحصر است در واجب و ممکن بعد  
 ازین بدانکه هر چه نظر بذاتش تنها قطع نظر از جمیع امور مغایره موجود باشد یعنی ذاتش به تنهایی بدون  
 احتیاج با امری از امور کافی باشد در مظهر آثار بودن بیشک و شبه عدم بر ذاتش روا نخواهد بود  
 و این محلی بسیار روشن است نزد ذوق سلیم و لهذا اربعه چون نظر باصل ذاتش از جهت بر وجه  
 از جهت از ذاتش منفک نمیتواند اکنون میگوئیم باید که از موجودات فردی باشد که نظر بذات  
 نباشد بر آن احتیاج با امری دیگر موجود باشد و الا هر یک از موجودات در موجود شدن محتاج خواهند  
 بود بعلت و موجب یعنی وجود دهنده زیرا که بدیهه عقل حکمت بآنکه هر چه در وجود محتاج بغیر است

البته محتاج خواهد بود بایجاد کننده و آن موجود تیر باید که در حین ایجاد آن نمی موجود باشد چه وجود  
 بوجود دهنده سه اوارتر است چنانکه روشن است بر جمیع عقلا پس بطریق اولی موجود  
 خواهد بود و بنا بر فرض مذکور آن موجود نیز محتاج است بموجودی دیگر و همچنین پس خالی نماند  
 از آن نیست که بر میگردد بطریق دوم مثل آنکه زید را عمر ایجاد کرده باشد بقرض و عمر را بکبر  
 و کبر را خاله و باز خاله را زید ایجاد کرده باشد یا میرود بطریق تسلسل مثل آنکه زید را عمر ایجاد کرده  
 باشد و عمر را کبر و کبر را خاله و همچنین الی غیر نهایت برود و هیچ با منتهی نشود و این هر دو باطل است  
 زیرا که ازین قرار هر یک در موجود شدن موقوفند بیکدیگر پس از کجا موجودی بهم میرسد تا  
 از آن بهم تواند رسید و از برای هر عقلی از ملاحظه این چنین سلسله که موجود شدن هر یک از آنها  
 در بند موجود شدن دیگری باشد یقین ثابت جازم بهم میرسد که هیچ یک از آنها موجود نیست و اندک  
 و این در نهایت ظهور است و اصلانک و شبهه در آن راه ندارد و از اینجاست که هرگاه شخصی گذرش  
 بر قالب چند بیان افتد و یار دیگر که بر آنها بگذرد و همه را زنده یابد و سوال کند اینها را که جان بخشیده  
 اگر جمیع مردم عالم اتفاق کرده اندرا خبر دهند که اینها همه از یکدیگر جان یافته اند بی آنکه موجودی  
 دیگر یک کس یابد و کس یا همه آنها را زنده کرده باشد آن شخص هرگز اعتقاد نخواهد کرد و هیچ وجه  
 بدو درش نخواهد افتاد بلکه از کذب محض خواهد شمرد و سخن همه را بر سخنی و استهزا حاصل خواهد کرد  
 چنانکه ظاهر است شجر شمع بنی فوریه نزد دیکت چه دور نیز شمع و گرازی نور پس  
 متحقق شد که فردی از موجودات هست که نظریات بذاته موجود است و دانسته شد که هر چه  
 نظریات مذکور است انعکاس وجود از ذاتش محال باشد عدم بر او را نخواهد بود و الا  
 لازم می آید که هم موجود باشد و هم معدوم و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین محال  
 است برایشه و چون دانسته شد که هر چه عدم بر ذاتش روانیت واجب الوجود است پس  
 متیقن گردید که عالم را ناچار است از آفریدگار واجب الوجود که بذات خود موجود است  
 و هیچ وجه عدم بر ذاتش روانیت و جمیع سلسله وجودات با و منتهی می شود و هو المبدأ  
 و الیه المآب متعصبه از این تحریر یافت ظاهر شد که وجود واجب عین ذات اوست و الا



در مرتبه ذات بذاته موجود نخواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن بوجود که غیر ذات اوست  
و حال ممکن است شد که باید در مرتبه ذات بذاته موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب باشد موجود  
زاید بر ذات باشد خالی از آن نیست که مقتضی آن وجود ذات یا غیر ذات اگر ذات باشد  
لازم آید تقدم ذات در موجود بودن بر وجودی که بان موجود است زیرا که مقتضی وجود  
باید بالذات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهه و این محال است زیرا که مفروض این است  
که واجب باین وجود موجود است پس چگونه در وجود بر آن مقدم می تواند بود و این باین  
ماند که جمعی کسرخ باشد پیش از موجود شدن آن کسرخ که آن جسم بان کسرخ می شود و اگر  
غیر ذات است لازم می آید که واجب باقصای دیگر می موجود شده باشد پس واجب  
الوجود ممکن الوجود خواهد بود و این محال است بالضرورة پس روشن شد که ذاتش علی وجود  
و هستی قائم بنفس است **اساس دوم در صفات واجب الوجود** و تمام مقصد در ضمن چهار  
بنهج صورت پذیر خواهد شد **بنهج اول** در علم و مناسبات آن از قدرت و ارادت و جهل  
بدانکه صفت کمال آنست که بودنش از برای هر موجودی از موجودات مثبت بخوبی از خوبی و تمام  
آن موجود باشد و نبودنش مستلزم بخوبی از ناتمامی و نقص چون واجب الوجود اصل همه موجودات  
و مبداء جمیع حقایق است ناتمامی و نقص بودنش روایت بالبدیهه بلکه باید متصف باشد بجمیع صفات  
محال و از جمله صفات کمال بل اقوی و اشد کمال علم و دانستن که وجودش از برای هر موجود  
موجب کمال آن موجود است و ضدش که جهل و نادانیت از برای همه اشیا نقص تمامست  
و نیز بر صاحب حدس درست روشن است که جمیع صفات کمالیه هر شیئی منزه تر است بر خود وجود  
و چگونه هستی آن شیئی پس هرگاه وجود واجب اصل و مبداء همه حقایق و اقوی و اکمل جمیع  
وجودات باشد بچیزی که همه حقایق و وجودات بطیف ذوات او هست و باقی باشند یقین  
که صفاتش نیز اقوی و اکمل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود و بخوبی که هر صفت  
کمال رتبه باشد از رتبهات صفات کمالتیه او پس محقق شد که واجب الوجود تعالی شأنه نظر  
بذات بذاته عالم است بجمیع چیزها خواه کلی خواه جزئی خواه موجود و خواه معدوم و خواه

محموس و خواه معقول پیش از زمان و مکان و زمان و مکان و غیر اینها بخوبی که از ازل تا ابد هیچ ذره از ذرات هر چه وقتی از اوقات از علم او بیرون نیست و الا لازم می آید که در مرتبه ذات از جفت زانین از هر چه از امور جابل و نامفصل باشد و این خلاف بدیهه عقل مستقیم است **عَنْكَ الْوَلَدُ الْبَنَانُ مِنْ كَيْفِ بَعْدَهُ وَشَقَالُ كَذِبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَكَافِي السَّمَاءِ**  
**و قطع نظر** از این امور هر کس در صیاح موجودات و آثار مترتبه بر آنها و ارتباط و مناسبت اجزای عالم از افلاک و عناصر و جمادات و نبات و حیوان و انسان فی الجمله تامل میکند جزم و بین بهم میرساند که آفریننده اش عالم است بجمیع خصوصیات اشیا و انا است تمام حقایق محتمله و همه جهات متصوره در واقع خاک و باد و آب و آتش را که هر یک ضدانند با دیگر پس آن نحو امتزاج دادن و بیچل انسان موجودی از ان پدید آوردن با اینهمه غرایب از مناسب اجزای ظاهر و باطن و خصوصیه هر یک از ان اجزا و امتیازشان بنوعی که اصلا کار هیچ یک از دیگران نتواند آمدن چنانکه مشاهده می شود در حواس چنگا و غیر اینها از لب و زبان و دندان و دست و پا و امثال ان و انمایه از شعور و ادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجود تواند شد و این همه بنظر و صنعتها از و پدید تواند آمد بغیر از حکیم حقیقی و دانای تحقیقی از چ کس می آید **بلکه نظر** کردن بکار و کرد هر فردی از افراد انسان که در است بر دانش و هنر ان انسان موجب اعتقاد ثابت و جازمت بدانش و کمال آفریننده نیز که بدیهه عقل سلیم حاکمت که هر هنر که آفریننده می آید آفریننده بر وجه احسن و اتم و اکمل نیز میتواند آمد پس او بطریق اولی عالم باشد چنانکه ظاهر است و دیگر باید دانست که قدرت عبارت از توانائی بر فعل و ترک امر ممکن یعنی بودن نمی بخشد که بر طبق اراده و قصد خود کردن و نکردن چیزی که بودن و نبودن بر دانش و ادراک باشد از و بطور تواند آمد چنانچه روشنت از نسبت اشخاص انسان بانشت و بر حاکم اختیار و قصدش بخر است که عبارت است از قادر نبودن و ناتوانی چنانکه ظاهر است از نسبت اشخاص انسان بنش و نما و سفیدی و سیاهی و امثال اینها و بر هیچ عاقلی مستور نیست که قدرت از جلال صفات کماله است و غیر از ادنی مراتب نقص است پس بمقتضای

مقدّمات سابقه باید که واجب الوجود و نظریات بذاته قادر باشد بر جمیع حقایق بخوبی که حق امر  
از امور مقصوره در بقده امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد و الا لازم آید عجزش نظریات  
و عجز نقص است و نقص بر واجب و اینست و همچنین که وجود و علش فوق جمیع وجودات و علست  
قدرتش نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود پس هر چه خواهد کند و هر چه خواهد نموده باشد از امکان و باطن  
یکن بعد ازین بدانکه اراده عبارتست از عزم و قصد بر فعل یا ترک و **اختیار**  
عبارتست از آنکه اراده شخصی را خدایه داشته باشد در فعل و ترک آن شخص و چون دانسته شد که واجب  
الوجود قادر مطلق است و فعل قادر مطلق است یا اراده ظاهر شد که واجب الوجود در هر دو مختار  
نیز هست و چون عالمست بر جمیع امور سمیع و بصیر نیز خواهد بود و بایمینی که عالم است بر جمیع سموات  
و مبصرات چنانکه هست علی اقوی و بظهر از علم ممکنات با نهادن احتیاج بآله کوش و چشم زیرا که  
احتیاج نقص است و نقص بر واجب الوجود و و اینست و چون نفوس انسانی را آن مرتبه از حکما  
فیت لهذا بواسطه آلات دریافت مسموعات و مبصرات میکند چه اگر نفسی از نفوس بی آلات  
سمیع و بصیر نشود و به بیند الکلمات در مرتبه نفی از آنها که درین نخواهد ارکان فتح جذبات چنانکه  
روشن است نزد فطرت مستقیم و دیگر باید دانست که حیوة اگر چه در حیوانات عبارتست از قوتی  
که مقتضی حس و حرکت باشد لیکن در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود با علم و اراده  
و قدرت پس چون محقق شود وجود و علم و قدرت و ارادت و اجظامند که واجب الوجود واجب  
است و چون عدم بر ذات واجب الوجود و و اینست پس همیشه بوده است و پیوسته  
خواهد بود و باعتبار اول صفات است بازلیه و قدم و امثال آن و باعتبار ثانی موصوف  
است بابتیة و بقا و نظایر آن و حکمت نیز که صبیح و بدایعش محکم و متعین است  
و مشتمل بر مصلحتها و منفعتها بی اندازه و دیگر باید دانست که اطلاق محکم بر شایع  
انسانی نه باعتبار این است که کلام با آنها قایمست زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از  
توابع هوا بسبب حرکت مخصوصه آن تکلم مینماید و در هوا و بعد از آن نفس ناطقه آنرا بواسطه  
قوت ساعد در می یابد پس اگر مستکلم بمعنی قایم به الکلام باشد لازم می آید که هوا مستکلم باشد نه

نه انسان بلکه اطلاقش باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلام است بقصد اعلام غیر یا استعلام از  
 غیر و گاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهد میشود در بعضی اوقات  
 از مجامین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد همه اشیا است قادر است بر ایجاد کلام  
 بقصد اعلام غیر از جانب خود پس مکمل خواهد بود بمعنی مذکور و اینجا که اطلاق مکمل بر افراد این  
 حقیقت بدون قیام کلام بان افراد اطلاقش بر واجب نیز حقیقت خواهد بود لیکن کلام باوقایم  
 باشد پس اثبات مکمل بودن واجب الوجود احتیاج نیست بکلام نفسی که راجع میشود بعلم نفس  
 حروف و کلمات یا مجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است هیچ و هم در عین صفات  
 به آنکه اتصاف شخص بصفتی مثل عالم و قادر مثلا بر دو نوع است نوع اول آنکه ذات شخص  
 علمی و قدرتی که زایه است بر ذات شخص موجود شود بان اعتبار شخص متصف شود بعالم و قادر  
 چنانکه اتصاف جسم باسود و ابيض که باعتبار وجود سواد و بیاض مغایرات جسم است در جسم  
 و ازین قبیل است اتصاف افراد انسان بعالم و قادر و شجاع و امثال آن چه ایشان عالمند  
 بملکی خدا تعالی در اینها ایجاد کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعند که خدا تعالی  
 با آنها عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج بامری متصف باشد بقادر و عالم  
 و امثال آن یعنی کاری که از مجموع ذات و صفت آید از ذات تنها آید بدون اتصاف بامری  
 دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفت مترتب شود بر ذات تنها مترتب شود و مشارک شدن ذات  
 شعاع باعتبار نور نیست که خدایتعالی در آن ایجاد کرده اما اگر نور قائم بنفس یافته شود و در  
 خواهد بود آن نور بنفس خود نه با انضمام و بهر ای امری غیر ذاتش و از این جهت در واجب الوجود این  
 نوع از اتصاف یعنی چیزی که موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات و همچنین در  
 و سایر صفات کمال ذاتش در اتصاف باین صفات محتاج باینضمام امر باین ذات نیست بلکه  
 ذاتش به تنهایی نایب مناسب مجموع ذات و صفت و الا لازم می آید که در مرتبه ذات بذاته ناقص  
 باشد و در کامل شدن و اتصاف بصفت کمال محتاج بان امر منافی باشد و این بر واجب  
 الوجود روا نیست چنانکه ظاهر است و نیز خالی از آن نیست که آن صفت زاید بر ذات را خودش

در خود ایجاد کرد و یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم و قدرت ایجاد کرده یا بی علم و قدرت  
 بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت پیش از علم و قدرت موجود باشد و این محال است بهیچ وجه زیرا که  
 تقدم ممتنی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه سلب علم و قدرت در مرتبه آن  
 مراتب نسبت با مری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود و نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیر بی در و  
 ایجاد کرده لازم می آید که دیگر بی او را کامل کرده باشد و این محال است زیرا که منافعی واجب الوجود  
 بویست بالبدیهه و نیز بر عقل سلیم پوشیده نیست که نوع ثانی از انصاف اقومیت از نوع اول جوا  
 الوجود باید که اعلی و از مرتبه انصاف داشته باشد میس محقق شد که صفات کمالیه واجب  
 زاید بر ذات نیست **سوم** در بساطت واجب الوجود و مناسبات آن و ازین بسط  
 بودن یعنی جزو نه اشتن واجب الوجود تعبیر کرده میشود با حدیث بد آنکه جزو بر و قسم است جزو  
 خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیء باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا  
 باشد از وجود کل مثل عمل نیست بکنجین و این چنین جزوی محمول بر کل نمیشود و بعد اگر چه میتوان  
 گفت بکنجین مرکب است از عمل و کسکه اما نمیتوان گفت بکنجین عمل است و جزو ذهنی نزد محققین آنست  
 که داخل در ماهیت شیء باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل لیکن  
 میباید که در ذهن بسبب تحلیل عقل بان منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود  
 خارجی با انسان متحد اند اما عقل باین انسان را بعد از تعقل باین وجود جزو تحلیل میدهد و این چنین  
 جزو بی محمول میشود بر کل و لهذا می توان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون  
 میگویم خدا تعالی مرکب نیست و الا لازم می آید که محتاج باشد در وجود و تحقق با جزا زیرا که وجود  
 جزو مقدم است بر وجود کل اما تقدم اجزای خارجی خود ظاهر است و اما تقدم جزو عقلی بواسطه  
 آنکه اگر چه کل بان اجزا متحد است در وجود اما عقل بوجدان می یابد که تعلق وجود جزو مقدم است  
 بر تعلقش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با واجب الوجود بودن و نیز میگویم واجب  
 بر تقدیر ترکیب یا مرکب است از اجزای خارجی یا از اجزای عقلی و هر دو قسم باطل است  
 اما بطلان قسم اول بواسطه آنکه اگر جزو بی از اجزای واجب مکتب واجب نیز ممکن خواهد بود

چه امکان جزو مستلزم امکان کل است بدیهه و اگر جمیع اجزای او واجب الوجود باشند پس قطع  
 نظر از آنکه مرکب از دو واجب یا بیشتر محض اعتبار است مثل مرکب از زید و عمرو و خاصیت  
 از دو بهم میرسد یکی احتیاج در وجود و با جزا چنانکه ظاهر است و یکی عدم بر ذاتش و انودن عدم  
 مرکب باعتبار عدم جزویت از اجزا و مفروض اینست که اجزای او واجبند پس عدم بر یکدیگر و انودن  
 بود و چون خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم با ممکن بودن پس واجب  
 الوجود نه ممکن باشد و نه واجب حال آنکه موجود منحصر است در واجب ممکن چنانکه دانسته شد و خلاص  
 مفروض نیز هست زیرا که مفروض این است که واجب الوجود هست و اما بطلان قسم دوم بواسطه  
 آنکه اگر هر یک از اجزای نظریات بذاته موجود اند پس هر یک واجب الوجود باشند مغایر باکل  
 فردات و وجود زیر که بنا برین وجود جزو عین ذات جزو است یعنی آنکه وجود کل عین ذات است  
 و چون شکی نیست در مغایرت ذات جزو با ذات کل پس بر تقدیر که وجود هر یک از اجزای عین ذات  
 باشد وجودشان نیز مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزای اجزای خارجی باشند  
 نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض این بود که اجزای عقلی اند و نیز دانسته  
 شد سلطان جزو خارجی و اگر بعضی از این نظریات موجود نباشند ممکن خواهد بود و امکان جزو  
 مستلزم امکان کل است بدیهه و نیز اگر جزو عقلی باشد لازم می آید که ذات جزو عین ذات  
 کل باشد بواسطه آنکه جزو واجب باید که بذاته موجود باشد و الا ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم  
 امکان کل است و هر گاه نظریات موجود باشند عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته شد و جزو  
 وجودش با وجود کل متحد است و وجود کل عین ذاتش پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محال  
 است زیرا که شی جزو نفس خود نمیتواند بود بدیهه و دیگر باید دانست که چنانکه واجب الوجود جزو  
 و ذمی ندارد جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری عبارت از اجزای یک عقل معاد است و هم  
 از شی انتزاع کنند مانند اجزای یک از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیر اینها  
 و باینست بر صحت انتزاع کشیدگیست خواه از یک جهت مثل خط و خواه از دو جهت مثل سطح و خواه از  
 سه جهت مثل جسم که در طول و عرض و عمق هر سه کشیدگی دارد و بخوبی که عقل معاد است و هم از او

بر سه جهت بصفت و ثلث و ربع و غیر اینها از اجزاء استخار بحسب اشاره منقسم می سازد و این نحو  
 اجزاء متحدان در اهمیت با کل زیر که نصف جسم مثلاً جسم است و همچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در باب  
 بودن میانه قطره و دریا هر چند یکی بیشتر است از دیگری و این چنین اجزای موجود بالفعل  
 نیست بلکه موجود است بوجهی که در ضمن کل مثلاً در جسم بر چند اجزای متعدد فرض کنی آن جسم  
 یک موجود است بالفعل که آن اجزاء در آن بالقوه موجود است و بعد از پاره شدن آن  
 جسم آن اجزاء موجود بالفعل میشوند و لهذا درین وقت صادق است که در جسم است یا جسم  
 یا بیشتر بقدر آنچه از پاره شدن بهم رسد و بعد از دانستن جزو مقداری خود اگر میگویم محال است  
 که واجب جزو مقداری داشته باشد از برای آنکه بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات آن جزو متحد  
 خواهد بود چنانکه دانسته شد از خاصیت جزو مقداری و آن جزو مادام که با کل پیوسته است  
 موجود بالفعل نیست چنانکه ظاهر شد و هر چه ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل نباشد نظر  
 بذات بذاته موجود نخواهد بود زیرا که محقق شد که هر چه نظریات بذاته موجود باشند پیوسته به جسم  
 بر ذاتش و اینست پس اگر واجب جزو مقداری داشته باشد لازم می آید که نظر بذات بذاته  
 موجود نباشد و حال آنکه در اساس اول دانسته شد که واجب نظر بذات بذاته موجود است و گاه  
 اجزای مقداری نداشته باشد جسم و مقدار نخواهد بود زیرا که جسم و مقدار منقسم میشوند با جزای  
 مقدار یک بلکه در نهایت هر دو انقسام اجزای مقداری معتبر است و دیگر به آنکه واجب الوجود  
 جوهر نیست زیرا که جوهر ملکیت که قایم بنفس باشد مثل آب و آتش و عقل و نفس و واجب ممکن نیست  
 بهیچ وجه و عرض نیست زیرا که عرض موجودیت که در تحقق وجود محتاج است بمحل خود مثل رنگ  
 که محتاج است بجسمی که محل آنست و واجب الوجود محتاج بغير نیست بلکه همه باو محتاج اند و مجرد  
 است یعنی در مکان و جهت نیست زیرا که هر موجود قایم بنفس که در مکان و جهت باشد البته فو قتر  
 از تحت و یمنش از یار ممتاز است بهیچیک منقسم باشد با جزای مقداری و دانسته شد که  
 واجب اجزای مقداری ندارد و نیز ذوق سلیم و فطره مستقیم حاکم است که آن فریضه مکان و جهت  
 از مکان و جهت بیرون است و بودنش بکمان و جهت بان ماند که شخصی در نفس الامر و واقع در

درین با آسمان خیالی خود باشد تدبیر فانه دقیق لطیف حقیق بالاذعان و هرگاه  
 واجب بیرون باشد از احاطه مکان دیده نخواهد شد زیرا که بیشتر یحشتم متحقق نمیشود و بیرون بودن آن  
 چیز در جهت و مکان مقابل دیده بیننده چنانکه ظاهر است و خلافتش مبارکه محض است لا تدركه الا بصار  
 و هویدرک الا بمصادر و هو اللطیف الخبیر و دیگر اینکه ذات حقیقت واجب الوجود  
 کلی نیست زیرا که کلی در مرتبه ذات بذاته موجود و مشخص نیست بلکه تحققش در ضمن اشخاص است و در  
 ضمن بر شخص الوجود و مشخصاتش موجود و مشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق باینسان و در ضمن  
 زید و عمر و غیره ما دانسته شد که واجب الوجود در مرتبه ذات بذاته موجود است پس ذات واجب  
 کلی نخواهد بود و چون کلی نیست و تحققش محض ذات است بی انضمام امری دیگر تحققش نیز  
 بنفس ظاهر است **تمهید چهارم** در توحید یعنی تقریر دلیل بر وحدانیت واجب الوجود و تعین باین  
 دانست که مفهوم واجب الوجود و غیره از آن یکذات خبری حقیقی که در عربی سمانی لفظ آمده است  
 دیگر فردی ندارد زیرا که اگر دو واجب باشد باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قادیانیت  
 و خالقیت و رازقیت و احدیت و غیره اینها مشترک باشند و الا لازم آید که احدهما از دیگری  
 اکمل و اشرف باشد و اقوی این منافات دارد با واجب الوجود بودن چنانکه ظاهر است و منافات  
 نیز دانسته شد و نیز باید که در هیچیک از صفات احدهما اقوی از دیگری نباشد و الا واجب دیگر  
 واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات و خواص مشترک مساوی باشد باید که در ذات  
 نیز مشترک باشند زیرا که عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم اشیا حکم خرم نمیکند بر  
 اتحاد اینها یا در تمام ذات یا در جزو ذات مثلا عقل چون زید را با عمر و میسنجد و می بیند که در بسیاری  
 از صفات و آثار مثل نطق و کتابت و ضحک و غیره اینها مشترکند باینکه هر حکم می کند با مشترک  
 اینها در ذات و اتحادشان در نوع و چون او را با آب یا سنگ میسنجد و می بیند که در بسیاری  
 از صفات از یکدیگر ممتاز اند حکم نمیکند با اتحاد در نوع چه اگر حکم با مشترک در ذات از راه  
 اتحاد در صفات و آثار بخود بایستی که عقل نتواند بگوید مثلا که زید با بک و یا قوت با پنبه از یک  
 نوع است و آب و جله با آب فرات تمییز چه مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات

و ذات باشد چنانکه



و این خلاف بدیهه جمیع عقلاست و هرگاه عقل از اتحاد بسیار از صفات حکم صادق خرم کند  
 بر اتحاد و در ذات ذواتی یقین است که از اتحاد و مساوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم  
 خواهد کرد و در واقع چگونه عقل تجویز کند که دو چیز در جمیع صفات و خواص مشترک باشند و اصلاً  
 احدی از صفاتی مشترک بر دیگری زیاده‌ای نداشته باشد و معضد بهیچ وجه در ذات  
 یا جزو ذات مشترک نباشد پس ظاهر شد که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهد بود و عالم  
 جزوات و بنا بر اول لازم می‌آید که ذات و حقیقت آن دو واجب امر کلی باشد مشترک میان هر دو  
 و دانسته شد که ذات واجب کلی نیست و الا واجب واجب خواهد بود چنانکه گفته شد و بنا بر ثانی لازم  
 می‌آید ترکیب واجب از اجزا و این نیز محالست چنانکه دانسته شد مفصلاً و مگر گفته میشود که اگر واجب  
 الوجود متعدد باشد باید که هر یک قادر و توانا باشند بر ایجاد هر ممکن از ممکنات و الا یا بحریر و  
 لازم می‌آید یا بحریر احدی باید که غالب بر قدرت و توانائی دیگری نباشد و الا احدی واجب نخواهد  
 بود و هرگاه هر دو بر ایجاد جمیع ممکنات سخا از قدرت داشته باشند پس نمیتواند بود که صدق  
 هر یک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد یا یعنی که فاعل و موجد مجموع من حیث المجموع  
 هر یک هر یک زیرا که هرگاه هر یک مستقل از برای ایجاد کافی باشد دیگر فاعل بودن  
 مجموع من حیث المجموع آن دو واجب معقول نیست در واقع دو واجب که هر یک فاعل نامزد و نفس  
 اراده خود مستقل اند در ایجاد چگونه فاعل ناقص و جزو علت میتوانند و نمیتوانند که احداً  
 ایجاد بعضی کند و دیگری ایجاد بعضی دیگر زیرا که هرگاه هر دو واجب باشند در همه اشیای  
 سخا از قدرت و علم داشته باشند دیگر اختیار کردن احدی از ممکنات را و دیگری بعضی دیگر  
 را ترجیح بلامرجح است چنانکه ظاهر است و نمیتواند بود که احدی همیشه ایجاد کند و دیگری اصلاً ایجاد  
 چیزی نکند زیرا که هرگاه هر دو قادر و عالم بر جمیع حقایق باشند پس اختیار کردن احدی ایجاد را  
 و اختیار نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد یا ترک ایجاد بهتر باشد  
 یا مستلزم ترجیح بلامرجح است اگر مساوی باشند پس روشن شد که اگر واجب الوجود متعدد باشد  
 عالم موجود نمیتواند شد لکن فیهما الهة الا الله لفسدنا مقام دوم

در نبوة مشترک فایده چهار رکن **فایده** در بیان معنی مراد از نبی بدانکه نبی عبارت است از انبیا  
عز ابتهالی و ارجح خلق و مستند و باشد از برای ارشاد و هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلق و  
همچنین رسول لیکن جمیع علمای صاحب کثافت و میرسد شریف و غیره تا در تفرقه میان نبی و رسول  
چنین گفته اند که نبی اعلم است از اینکه دینی و کتابی داشته باشد مثل موسی یا مروی و نبی سابق باشد  
مثل زکریا و یحیی و رسول باید صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حدیث مروی  
از ابوذر که رسول خدا گفته نبی صد و بیست و چهار هزار است و از آن جمله سید و سید و رسول  
و صد و چهار کتاب بر ایشان نازل شده چه بمقتضای این حدیث لازم نیست که هر رسول صاحب  
کتاب باشد و حق در تفرقه نبی و رسول چنانکه در کتب اهل بیت روایت شده از امام محمد باقر و امام  
جعفر و صادق این است که رسول باید ملک را معائنہ ببیند و با و سخن کند و نبی لازم نیست که ملک  
را معائنہ ببیند بلکه نبوت با الهام و خواب دیدن و سماع صوت نیز متحقق میشود **اول** در بیان  
ضرورت وجود نبی بدانکه لطف و حکمت بی اندازه الهی همواره مقتضی اصلیت و اکملیت نظام عالم  
است و پیوسته هر نوعی از انواع موجودات در خور استعداد و قابلیت بر تبه از کمال متناهی اند  
نسل در کان از پر تو خورشید تربیش کامیابست و گوهر در صدف از زنجیر ابرخمش سیراب و مشک  
نیت در شرافت و علونشا، انسانی و دسعت عرض مراتب ترقیات و تزلزلش که در یک طرف از  
اعلیٰ علین ملک گذشت و در یک سو بقعر و در بهیم پیوسته و نیز در هر عاقل متحقق است که بر حکمت و لطف  
بی اندازه الهی مهمل و معطل و آنگذاشتن نوعی چنین در حقیقت اشرف انواع موجودات عالم  
امکان است و انیت بلکه واجب و لازم است ترتیب و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص کمالات  
مکمله نوع بقتل آید و ظاهر است که کمالات حقیقی نوع انسانی آنست که محلی باشد بفضایل مثل علم و  
علم و خلق و صفای باطن و امثال اینها مصطفی باشد از ذایل مثل جبل و حد و جبل و امثال  
اینها و معصرا اعمال حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و محبت از افعال قبیحه باشد مثل  
کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و مشک نیست که این نحو از کمالات بی معنی زبانی که همه مراتب  
را مطابق و حی الهی بخلق ارشاد نماید و طریق است کمال این کمالات را چنانکه باید با شاخص بیان

فرمانده و بعد از اجابت خدای تعالی بوعده و وعید مطابق نفس الامر به تحصیل کمالات مطلوبه باز دارد  
ممتنع الحصول است و مگر بر عقل مستور نیست که هر یک از افراد انسان به تنهایی از خنده نظام  
تعیین و زیستن خود بر نمیتواند آید بلکه محتاج اند به اجتماع عظیم که هر یک در امری از امور معاون  
یکدیگر باشند مثل آنکه بعضی در تهیه غذا مدخلیت داشته باشند و بعضی در تهیه لباس و بعضی در  
مسکن و همچنین در سایر مایحتاج چنانکه بالفعل مشاهده میشود پس لابد است از آمیزش با یکدیگر و  
معاملات و مناسکات و وفای عهد و این نحو از نظام بطریقیکه از حریف و میل و فساد و نوع  
خالی باشد بی نامطمئنی کامل که بیان کند طریقه عدل در مناسکات و معاملات و سایر امور ضروری و  
تعلیم و طریقه اکتساب صنایع و استخراج اغذیه و ادویه را و مردم را ترغیب و تخریب نماید  
بر اموریکه موجب صلاح نظام باشد و همه بر اطاعت او امر و نواهی و رضا دهند دست نمیتواند  
داد و اینچنین حاکمی نمیتواند یافت شد مگر از جانب خدایتعالی و مگر بر ارباب فطرت مستقیم  
ظاهر است خصوصیات ناگوار این دار فانی که در آن تحصیل هر نوعی از انجای کمالات متضمن  
ازار و رحمت بشمار است و وصول قسم لذتی از لذات تشبیه بقدر و الم بسیار و معذبه امواره که کاملاً  
از اوضاعش رنجور و ناقصان سرور اند و به از این بندگان دست جور و تطاول دراز است پس  
نسبت بمطلق و حکمت الهی بقا و تعیش نفوس انسانی منتهی درین سراسر وجود و بودن و ایتانکه  
لابد است از نشاء دیگر که برخلاف این نشاء هر کس در خور خصوصیات خوبی خود از رحمت بی منتها  
منعم حقیقی کامیاب گردد و در یاد اش صفات و کردار انشائیه بمقتضای عدالت منقسم حقیقی  
معذب شود و نسکی نیست که علم بطریقه وصول بمراتب ارجمند این چنین نشاء از خصوصیات تقاید  
و اوصاف و اعمال موجب نجات و منافیات مستلزم ملاک بدون مرشدی ربانی بهم نتوان رساند  
و چگونگی بهم رسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای اکثر افعال و اعمال و احکام  
احکام اینها بسبب تفاوت ازمنه و آفات نمیتواند شد و عقاید و اوصاف را نیز هر شخصی بحسب  
خصوصیات نفس و طبع و مزاج و حالات خود می پسندد پس بغیر ارشاد و خدایتعالی و آنکه از جانب  
او امر باشد یا نه راه نجات بدست آوردن ممکن نیست و آن معلم انما جار است از دخت

بشری که بان اعتبار مجاز است و مساجت با تکلفین که لازم تسلیم و تعلیم ایشان است محقق شود  
 و موجب سعی و رغبت در استكمال و اکساب باشد و دیگر بجهت روحانیه و تقدس که بان اعتبار  
 مستفویات نامتناهی و قرب جناب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضه احکام نفس  
 الامری و خصوصیات افعال و اعمال و چگونگی حالات نموده بخلاق رساند پس از دلائل مذکوره  
 محقق شد که لابد است خلاق را انسانی کامل که از جانب خدا تعالی مقتدا و راهنما باشد و او عبارت  
 است از نبی و موم در طریقه علم به نبوت به آنکه علم به نبوت نبی بسیار باشد که عقلا را از ملاحظه احوال  
 و احوال و وضع احکام قواعد نبی بهم رسد همچنانکه از اخبار و علامات مذکوره در کتب و مصنفات  
 سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای نفوس کامله محقق نماید ربانی و دعوی از الهام بهم رسد خواه  
 بشری بجهت نبی مشرف شده باشد مثل امیر المومنین علی بن ابیطالب و خواه نشده باشد مثل  
 او پس قرنی و انچه بسبب آن جمیع ارباب ایت را علم بهم میرسد معجزه است و آن عبارت است  
 از امر خارق عادت یعنی مخالف اینچه عادت بران جاری است که ظاهر کند از ادعای نبوت از برای  
 تصدیق دعوی نبوت خود بطریق دیگران در مقام برابری از معارضه اش عاجز آیند مثل از در  
 شدن عصای حضرت موسی و زنده گشتن مرده به عای حضرت عیسی و وجهه لالت معجزه بر نبوت  
 ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نبوت کند و بگوید شاید بر صدق قول من اینست که خدا تعالی فلان معجزه  
 را ظاهر میکند و مطابق اینچه او گفته بظهور آید البته عقول سلیمه را اعتقاد ثابت جازم بهم میرسد  
 که آن شخص فرستاده خداست همچنانکه هرگاه شخصی بحضور مجلس پادشاهی گوید من از جانب پادشاه مأمور  
 شده ام که شما را بفلان کار باز دارم و شاید بر صدق دعوی من آنکه پادشاه فلان وزیر را مرخص  
 می بندد و میکشد یا سه بار از تخت بر میخیزد و نمی نشیند و پادشاه سخن آن شخص را هم می شنید باشد  
 خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب خواه حجایی در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته  
 آن شخص از پادشاه بظهور آید همه حاضرین را یقین بهم میرسد که آن شخص راست میگوید و این بسیار  
 ظاهر است نیز اگر خدا تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد - تصدیق کاذب کرده  
 باشد و کذب و آیهی کذب بر خدا تعالی روا نیست تصدیق کاذب در کذب نیز روا نیست

چه ان تصدیق نیز در حقیقت کذب است چنانکه روشن است نزد عقل مستقیم و نیز چگونه عالمی بگوید  
 میکند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و رحمت نسبت بعباد انجمن تصدیق که موجب  
 اضلال الایدی و گمراهی دایمی عباد است بطور آید بعد عن الله علو اکید و انجمن که از دیدن معجزه علم  
 بر نبوت بهم میسرند از علم بطور معجزه از راه اخبار متواتره نیز بهم میرسد جز آنکه اگر موجب اذعان  
 و اقرار نبوت علم بطور معجزه است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق تواتر مفید یقین است بالبدیهه  
 چنانکه ظاهر است علم بوجود یک مثلاً از برای جمیع انرا ندیده اند پس هرگاه علم یقینی بطور معجزه از راه  
 اخبار متواتره بهم رسد بر نبوت نیز بهم رسد قطعاً هر کس سیوم در تقریر دلیل بر نبوت عالم النبیین  
 بدو دانست که حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالمعین عبدالمطلب پیغمبر خداست زیرا که دعوی نبوت کرد و پیغمبر  
 ظاهر ساخت و از مقدمات سابقه بوضوح پوست که هر که دعوی نبوت کند و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر  
 سازد پیغمبر است اما نبوت دعوی نبوت خود از راه تواتر ثابت است و بکس را در آن سکی و دیری  
 نیست و اما معجزه بواسطه آنکه متواتر تحقق شده که آنحضرت قرآن را آورده از برای صدق دعوی  
 نبوت و جمیع صفات و بلغای قابل عرب برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداوت انبیا  
 و فرط عصبیت و تفتیه هر چند سعی کردند چیزی نخواستند آورد و لهذا همه اعتراف کردند که این  
 کلام از جنس خطبه و شعر شریف است و جمعی از اشیاء نسبت دادند و در سخن معارضه بمرتبه رسیدند  
 که از کماله سرچیده بمقابلت در دادند و جمیع مقدمات در ظهور بمرتبه است که اصلاً انکار را  
 در آن راه نیست و نیز قرآن نیز از آنحضرت معجزات و خوارق عادات بشمار بطور آید که بر تقدیر هم  
 تواتر بعضی از آنها سکی در متواتر بودن قدر مشترک میانه آنها نیست مثل شوق فقر و حرکت کردن  
 درخت از جای خود و آمدن نبرد آنحضرت و باز بفرموده او بجای خود رفتن و چکان شدن آب  
 از میان انگشتان او بچو یک جمع فک و چهار پایان از آن سیلاب شدند و تسبیح گفتن بگزیده  
 در دست آنحضرت و خبر دادن بزغال مسوم در روز خیر از سم و سایر گردانیدن جمعی کثر از طعام  
 اندک و گردیدن جن و بر گردانیدن آفتاب از برای نماز علی بن ابیطالب و گویا شدن سوسار  
 و شهادت نبوت دادن و سگوه کردن ناقه از صلبش و با وجود دیگری خواندن و از کسبی تعلیم

بگرفتن از احوال واقعی سابقین مثل آدم و نوح و لوط و یوسف و موسی و صالح و هود و لوط  
 و داود و سیدان و اصحاب کهف و ذوالقرنین و امثال ایشان از انبیا و غیر انبیا خبر دادن و بر  
 جمیع حقایق و معارف مطلع بودن و در هیچ سوال درنگیدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان  
 آینده و همه بفعل آمدن مثل نوح که و فتح خیمه مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس  
 و روم بدست اهل اسلام و مقاومت کردن قرطبی علی علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و بانو ارج نهروان  
 و با معاویه و اختلاف امت و بهفاد دسه فرقه شدن و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن  
 این دین بر ادیان انبیای سابق و امثال این خوارق که اشاره باینها شد از اندازده بیرون است و در  
 هر گنجی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر برخی از آنها بتفصیل روایت شده چنانکه برابر باب متبع  
 ظاهر است و نیز از ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب علم و حلم و خلق و همت و مروت  
 و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و قنوت و زهد و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک هلاکات  
 و صفائی طینت و مجاهده بانفس و حسن سلوک باخلق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت  
 صلوات بر نام و حق فقر و سادگین و ایات و سایر صفات حمیده هر مستقیم العقول را جزم و یقین ثابت  
 بهم میرسد که فیت کبر رسول رب العالمین و همچنین از اندک تا ملی در احکام و ضوابط دین آنحضرت  
 بر صاحب بصیرتی را علم قطعی بهم میرسد که از برای نظام کل و مصلحت حال هر شخصی از اشخاص  
 هر امری از امور و انظام تسلسل جمیع و آئینش جمیع ناس یقین این نحو قواعد و احکام غیر خدا و ب  
 از دیگری نمیتواند آمدن و این در نهایت لطیف است و نیز انبیای سابق در کتب و تصنیف خود  
 بوجوه آنحضرت بشارت داده اند از آنجمله در سفر اول تورات باین مضمون مذکور است  
 که بگو ای ابراهیم اسمعیل که زود باشد که بفرستم بخلاق از نسل تو مادام در آبادی و از ده ریش نیک  
 دیگر در فضل چهل و نهم سفر اول مذکور است که تاج و عصا بادشاهی از طایفه یهود مقرر  
 خواهد شد و سلطنت از بیت یهود بر طرف نخواهد شد تا آنکه یاسا که آمد فیت و برسد آنکه وعده شده است  
 و او خواهد بود انتظار عالمان و آرزوی آدمیان و دیگر در فضل بیست و چهارم سفر  
 چهارم تورات مذکور است که خواهم دید او را اما نه اکنون نظاره خواهم کرد او را لیکن درین

ایام طلوع خواهد کرد دستاره از اسمعیل و سر خواهد کشید نهالی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت  
 سلاطین صاحب بیت را دیر گنده خواهد کرد و جمیع فرزندان شیش را و تمام زمین میراث او خواهد بود  
 و در فصل نود و پنجم زبور حضرت داود علیه السلام مذکور است که خواهد آمد مادام  
 جهت دادری و محاکمه کردن در زمین بدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و راستی  
 و ولایت فدایت خواهد فرمود و در حقیقت خود جمیع طوایف را برادر است و طریق نجات و رستگاری

**چهاردهم انجیل** بجمع و ضبط یوحنا از زبان حضرت عیسی مذکور است که گفته اگر دوست  
 میدارید مرا او را احکام مرا بخواهید گفت نایید و چون خواهم طلبید از پدر فارقیتار او خواهد فرستاد  
 بشما تا نماز شما ابد الابد و دیگر در آیه **بیت و ششم** مسطور است که فار قیطار و

مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد و جمیع چیزها را و بیان خواهد نمود جمیع  
 آن چیزها که بشما گفته باشم و دیگر در فصل پانزدهم مذکور است که چون بیاید فار قیطار  
 که او را خواهد فرستاد پدر بشمار و در حقیقت که از پدر صادر خواهد شد و شهادت خواهد داد  
 از من و شما نیز شهادت خواهد داد چرا که از ابتدا با من بودید و دیگر در فصل شانزدهم

**مسطور است** که لیکن من راستی و حقیقت را بگویم بشما خوبست از برای شما که من بروم  
 چرا که تا منم فار قیطار نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خدا خواهد فرستاد او را بشما پس چون بیاید  
 او پاک کند دنیا را از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را و دیگر در فصل آخرین مسطور است  
 که لیکن من دعا خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بموی شما اما شهادت خواهد کرد بر من

و تعلیمات من عمل نمایند تا آنکه برسد فار قیطار پس محبی و راسته بفضایل علوی کلمات سماوی  
 خواهد شد و در فصل پنجاهم **صحیف اشعیا** یسعیر علیه السلام مذکور است  
 که خداوند عطا کرد او را زبان فصیح تا مقادیرت تواند کرد با آنکه از سخن گفتن کردن افزاینده  
 اند و سر آمد شده اند و در فصل پنجاهم **صحیف ارمیا** یسعیر مذکور است که

ایک روز خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم بر این سخن و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود را و او را  
 و نهالی عدالت را و بادشاهی کند و ملک اند و بادشاه و دانائی اسرار و حکیم خواهد بود و در این

[illegible][illegible]



مخفف تحریر یافته همه را لفظاً باللفظ از آن کتب بفارسی ترجمه کرده است هر قوم ساخت مگر ایه اول  
توریت که در سابق ایام از حافظی از حفاظ قویت که شرف اسلام یافته بود فرا گرفت و از و کمر  
شینه می شد که می گفت این آیه مرا بر اسلام دلالت کرد و متعجب و چون محقق شد نبوت انصهر تبیین  
باید دانست که مبعوث است بر جمیع خلایق و خاتم النبیین است زیرا که خدا ایتعالی در قرآن مجید بان  
شهادت داده چنانکه در یکی فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ دَرَجَاتٍ وَبِكُلِّ شَعْبٍ رَّسُولٌ**  
**وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَحْمَةً بِّنِاسٍ لِّئَلَّا يَعْلَمَ ذُوقُوا عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَزِيزٌ أَلِيمٌ**  
**وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رَحْمَةً بِّنِاسٍ لِّئَلَّا يَعْلَمَ ذُوقُوا عَذَابَ اللَّهِ الَّذِي هُوَ عَزِيزٌ أَلِيمٌ**  
چهارم در عصمت نبی و بعضی دیگر شرایط هر آنکه عصمت عبارت است از حالتی که بغایت ربانی در  
شخص متحقق شود که بسبب اشکالات با وجود قدرت منقح میگردد و داعی و میل بدی و گناه از انشخص  
تماماً اهل بیت عصمت را در این شرط میدانند و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و بدیها و این  
نزد عقول سیریه نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنماید خلایق است از جانب خدا تعالی در طریقه  
علم و عمل و همه کس امور آن از جانب خدا تعالی امر و نهی او و واسطه است از برای تکمیل افراد بشر در  
جمیع صفات و افعال حسنه و تنزیه از اوصاف و افعال قبیحه و این خداست در رسانیدن احکام  
الهی بعباد و اینچنین کسی باید پیرینه باید معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود صحیح خواهد  
بود و بیادوی و منع کننده دیگر و خلایق از متغیر خواهد بود و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتقاد و استیلا  
نباشد و از روی جزم و سرخ مطیع او امر و نواهی او نخواهند شد و اینها بیانات و از نبی بانبوت نبی  
ظاهر است جمیع این مراتب بر صاحبان انصاف و فطرت مستقیم در واقع کسی که خدا ایتعالی با آنها قدرت  
و حکمت از بندگان خود برگزیده و واسطه نجات خالق گردانند چرا معصوم نباشد و لهذا در قرآن مجید  
بشطان فرموده **إِنَّ عِبَادِي لَکَ عِلْمٌ سَلْطَانٌ** و از شیطان حکایت نموده که گفت **فَقُلْ**  
**لِعِبَادِي هُمْ أَعْبَادُكَ فَتَحِصُوا لِحَالَهُمُ الْخَالِصِينَ** و از ائمه معصومین نیز احادیث متواتره روایت  
شده شریفه آنکه انبیا از اصحاب ظاهر و متکلم شده اند و همیشه از جمیع بدیها و ذنوب مظهر بوده و خیر بودند و اول  
او اسطه باس مرتبه ائمه خود که باصناف مشوق و خطیبات ار استند عصمت انبیا میگردند و در کتب خود و کلام  
ایشان از انبیا و خطای متهم ساخته اند لغو و باطل منها و نیز نبی باید در عقل و ذکا و حفظ و آوازه علم علم

و جماعت و سایر صفات کمال از هر اهل باشد و همچنین باید میرا باشد از هر امری از امور مسلم  
 طبع خواه از قسم امر ارض باشد مثل برص و جذام و خواه از قبل اوصاف مثل ذنابت و نب و بدب  
 حال آبا و امهات و خواه از صنف کب و مته مثل جولایی و حجابی و امثال اینها از امور خبیثه الحقه الله  
 الذی جعلنا من امة خیار المسلمین و تشیعة اهل بیته المعصومین مقام سیوم  
 در امامت مستحیر و دوازده اصل **اصل اول** در بیان برخی از اوصاف امام و بشرای امامت  
**اصل دوم** در حدیث غدیر خم و متعلقات آن **اصل سیوم** در آیه انما ولیکم الله و رسول  
 چهارم در حدیث منزلت **اصل خفتم** در آیه تطهیر و بعضی از مناسبات **اصل ششم**  
 در حدیث تمسک و مناسبات آن **اصل هفتم** در ذکر اخبار یک شش و در وصایه و دلالت و خلافت  
 و امثال آن **اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده آنها با امامت ائمه شاعشر و حدیث من  
 مات لم یعرف امام زمانه **اصل نهم** در ذکر برخی از فضایل امامت مستبطل از آیات و  
 احادیث و بیان فضیلت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام **اصل دهم** در مطاعن خلفای نشد  
**اصل یازدهم** در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دل است بر بطلان خلافت خلفای نشد  
**اصل دوازدهم** در قلع و معرکه شبهه اهل خلاف از اجماع و غیره درین اصول اندراج یافته و دلائل  
 و براین قاطعه بر امامت ملا و اسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب و بطلان امامت خلفای نشد بخیر  
 حوزة از تعصبات و تقدیرات معرکه سازد و از روی انصاف و طریقه راه نجات جوی در این تامل  
 کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهند و بعد از مستقیم دین مبین و اصل خواهد کرد که یقیناً اقمه بینا و  
 بین قومنا بالحق و انت خیر الفایحین **اصل اول** بدانکه امامت با اتفاق عبارت است از  
 اولی تبصره و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجا نشینی رسو لذا او هر دو فرقه متفق اند در  
 آنکه بعد از نبی ناچار است از او امیکو رئیس و صاحب اختیار و اولی تبصره باشد در امور دین و دنیای  
 امت تا حفظ احکام دین و حامی ملت با او مکنه بمعروف و نهی کنه از منکر و خلق را قواعد شریعت  
 و لوازم معرفت و عبودیت تسلیم دهد و داد مظلوم از ظالم بستاند و حدود و مقررات شارع چنانکه باید برآورد  
 خبایت جاری سازد و ناظم مصالح دینداری و رعیت پروری بوده باشد و جهاد کند با کفر و غیاب

و نفس و صدقات را از روی عدالت موافق فرموده خدا و رسول بمعصیت رساند لیکن فرقه ناجیه  
امید را بقیده آنست که معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت  
است خلفای ایشان برهم میخورد و میگویند عصمت در امامت شرط نیست زیرا که ابوبکر مستحق العصمة نبود  
و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که اینچنین شخص واجب الطاعتی که جمیع امور مذکوره و سایر احکام دین  
و دنیائی امت بحکم او و اوسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فوازم مرتبه بر امامت که اینچنین  
بظهور بخوابد آن شخص نیز محتاج خواهد بود با نام و در بنهای دیگر چنانچه ظاهر است بر اهل انصاف و از  
استشغال مردمین راه خواهد یافت زیرا که از فداوی غلطش بدعت نشسته خواهد گشت و احکام حق  
دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه  
غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکسانی که قابل خلافت و امامت است و در واقع چنین نباشند و از دین  
منافی امامت بظهور آید پس اگر امت با امتش کردن نهند باعث اندام دین است و اگر قصد غرضش  
کنند از بگدنزاع با اعدایان و انصار و خدمه او و پنهان جوئی طالبان مال و جاه و دنیوی و قاصدین  
ریاست و کس و مفاسدی چیز مرتب گردد که دین حق از میان کم شود و چنانکه متحقق است در  
نظر در کشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنه از عایشه و طلحه و زبیر و خوارج بنزدان و معاویه تا  
آنکه کاریات و امامت و خلافت خدا و رسول بمعویه و زید و اشعری این طالبان بی دین قرار  
گرفت و مردم اطاعت این قسم بدان را بر خود واجب شمردند و ازین بگزدید ظلمها که بر ذریه خیر المسلمین  
نرفت و چه بدعتها که در دین بهم رسید و نزد عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است قبح امامت  
ایمی که اینچنین مردم را بان امر کند خود بفعل نیاد و آنچه را از انانیهی فریاد از خود بش بظهور آید و  
خدا تعالی در قرآن مجید از برای توبیح انکس که امر بخوبی کند و خود بفعل نیاد و فرموده **أَنذَرْتُ**  
**النَّاسَ لِلْآلَةِ وَ تَلَسُّوا أَنفُسَهُمْ** و سخن اینچنین شخصی را مصدر بدایت فساد حق و بافعال و اعمال او  
تشبیه بکشتن در جمیع عقول سلیمه نموده است و از نیجاست که خدا اینای عباد را امور ساخته به پیروی رسان  
چنانکه فرموده **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** و نیز خدای تعالی اطاعت امر را مثل اطاعت خود و اطاعت رسول  
بر امت واجب ساخته مطلقاً و بن شرط و قد فرمود **وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**

بر مراد اول الامر موافق قول معصین بر دو فرقه ایمه و خلفاست و جمیع اطاعت شان در وجوب  
 اطاعت خدا و رسول باشد و در سلک اطاعت خدا و رسول باشد بایک معصوم باشند جزا و این نیز جرم  
 بفطرت مستقیم و رعایت جانب انصاف نهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان امام فخر رازی  
 در تفسیرش بصواب منکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطائی اولو الامر  
 و الا لازم می آید که هم امر باطاعت شان شده باشد و هم سبب از اطاعت زیر که اطاعت در نعمات حرام  
 است و نیز گفته که مراد از صدیقین و آیه گوئیم صدیقین معصومینند لیکن چون دیده  
 که اعتراف بمقتضای این دو آیه مستلزم بطلان امامت خلفای ایشان است گفته مراد از صدیقین  
 و اولو الامر معصوم اجماعت و مخفی نیست بلکه این تاویل چه از صدیقین و اولو الامر اجماع خواستن  
 از قبیل آسمان و زمین خواستن است چنانکه روشن است بر ذوق سلیم از باب محاوره و کلام  
 در تفسیر این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام گنجایش ذکر تمام کلام و اجزای اباحت نداشت  
 لهذا ذکر این است و چون محقق شد وجوب عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر چه او معصوم نبود متعین  
 شد امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب زیرا که با اتفاق شیعه و سنی امام اول یا علی بن ابیطالب  
 است یا ابوبکر پس از بطلان امامت ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلا واسطه علی بن ابیطالب و نیز  
 خدا تعالی در آیه تطهیر از عصمتش خبر داد چنانکه بتفصیل خواهد آمد در اصل پنجم و بحجرت ائمه از خلفا  
 بعد از عصمت اتفاقا نموده فسق و ظلم را نیز سبب امامت نمی دانند و لهذا امامت خلفای بنی امیه  
 و بنی عباس با اینهمه ظلمها و فسقا معتبرند فسقی که از علمای معتبرین ایشان است در عقایدشان  
 گفته مغرور نمیشود امام در امامت بسبب فسق و جور و ملا سعد الدین قناری در شرح  
 برین عقاید بر مطلب فسفی دلیل گفته این مضمون که از برای اکتفا به فسق و منکر گشت جور از امامان بعد  
 از خلفای راشدین و حال آنکه پیشین مطیع و منقاد ایشان بودند و نیز در شرح مذکور گفته که اهل  
 حل و عقد از امامت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفای عباسی و هم ملا سعد الدین در شرح  
 مقاصد گفته که منقعه میشود امامت بقره و علیه پس اگر کسی مردم را مغلوب سازد و از راه شوکت منقعه  
 میشود از متش سرچید فاسق و جاهل باشد و بعد ازین گفته اگر کسی بقره و غلبه امام شود و دیگری بیاید و او

مقبور و مغلوب سازد مغلوب مغزول میگردد و غالب امام شود و نیز گفته که امام مغزول نمیشود  
 بفسق و خواجهمحمد پارسا که مخافین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که سنی است  
 بفصل الخطاب گفته نزدیک با سلطان جابر پنج سلطان عادل باشد و از پس وی نماز باید گذاردن و خروج  
 بروی رواند و در شرح و قایم که کتاب معتد فقه حقیقت مذکور است که امام را حد شرع  
 خرنایدند از برای آنکه او نایب خداست اکنون بدیده انصاف فطر باید کرد که اینچنین نبی موافق دین  
 و ملت خیر المرسلین و خاتم النبیین است حاشا و کلا سبحان اسرافاق را خدا تعالی در قرآن مجید از اهل دور  
 شمرده و اما اللّٰهین قدسقا قما و عاظم التّار و نیز فرموده که اعطاء خیر فاسق کنید و گفته و ان  
 جَاءَ كُمْ فَاسِقٌ بِنَاءٍ قَبِيلٍ فَاُفِرْ مَوْدَهَ وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و این قوم  
 بواسطه رعایت حال ظالمان و رسوخ بر بدعت ملوک بنی امیه و بنی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین  
 پیغمبر و اولی تصرف در جمیع امور دین و دنیای امت میدانند العیاذ بالله و بیکرید که امام باید منصور  
 باشد یعنی بغیر از خدا و رسول بر امتش واقع شده باشد و دلیل برین مطلب بسیار است از انجا که امت  
 بعد از نبوت اعظم الطاف الهی است چه بقای احکام دین و هدایت امت بوجود امام است و چون واجب  
 الوجود که خیر محض است بطف و رحمت و ایست امین بچنانکه نبی را برگزید و از روی بطف باطنی معجز خلق  
 بر نبوتش راه نمود کسی را از برای امامت برگزید و عباد را از و خیر بد تا انگونه بطف عظیم را از عباد باز  
 نداشته باشد و بیکرید که هیچ عقل خالی از تعصب و اعوجاج بتجویز نمیکند که خاتم النبیین اینچنین امر  
 جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع امر دین بآن وابسته است مهمل و گذارد و چه گاه امت را از صاحب  
 این مرتبه خیر خرد با آنکه موار به سعیش در هدایت و ارشاد امت مصروف بود و هر جزئی از خبر نیات از برای  
 امت بیان میفرمود و از نهایت شفقت و مهربانی بامت و فطر رهنمایی هیچ دقیقه از دقایق ستم و ادب  
 خدارا فرو گذاشت نموده و اختیار امت باز بکده است و بیکرید که از انجا که از دنیا رحلت کرده اند از برای  
 هدایت امت و حفظ ملت و صبی تعین نموده اند پس خیر المرسلین که خاتم پیغمبرانست و وینش اکمل ادیان  
 و رسالتش رحمت عالمیان است چنانکه خدا تعالی از ان خبر داده و فرموده وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا  
 رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ چه معنی دارد که تعین دادی و پناه نموده امت و حافظ دین و ملت کند و هر

برگاه آنحضرت در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین هیچ سفری بیرون نبرد و پس چه احتمال  
 دارد که تعیین شخصی که از رحلت جانشین و نائب آنحضرت باشد نماید و دیگر آنکه عصمت از شرایط است  
 چنانکه دانسته شد و چون از امور باطنیت و علم بر بواطن حاصل نمیشود و از برای تکلیف مگر از اخبار خدا  
 یا رسول چنانکه روشن است بر عقل پس باید از خدا یا رسول رضی در حق امام باشد تا علم بصفتش حاصل  
 شود پس محقق شد که امام باید منصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل خلافت خود و معتز فیه که نفسی بر امامت  
 الی بکر واقع نشده بلکه امامتش بیعت معتقد گشته پس باطل شد امامت ابی بکر و متعین شد امامت با واسطه  
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر باید دانست که چون احکام دین و دنیائی است منوط بحکم امام  
 است باید عالم باشد بحکام دین و واقف شد بر خصوصیات احکام قرآنی از حکم و متناهی و مجمل و مفصل  
 و نامح و ممنوع و عام خاص و همچنین بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است و باید بحال برای دشواری داشته باشد  
 تا از عهد مجاهده با اعدای دین تواند برآمد و نیز باید اعلم است باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل که در حقیقت  
 تقدیم متعلم بر معلم و جابل بر دانای قبح عقل و لهذا در قرآن مجید فرموده **أَمِّنْ تَقِيْدِي إِلَى**  
**الْحَقِّ الْحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ مَنْ كَلَّاهُ** **إِلَّا أَنْ يَهْدِي بَيْنَ يَدَيْهِ** **أَنْ يَهْدِي بَيْنَ يَدَيْهِ** **أَنْ يَهْدِي بَيْنَ يَدَيْهِ**  
 است تا آنکه متابعت کرده شود یا آنکه کسی که هدایت نمیشود مگر و فیکه هدایت کرده شود یعنی او را راه نماید و  
 چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرایه برتری و افضلیت است و لهذا خدا تعالی اگر اسبب فروزی در علم خود  
 تا آنکه ساخت چنانکه محقق است از این شریفه و علم **أَدَمُ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا** و همچنین طالوت را از حیث  
 زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید و بر این فرمان روا کرد و ایند چنانکه ظاهر است از این شریفه **أَنْ**  
**اللَّهُ أَطْفَأَهُ عَنْكُمْ وَرَأَاهُ كَبْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالتَّجَرُّبِ** و نیز از برای تقدیم رتبه عالم فرموده و  
**هَلْ تَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و اگر کسی فی الجمله در امر امامت تامل نماید میداند که امام  
 در جمیع صفات کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چه غرض اصلی از دین و ملت تکمیل افراد انسانی است  
 و بیرون بردن نفوس از ظلمت بدی و نقص رسانیدن بنور خوبی و کمال و چون امام بر نیابت نبی مرشد  
 بطریق استکمال است پس باید مثلی در جمیع کمالات علمی و عملی از نبی در پیش باشد تا این قایده مترتب  
 شود چنانکه ظاهر است بر هر مصنف صاحب فطرت و با تفاتی اکمل افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات

هی بس اجابت است پس محقق شد امامت بلا واسطه آنحضرت علیهم السلام علی ما بین لنا طریقه الحق

**اصل دوم در حدیث غدیر خم** بدانکه این حدیث از جهت کثرت راوی و مذکور بودن

در کتب احادیث بیجا سنی و شیعه و همچنین تفاسیر معتبره و تواریح معتبره و فرقه برتره رسید

کوشک و شبه در صحت آن راه ندارد مگر از راه تعصب غی و حکمش حکم سایر موتوات است چنانکه ظاهر است

بر متبع منصف بعد ازین نیز انسته خواهد شد و تمام سخن درین حدیث در ضمن است ارشاد بوضوح می یونزد

بواجبه الاستعانة والتوفيق ارشاد اول در بیان حدیث و ذکر پاره از راویان بدان تفصیل

آمد که کیفیت وقوع این حدیث بطریقیکه موافقت دارد با اقوال اصحاب حدیث و در باب تفسیر و تاریخ

طایفه این است که چون پیغمبر آخر الزمان از حجة الوداع یعنی حجه بعد از مراجعت از آن بقریب و آمد

از دنیا رحلت فرموده برگشته بودینه مراجعت نمود در شامی تراه بخدمت فی الحجة این آیه نازل شد یا ایها

الرسل کلم ما انزل الیک من ربک وان کلم تفعل فما بلغت رسالته والله یعلم

میزانکم یعنی ای پیغمبرها برسان بخلائق آنچه فرستاده شده بتو از پروردگار تو و اگر کنی آنچه

بان ما موشده و نرسانی از آن محقق پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و اگر رسالت او مکرده

باشی و خدا تعالی نگاه میدارد ترا از مردم انگاه آنحضرت فرود آمد در موضعی که از غدیر خم گویند و منزل

نمود با آنکه نزول نافذ و مسافران در ان موضع متعارف نبود و در میان روز درین شدت گرما

فرمود تا از پالانها کشته آن بلند می ساختند بطریق منبر پس بر بالا آن برآمد تا همه مردم آنحضرت را

به بینند انگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلائق را از رحلت خویش خبر داد و تحریص نمود مردم را

بر تشک بفران مجید و ابدیت پس فرمود که الست اولی بکم من انفسکم یعنی ای من یتیم اولی بقرین

در شما از نفسهای شما و در بسیک از روایات بجای الست اولی بکم من انفسکم الست اولی

بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی ای من یتیم اولی بقرین در مومنین از انفسک ایشان و

حاصل معنی هر دو عبارت یکی است و غرض این است که حضرت بیان کنند که من در امور هر مومنی

اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جاری تر است از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت

همه مردمان گفتند ای محمد این است یا رسول الله پس آنحضرت دست مرتضی علی را گرفت و فرمود من

کت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

یعنی پس هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست خدا یا دوست دار اگر کسی را که دوست دارد علی را  
و دشمن دارد اگر کسی را که دشمن دارد علی را و یاری ده اگر کسی را که یاری دهد علی را و فرود گذار و یاری ده اگر  
را که فرود گذار است علی را انگاه نازل شد آیه **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار  
کردم برای شما اسلام انگاه رسول خدا فرمود الله اکبر و الحمد لله علی اكمال الدین و اتمام النعمة  
و رضاء الرب هر سالتی و ولایتی علی بن ابیطالب چون حدیث بر سبیل اجمال بخریافت  
اکنون بتقصی که در کتب پیشوایان و محدثان و علمای معتبر اهل خلاف واقع شده مذکور میسازد بی زیاده  
و نقصان در معنی مقصود بیاورد از سخنان بزرگان ایشان که شهادت داده اند بصحت این حدیث  
تا حق بر صاحب انصاف و طالب نجات ظاهر شود بعد آنکه **احمد حنبل** که یکی از ائمه اربعه اهل سنت  
است این حدیث را بطریق مستنده در مسند خود روایت کرده از انسجده روایت کرده از برادر ابن عباس  
که گفت بودیم باز رسول در سفری پس فرمود آیدیم بغدیر خم و نذر کرده شد در میان ما که الصلوة بجمعه  
و یاک کرده برای رسول بخد آنزدید و درخت پس گذارد نماز ظهر را و گرفت دست علی بن ابیطالب را  
و گفت **الستم تعلمون انی اولى بالمومنین من انفسهم** یعنی آیا میدانید شما که من اولی بمومنین  
از نفسهای ایشان نگفتند بی سید ایم باز گفت **الستم تعلمون انی اولى بكل مومن من نفسه**  
یعنی آیا میدانید شما که من اولی بهر مومنین از نفس او نگفتند بی پس گرفت دست علی را و گفت فمن  
کت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انگاه ملاقات کرد علی بن  
ابطالب عمر گفت **هنيئاً لك يا ابن ابي طالب اجبت مولاه كل مومن ومومنه** یعنی مبارک  
و گوارا باد ترا ای علی گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان و دیگر روایت کرده اند از زید بن ارقم  
که گفت فرود آمدیم باز رسول آمد بودیم که از اندر خم میگذشت انگاه امر کرد بصلوة پس نماز گذارد  
و خطبه داد فرمود از برای ما و سایه کرده شد از برای رسول خدا سجده کرد بر درخت انداخته شد  
پس انحضرت گفت **الستم تعلمون انی اولى بكل مومن من نفسه**



یعنی شما نمیدانید آیا شاگواهی نمیدید که من اولی بهر مومنین از نفس گفتندی یعنی میدانم و شهادت  
 رسیدیم انگاه گفت من کنت مولا فعلی مولا اللهم وال من واکاه وعاد من عاداه  
 و مکرر روایت کرده ابی طفیل و گفت جمع کرد علی بن ابیطالب مردم را در رجب یعنی فضایی مسجد کوفه  
 و سوختند و اینجاست مسلمانان را که هر کس این را از رسول خدا و عذیر ختم شنیده بر خیزد و بگوید پس بر خیزند  
 نمی کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز که گفت چه هست علی او بپوشان  
 گفت اعلیون انی اولی بالومنین من انفسهم ایانیدانید که من اولی بهر مومنین از نفسهای ایشان  
 گفتند پی یا رسول الله انگاه حضرت گفت من کنت مولا فعلی مولا و مکرر روایت کرده از عذیر  
 که گفت ادم نزد بنی ارقم پس گفت خال من از تو روایت کرد از برای تو حدیثی در شان علی بن ابیطالب  
 روز غدیر خم و من دوست میدارم که از تو بپوشم پس گفت بدستیکه شما جماعت عاقلان در شماست پس  
 گفتیم نیست از تو بر من باکی ضرری انگاه گفت بی بودیم در جحفه و آن موضعی است که عذیر ختم در حوالی آنست  
 پس رسول خدا نماز ظهر گذارد در حالتی که گرفته بود دست علی را گفت ایها الناس استمعوا  
 انی اولی بالومنین من انفسهم پس بهر گفتندی میدانم انگاه حضرت گفت من کنت مولا  
 فعلی مولا و مکرر دیگر روایت کرد از رباح بن حرث که گفت آمدند که می نزد حضرت هر نقی علی و جبر  
 و گفتند السلام علیکم یا مولا نا پس گفت آنحضرت که چون من مولای شما ام و حال آنکه شما قوم  
 بیگانه از ایشان جواب دادند که ما شنیده ایم از رسول خدا که گفت در غدیر خم من کنت مولا فعلی  
 مولا و راوی بنیگویه که من پرسیدم که کی نزد این قوم گفتند که ما انصاریم و در راست ابویوب انصاری  
 و مکرر روایت کرده از ابو تریم که پیغمبر گفت روز غدیر خم من کنت مولا فعلی مولا و مکرر روایت  
 کرده ابن اسحق که گفت شنیدم از عمر حدیث غدیر خم باز یادتی که بعد از اللهم وال من واکاه و عاد  
 من عاداه گفت و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من ابغضه و مکرر روایت  
 کرده از زادن بن عمر که گفت شنیدم که علی در رجب مردم را قسم داد و گوای طبله این در روز غدیر خم  
 شنیده اند بگویند پس بر خاسته سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا می گفت من  
 کنت مولا فعلی مولا و مکرر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت بدستی علی را چپ

منبت است که ملائکه یکی از آنها بود و دوست تر بود و نزد من از فلان و فلان یکی آنچه روز خیر حضرت زهرا  
 در حق آنحضرت فرمود چنانکه آنست که خواهد شد در اصل نهم انشا الله تعالی و دیگری آنست منی بترتبه اوله  
 موسی سیوم من کت مولا فعلی مولا و احمد گفت که یکی دیگر را سفیان را وی فراموش کرده  
 بود و مکرر روایت کرده از ابوبیسی گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول الله منک مولا  
 فعلی مولا پس گفت زید آری گفت از رسول خدا چهار مرتبه و ثعلبی ۱۱ که از کابر عظامی معتبر  
 و مقدم مغیر بن ایشان است در تفسیر سوره سال سائل بعد از اب ارقم روایت کرده که پرسیدند از  
 سفیان بن عقیقه که سال سائل در حق که نازل شده او قسم یاد کرده بسوال کننده گفت تحقیق سوال کردی  
 از من مسددا که سوال نموده بود پیش از تو انرا از من اهدی روایت کرده مرا جعفر بن محمد الصادق از  
 پدر ابي خود چون رسول خدا در غدیر ختم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت منک مولا فعلی  
 مولا منتشر شد این خبر ببلاد پس شنید از احارث بن یحمان قهری بر شتر سوار شده بدیده آمد الخاذه از آنکه  
 پیاده شده بخدمت رسول خدا آمد آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را کجاست شهادت امر کردی از تو  
 قبول نمودیم و بنماز پنجگانه ما را ما موساختی و از تو قبول کردیم و امر کردی بر دره بکاه قبول کردیم و بعد  
 ازین با بناراضی نشدی تا آنکه بلند کردی دستهای این عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کت  
 مولا فعلی مولا یا این کار را از خود کردی یا از جانب خدا می رسوند گفت قسم بخدا ای که نبوت  
 ابی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت گردانید و متوجه خانه خود شدند و میگفت خدا یا آنچه  
 میگوید محض حق است پس بر آنست که ببار از آسمان بایفروست بر اعذاب او در و ناک هنوز نرسیده بود و ناچار  
 که سگی از آسمان بر سر او خور و که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد سال سائل بعد از اب ارقم الکفر  
 لیس له داع من الله ذي المعارج و ترجمه ظاهر آیه اینست که طلب کرد و طلب کننده عذاب او را که واقع است  
 از برای کافران بچسبند از ادفع کننده و باز دارند از خدا سگ صاحب آسمانهاست هر کس بر زیر دیگری  
 و مکرر روایت کرده در تفسیر خود از ابن عباس در تفسیر قوله بلغ الله الحد که نازل شد در حق علی بن  
 ابیطالب و ما موردی که برساند در حق او پس گفت رسول خدا دست علی را و گفت من کت مولا  
 فعلی مولا اللهم وال من واکله و عاد من عاداک و مکرر روایت کرده از برای ابی عازب

که چون آمدیم بار سوزانم در حجه الوداع بعد از خیمه پس ندانم که الصلوة جامعیه پس یک کرده شد بر آن  
 حق: یزید درخت پس گرفت دست علی را و گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم آیا من نیستم اولی بمومنین  
 از انفسهم ایشان گفتند بلی یا رسول الله باز گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله  
 هذا مولای کل من انا مولاه یعنی اینکس است مولای هر که مولای اویم اللهم وال من والاه و عا  
 من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئاً لک یا علی بن ابیطالب اصحبت مولی کل مومن و  
 مومنه و دیگر روایت کرده در تفسیر قول خدا تعالی یا ایها الرسول بلغ ما از امام محمد باقر که معنی  
 اینست که بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی بن ابیطالب پس چون نازل شد این آیه گفت  
 رسول خدا دست علی را و گفت منکت مولای فعلی مولاه و ابی داود و سجستانی که قدوه  
 محدثین مقبول الروایت ایشان است و روایت او نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در تصحیح خود که  
 مشهور است بکتاب سنن روایت کرده است از شریحه و زید بن ارقم که گفت رسول خدا منکت مولاه  
 فعلی مولاه و یحیی بن یزید که از جده محدثین مسلم الثبوت مقبول الروایه ایشان است و کناب  
 او را نیز صحیح میدانند در صحاح خود از شریحه و زید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا گفت منکت مولاه  
 فعلی مولاه و در جمع بین الصحاح است که عبارت است از مولای ملک بن انس و صحیح  
 مسلم و صحیح بخاری و صحیح ابوداود و سجستانی و صحیح ترمذی و سنن کبیر صحیح نسائی در باب مناقب ام المومنین علی  
 بن ابیطالب از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی آنچه مذکور شد روایت شده و ابن مغازلی شافعی  
 که از اکابر فقها و محدثین ایشان است این حدیث را در کتاب خود که مشهور است بمنایب بطریق متقدم  
 روایت کرده از انسجده روایت کرده از شریحه و زید بن ارقم که گفت برگشت پیغمبر خدا از کوه در حجه الوداع  
 ایماکه فرود آمد بعد از خیمه محمد پس امر کرد تا زیر چینه درخت را از خار پاک کردند و بعد از آن ندانم که الصلوة  
 جامعیه پس رفتم بر رسول خدا در روزیکه بسیار گرم بود و بعضی روایتی خود را بر سر می انداختیم و بعضی  
 در زیر پای خود و از شدت گرما تا اینکه رسیدیم بر رسول خدا پس گذارد نماز ظهر را و بعد از آن بجا آمد توج  
 شد و گفت الحمد لله و راوی ذکر کرده است از آنحضرت خطبه بلخ طویلیکه مشتمل است بر مواعظ و نصایح  
 و اخبار از رحلت و تحریک بر تنک بکتاب اندر و عترت و انجام داشتن عت و حرمت آن مرد و بعد از آن

چنین روایت کرده که پس رفت است علی ابن ابیطالب را و بلند کرد و گفت من کنت ولیه هذا  
ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه سمره بن جندب روایت کرده باسناده از پی  
هریره که گفت روزی بگریه و زاری می فرمود و می گفت ای خدایا روزی که من را از این  
دین برکناری و مرا از این دنیا بکناری و مرا از این دنیا بکناری و مرا از این دنیا بکناری  
و این روز غمناک است که گرفتار تو شدم ای خداوند منم ای خداوند منم ای خداوند منم  
من انفسهم گفتند بیای رسول الله پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و عمر ابن خطاب  
گفت پنج پنج کن یا ابن ابیطالب اصبت مولائی و مولاه کل مومن و مومنه پس فرمود  
تعالی آیه الیوم اکملت لکم دینکم را و دیگر روایت کرده باسناده از زید بن ارقم که گفت بمواس  
طلبید علی مردم را در مسجد که هرگز شنیده است از پی که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال  
من والاه و عاد من عاداه و بر خیزد و بگوید و بودم من از آنکه گمان شماست کردم پس  
کو رشید من و دیگر روایت کرده باسناده از جابر بن عبد الله انصاری که گفت بدیدم رسول خدا را  
فرود آمد بنجم و دوری گزیدند مردم از آنحضرت پس امر کرد علی را تا بیست و سه نفر را جمع  
جمع شدند بر خاست آنحضرت در میان ایشان در حالتی که کینه کرده بود بدست علی ابن ابیطالب پس  
بعد از آنکه حمد کرد خدای را گفت ایها الناس بدیدم مرا انگاه که گمان شما از من نا انصافی می شد  
نزد من اینک نیست و حق دشمن تر نزد شما از درختی که نزدیک من است بعد از آن گفت لیکن من  
علی ابن ابیطالب را خدا از من بهتر پس گرفته است از دین راضی شود خدا از و چنانکه من از و راضی  
نمیرم که او اختیار کند بر نزدیکی و دوستی من چه دیگر را بعد از آن بلند کرد و پستی علی را و گفت  
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه انگاه مردم شروع کردند بعد از  
خواهی و گریه میکردند و تضرع مینمودند و می گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما دوری گزیدیم از تو مگر  
از بگذاشتن یکدیگر اگر ما باشیم بر تو و پناه مییم بخدا از سخط رسول او پس راضی شد پیغمبر خدا از ایشان  
و دیگر روایت کرده باسناده از عمر بن سعد که گفت حاضر بودم در حالتی که علی بر منبر گویای طلبید اصحاب  
رسول را در واقع روز غدیر پس و از ده مرد که از آنحضرت بود ابو سعید خدری و ابوبهره و آنس بن مالک  
شهادت دادند که شنیده اند از رسول خدا که می گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

و عاهد من عاده و دیگر روایت کرده با سند از ابن ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت بادی  
عمر را و گفت ایها الناس السقم تعلون انی اولى بالمومنین من انفسهم گفتند بی یا رسول الله  
پرس گفت من کنت مولا فقلی مولا و دیگر روایت کرده با سند از عبد الله بن مسعود که گفت  
بدستیکه بی گفت من کنت مولا فقلی مولا و دیگر روایت کرده با سند از عمر بن الخطاب که او  
گفت گفت رسول خدا از برای علی من کنت مولا فقلی مولا و دیگر روایت کرده از رباح بن خثیم  
حدیث آمدن قومی از عوب نزد امیر المومنین و گفتن السلام علیک یا مولا یا بهمان مضمون که احمد بن حنبل  
مرد تا آخر که گفته در است ابو ایوب انصاری و بی هقی که از پیشوایان حدیث اهل خلاف است و در  
نزد ایشان بسیار معتبر است روایت کرده این حدیث را از بر ابن عازب بهمان مضمون که روایت  
کرده از واحد بن حنبل از اول حدیث که گفت بودیم با رسول در سفر پس فرو آمد بغیر خیم تا آخر که  
گفت پرس گفت پس بن الخطاب هینا لك یا علی بن ابیطالب أصبحت مولی کل مومن ومومنة  
و اخطب خطبای خوارزم موفی ابن احمد می که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب مناقب  
بچند طریق روایت کرده است از ابی طفیل و او از زید بن ارقم که گفت چون مراجعت کرد رسول خدا  
از حجة الوداع و فرو آمد بغیر خیم امر کرد تا پاک کنند پای درختان را بعد از آن گفت که من اجابت  
دعوت حق خواهم کرد و بدستی که گذاشته ام در میان شما و امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگر  
و آن دو امر یکی کتاب خداست و دیگری امانت من پس بدستیکه آنها از هم جدا نمیشوند برگزنا آنکه  
وارد شوند بر من نزد حوض کوثر آنگاه گفت بدستیکه خدای عزوجل مولای من است و من مولای  
مومنینم و بعد از آن گرفت دست علی را و گفت من کنت ولیه فخذوا لیه اللهم و آل مومنین  
و عاهد من عاده و ابی طفیل گفت که من کفتم زید بن ارقم که تو خودت از رسول خدا شنیدی این را  
پرس گفت زید که بود زیر درختها احدی که آمد دید چشم خود و شنید گوش خود و دیگر روایت کرده با  
از بر ابن عازب انجدی را بهمان مضمون که احمد بن حنبل و بی هقی روایت کرده اند از اول که گفت  
رسول است تا آخر قول عمر که گفت أصبحت مولی کل مومن ومومنة نقا و تیکه است این است  
که در روایت انخطب بعد از قالوا الی چنین واقع شده که فقال هذا ولی من انا ولیه اللهم

وال من والاه وعاد من عاداه من كنت مولاه فعلي مولاه **و دیگر** روایت کرده باشند  
از ابی سعید خدری که گفت بر استی که پیغمبر و نزدیک طلبید مردم را بخیر خم امر کرد تا پاک کرده شد خاریکه  
بود در زیر درخت و این روز خشنه بود بعد از آن خواند مردم را بعلی یعنی مردم را بولایت علی دعوت  
کرد و گرفت بازوی او را پس بلند کرد او را تا آنکه مردم دیدند پیغمبری زیر بغل حضرت رسول را  
و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد ای الیوم اکملت لکم دینکم پس گفت رسول خدا الله  
اکبر علی احوال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب بر سالتی و الولاية لعلی بعد از آن گفت  
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله  
پس حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا بگویم حدیث دین باب رسول خدا  
فرمود بگو بگو بگو که اند پس حسان گفت ای جماعت قریش بشنوند شهادت رسول خدا را و بعد از آن گفت  
شعریا دیهم یوم الغدیر بیهم **بج** و اسمع بالنی مناداه و بعد از دو بیت دیگر گفت شعر فقال  
له قم یا علی فأننی رضیت من بعدی اماماً و هادياً **اگر چه** اخطب چهار بیت را ذکر کرده  
بود از آن قصیده لیکن دو بیت از آن چهار که دلالتش بر مطلوب ظاهر بود ذکر شد و دیگر مکرر شد  
تا بر جمعی که شعر عربی مربوط نیستند و متواتر گردد و حاصل معنی هر دو بیت این است که خدا میگرد  
ایشان را و از غدیر بنی ایشان در موضع خم پس گفت بنی مر علی را که **و دیگر** روایت کرده باشند  
رضای من در آنست که تو بعد از من امام و مقتدا و پیماینده خلق باشی **و دیگر** روایت کرده باشند  
از عبد الرحمن بن ابی بلی و او از پدرش که گفت خیر داد در روز غدیر خم رسول خدا مردم را که علی  
سولای هر مومن و مومنه است و گفت مر علی را که انت امام کل مومن و مومنه و ولی  
کل مومن و مومنه بعد از من یعنی تو ای بعد از من امام و صاحب اختیار هر مرد و هر زن بایمان  
**و دیگر** روایت کرده باشند از ابن عباس که رسول خدا مر علی را گفت انت ولی کل مومن و مومنه  
من بعدی **و دیگر** روایت کرده از ابو جعفر و یعقوب ابن اسحاق که عمر ابن خطاب بعلی ابن ابیطالب  
و گفت هذا مولای و مولای کل مومن و مومنه **و دیگر** روایت کرده از سعید ابن دحب  
و عبد نیر که گفت ما هر دو شنیدیم از علی بن ابیطالب که در رجوع مردم را بگو ای طلبیده در باره آنچه شنیده

اند از رسول خدا در روز غدیر پس بر خاستند جمعی از اصحاب رسول و سپاهات دادند که باشندیم  
 که رسول خدا من گفتم من گفتم مولا فان علیاً مولا و دیگر روایت کرده از ابی بکر در حدیث روز  
 هشتم ذی الحجه را ایمان مضمون که این معاذی مذکور شد لیکن در روایت اخبر نزول این اکملت  
 لکم دینکم مذکور نیست و در قول عمر بجای کل منمن و مومن کل مسلم واقع شده است و دیگر روایت  
 کرده باشد از رابعه ابن ابی اس و او نیز خود که گفت بودیم ما در جنگ جمل با علی پس آنحضرت طلحه  
 را طلبید و بعد از آنکه طلحه آمد باو گفت ششم میدهم ترا بعد از او کوهایی میطلبم آیا شنیدی تو از رسول خدا که  
 میگفت من گفتم مولا فلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه طلحه گفت آری  
 شنیدم آنحضرت گفت پس چرا با من مخالفت میکنی گفت بخاطر من بود و دیگر نام را که عمر بن عاص بخوبی  
 نوشته بود پیش از مطیع معاویه شدن در کتاب خود آورده و در آن نام از فضایل مرتضی علی بسیار مذکور  
 است از آنجمله که این است که تحقیق که گفت رسول خدا در حق علی روز غدیر خیم من گفتم مولا فلی  
 مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل  
 من خذله و دیگر روایت کرده از اصبح بن نزار که گفت در هنگامی که نامه علی ابن ابیطالب را  
 نزد معاویه برده بودم و در مجلس او جمعی بودند از صحابه مثل عمر بن عاص و ابوهریره و غیره ما بمن گفت  
 معاویه که علی قاتل عثمان را پیش ما نمیفرستد من بمو کیفتم تو سلطنت میخواهی و طلب قاتل عثمان  
 را و سید ساخته پس او را بداند و من خواستم که غضب او را بیشتر سازم گفتم ابی هریره که  
 ای صاحب رسول اند من ششم میدهم ترا بعد از این که نیت غیر او و بحیب او مصطفی را که در غدیر خم  
 حاضر بودی گفت آری حاضر بودم گفتم چه شنیدی که رسول خدا در حق علی گفت گفت شنیدم  
 که گفت من گفتم مولا فلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من  
 نصره واخذل من خذله انگاه گفت پس تو دوستی میکنی باعدوی او دشمنی میکنی با دوست  
 او پس ابوهریره آری بر کشید و گفت انا لله وانا الیه مرجعون و دیگر روایت کرده از خطیب از ام  
 و ابن معاذی و همچنین ابن مردویه از عامر بن واثله حدیثی طولانی مشتمل بر آنکه در روز شوری حضرت  
 امیر المومنین بواسطه تمام حجت یکیک فضائل خود را می شمرد و قسم میداد اصحاب را که دیگر بی غیرت

در میان شما که صاحب این فضیلت باشد ایشان را تو را میگردند و میگفتند که نیت در میان ما غیر از تو صاحب  
این فضیلت و از جمله عامرین و اندر روایت کرده اند که او گفته از علی بن ابیطالب شنیدم اینست که  
قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله من كنت مولاه فعلي مولاه <sup>انکرا</sup> فلیعلم  
الشاهد منکم الغالب عیری قالوا اللهم <sup>یعنی</sup> یعنی گفت ای مردم مؤمنین که پس بگو ایا میطلبم و بگو  
میدهم شما را بخدا که در میان شماست کیست گفته باشد از برای او رسول الله این کلمات را غیر از من همه  
گفتند نیت و این حدیث مستفین بسیاری از فضایل آنحضرت است انشاء الله تعالی در جای خودش مفصلاً مذکور  
خواهد شد و هم این مرد و گویند که از مشایخ معتبر ایشان است و کلامش سند است نزد علمای  
چهار مذہب در کتاب مناقبش روایت کرده باشد از ابی سعید خدری که گفت بدستیکم رسول خدا طلب  
کرد مردم را در غدیر خم و آن روز خیمه بود و امر کرد تا پاک کرد و پای درخت را از خار ببرد  
از آن خواند مردم را بعلی پس گرفت بازوی او را و بلند ساخت تا آنکه دیدند مردم سعیدی زیر بغل رسول خدا  
را و هنوز جدا نشده بودند از هم که نازل شد آیه **الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُم** تا آخر پس گفت رسول خدا  
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولاية لعلی  
بعد از آن گفت اللهم وال من واکراه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من  
خذله پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب علی را و گفت هینا لک یا بن ابیطالب اصحبت و امسیت  
مولی کل مومن و مومنة انگاه حسان بن ثابت انصاری اذن از رسول خدا طلبید و گفت چه نیت  
در میان و ذکر کرده این مرد و دیده آنها را و چون دو بیت اذان ابیات تحریر یافت در روایت آنحضرت  
خوارزم بعد از در اینجا بگذرند دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که ما در عهد رسول چنین میخوانیم  
که یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین یعنی برسان  
آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو که علی مولا مؤمنان است و دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس  
و زید بن علی زین العابدین که ایشان گفتند چون ما موثر شد رسول خدا ببلغ فضایل علی و امر شد از جانب  
خدا که بگوید درباره علی آنچه خدا فرموده پیغمبر گفت یارب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی میترسند  
که قبول نکنند آنچه درباره علی بگویم پس چون برگشت از حجة الوداع بعد از آنکه رسید آیه یا ایها الرسول



بلغ ما أنزل الله نازل شد پس گرفت آنحضرت باز وی علی را و با مردم گفت ایها الناس الست  
 اولی بکم من انفسکم گفتند بی یا رسول الله انگاه گفت اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه  
 اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واحذر من خذله واحب من احبه  
 وابغض من ابغضه و ابی عبد الله مرزبانی که از گشای کبارشان است این حدیث را  
 با بیست و بی حسان در جزو چهارم از کتب سرقات الشوز و است کرده موافق روایت اول این مرد و  
 از ابی سعید خدری لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و بنتیه کردن مذکور نیست و امام واحد که از  
 بزرگان و مشاییر ایشان است در کتاب خودش که مسامت با سبب نزول روایت کرده با سند از ابی  
 سعید خدری که گفت نازل شد یا ایها الرسول اه در غدیر خم در حق علی بن ابیطالب و زهیر که  
 یکی از معتبرین محدثین ایشان است روایت کرده که بعد از خیمه الوداع پیغمبر منزل ساخت بعد از خم در روز ششم  
 ذی الحجه وقت زوال انگاه خطبه فرمود که شنبه بر اینک من میگذارم در میان شما امیر که اگر بان تنگ  
 شوید بصلوات نخواهد افتاد بعد از من و آن کتاب خداست و ابی من و این هر دو کجا میفرستند تا در  
 آن محوض کوشن رسند و تحریص کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و اهل بیت بعد از آن سوره تبارک گفت  
 ایها الناس من اولی بالمومنین یعنی ای مردمان کیت اولی بتعرف در مومنین همه گفتند خدا و رسول  
 و اولی بمومنین اند بعد از آن گرفت دست علی را اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم  
 وال من والاه وعاد من عاداه سوره تبارک بعد از آن فرمود الا فیبلغ الشاهد منکم  
 الغائب یعنی انگاه باشید پس باید که برساند هر که از شما حاضر است بکسی که غایب است و حافظ ابو  
 الفرج که از معتدین اهل خلاف است که در کتبش که مسامت بمرج البحرین این حدیث را با سند روایت  
 کرده از گشای خود در انگاه گفت پس گرفت رسول دست علی را و گفت من كنت مولاه و اولی به من نفسه  
 فلی ولیه و حافظ ابو الفتح که از معتدین ایشان است در کتب موخر در فضل خلفای اربعه  
 روایت کرده است با سند از حدیث ابی سعید خدری و عامر ابن لبی بن صفه که گفتند و فیکه حضرت رسول  
 از خیمه الوداع مراجعت نمود و بجهت رسیدن آمد که تا پاک کرد پای چند درخت نزدیک بهم را که منع کرده بود آنحضرت  
 که کسی در زیر آنها نهد و بنیاد بعد از آن با مردم نماز گزارد و در زیر آن درخت و آن روز غدیر خم بود و بعد از آن

از نماز گفت ایها الناس وراوی خطبه که مشتمل است بر خبر دادن آنحضرت از رحلت خود ذکر کرده و بعد از آن  
 چنین روایت کرده که گفت آنحضرت ایها الناس لا تتمعنوا فان الله مولائی وانا اولی بکم  
 من انفسکم و من کنت مولاه فلی مولاه حاصل معنی آنکه ای مردمان آگاه باشید و می شنید  
 باشید که تحقیق خدا مولای من است و من اولی بکم از نفسهای شما آگاه باشید که هر که من مولای اویم پس علی  
 مولای او است آگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدن آن را قوم پس گفت اللهم وال من والاه  
 و عاد من عاداه و ابن صباح مالکی نیز در کتاب فضول المبهی این حدیث را از زهری و واحدی و الباقون  
 عجمی همین مضمون که درین کتاب تحریر یافته روایت کرده از احمد بن حنبل و ترمذی و تبری و این حدیث که است  
 و ابوالقاسم عبدالرحمن بن ابی اسحاق که از مشایخ است باسناده روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت در وقت  
 نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام  
 الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب بر سالیتی و ولایة علی ابن ابیطالب بعد از آن فرمود  
 من کنت مولاه فلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من  
 نصره و اخذل من خذله و در مشکوٰۃ که از صحاح معتبره ایشان است از بر این عازب فرید  
 بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بر سید رسول خدا چون فرو و آمد بنذر خرم گرفت دست علی را پس گفت  
 الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بی یس گفت اللهم من کنت مولاه فلی  
 مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد و علی را و گفت هنیئاً لک یا  
 ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنة و علامه مشایخ بوری شافعی که  
 از عظامی مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت کرده از ابی سعید خدری که یاربنا اتینا الرسول اننا نزل  
 شد در فضل علی بن ابیطالب و بنذر خرم پس رسول خدا گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فلی  
 مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد و عمر با علی و گفت هنیئاً لک  
 یا ابن ابیطالب اصبحت مولائی و مولای مومنة و مومنین و با فاصد گفته که این حدیث  
 قول ابن عباس و برادر ابن عازب و امام محمد باقر است و محمد ابن طلحه شافعی یکی از متقدمین  
 کامل ایشان است در کتاب مطالب السوال از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که بنابر امام المومنین

گفت من کنت مولاة فعلی مولاة و هم ابن طلحه در کتاب مذکور گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجهی اجمال  
 مذکور گفته و در غیر این کتاب بتفصیل مذکور است و آن بعد از مراجعت حضرت رسول از حجة الوداع بود  
 روز هشتادم ذی الحجة در موضعی مذکور است بغیر خیم و دیگر روایت کرده که روزی امیر المومنین از جم  
 رسید که آیا در میان شما کسی هست که در روز غدیر خیم از حضرت رسول شنیده باشد که گفت من کنت  
 مولاة فعلی مولاة پس سیزده نفر از انجمنه شهادت دادند که از حضرت رسول شنیده اند و بعد  
 از ذکر روایت محمد بن طلحه چنین گفته که چون لفظ من افاده عموم میکند و دلالت بر آنکه هر که حضرت رسول  
 و صاحب اختیار او باشد علی بن ابی طالب است و چنین است بعد از آن گفته که از بیعت حضرت رسول بوی را  
 مطلق و اگذاشته و معیذ یکی از معانی که در آنها مستعمل است مکرر تا دانسته شود که هر نسبتی که میان پیغمبر  
 و افراد مسلمین است همان نسبت بعینه میان علی و انشخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث  
 صریح است در یک حضرت پیغمبر علی را مخصوص بدرجه و منفعتی ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین  
 منزلت بهره مند نگشته و حافظ ابو نعیم که از قدوه مشایخ این طایفه است در کتاب حلیة الاولیاء  
 روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت ای الیوم اکملت لکم دینکم آه در روز غدیر نازل  
 شد بعد از آنکه حضرت رسول خدا دست امیر المومنین را گرفت و او را بر بالای منبر برده بر مردم نمود و گفت  
 من کنت مولاة فعلی مولاة و چون این نازل شد حضرت پیغمبر فرمود الله اکبر و الحمد لله  
 علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب بر سالتی و ولایت علی ابن ابیطالب  
 و صاحب کتاب سید المتعبدین عمر بن النخع الملک از متعبدین است در کتاب مذکور و او  
 کرده که در روز غدیر حضرت رسول فرمود الیست اولی بالمومنین من انفسهم گفته بے  
 دیگر فرمود الیس از واجبی امهاکم یعنی آیا نیست زنان من بمنزله آنان شما گفتند بلی نگاه کردند  
 دست علی را و گفت ان هذا مولا من المولاة اللهم وال من واکلا و عاهد من عاهدا  
 پس عطا کرد و عرابی گفت هبنا لک یا بن ابیطالب اصبح مولا لک و مولا کل مؤمن  
 و مؤمنة و شیخ ابن اثیر حریری شافعی که از عظامی اکابر ایشان است در کتاب  
 استی المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب روایت کرده با سند از عبد الرحمن بن ابی بکر که گفت من

از علی بن ابیطالب که در وجه گویای مطبوع مردم را که گیت که شنیده باشد از رسول خدا که می گفت  
 من کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس برخاستند  
 دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم این را از رسول خدا و **سید جمال الدین** عظیم  
 صاحب کتاب روضه الاحباب که در حدیث نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور چنین روایت کرده  
 که رسول خدا را شایسته حاجت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواحی حنظل است رسیدند و از حقیقت را  
 در اول وقت گذارد و بعد از آن روی بسوی یاران کرد و گفت آلت اولی بالمؤمنین من  
 انفسهم یعنی آیین من فیتهم اولی بمؤمنین از نفسها ایشان در دواتی انکه فرموده گویا مرا با عالم بقا  
 خوانند و من اجابت کردم بدانند که در شما دو امر عظیم میگذازم یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و  
 الهیبت من و احتیاط کنید که بعد از من با آن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوقی آنها یکی  
 کیفیت خواهید کرد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب خوش گوش من رسد آنگاه فرمود من  
 کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله  
 و ادخلنی معه حیث کان و در میت که قدوه اصحاب عمر بن خطاب گفت ای علی با ما داد کردی مولای من

و مولای هر مومن و مومن نظر	روان برای سیرین خویش تا جی سنا	ز خاک پای جو افروز والی من والاه
ز دل عدول دور دار تا جوی	ز تیغ فطرتی زخم عادم عاداه	گواه باکی اصلت ولای شاهی و لن
که بر کمال محالین دل اتی است گاه	تا اینجا بود عبارت صاحب کتاب روضه الاحباب و ابن ابی الحدید	

که از دستاورد علمای معتبر ایشان است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که گویای طلبه علی مردم را در وجه  
 و گفت که ام یک از شما شنیده اید از رسول خدا که میگفت من کنت مولا فاعلی مولا پس برخاستند و  
 نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم و انس بن مالک در اینجا حاضر بود و برخاست پس علی را گفت  
 ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شدی از برخاستن و شهادت دادن انس گفت یا امیر المؤمنین از  
 کبر من مرا فراموش شده است آنحضرت گفت خداوند اگر در و غلبه باشد انس میدان که بروی او  
 که عمامه او را تواند پوشانید بعد از این چنین گفته که طلحه بن عمر و گفت و الله که دیدم که بر صبی بعد از آن  
 در میان دو چشمش و از تنقه روایات ظاهر میشود که آنحضرت مکرر از برای اقامه حجت مردم را گویای

است در کتابی که در دست علی بن ابی طالب است

مستطبه است و بسط ابن جوزی شیخ اهل سنت صاحب کتاب مرآت الزمان که از عظمای  
 ایشان است در کتاب مذکور گفته که اتفاق کرده اند علمای سیر در یک قصه غیر عید از رجوع پیغمبر از  
 حجة الوداع بود در روز هجدهم ذی الحجه و جمع بودند صد و نوبت هزار اصحاب بنی و گفت پیغمبر من کت  
 مولاه فعلی مولا و غزالی که از پیشوایان جیل القدر مسلم الشیوخ ایشان است در کتاب سیر العالیین  
 و گفت اخی الدارین در مقابل چهارم که تعیین کرده است از ان برای تحقیق اختلاف بعد از ذکر اختلاف  
 و اباحت بهمن عبارت گفته لکن اسفست آنجه و جهها واجبت انجا هید علی متن الحدیث  
 فی یوم خم باقیات انجم و هو یقول من کت مولاه فعلی مولا فقال عمر بن الخطاب یوم خم  
 یا ایا الحسن اصبح مولا و مولا کل مومن بعد ازین گفته این عبارت که و هذا التلم و رضی  
 و تحکیم ثم بعد هذا اغلب الهواء بحب الیاسة و حمل عمود الخلافه و عقود السنود  
 و خفقات الهوائی قعقه الیایات و اشتباک از دحام الخمول و فتح الامصار سقا  
 کاس الهوائی لهم الی الخلافه فنادوا الی الخلفه اول فبذره و راء ظهورهم  
 فاشتقوا به ثنائی فلبس ما لبسوا و ن و حاصل معنی فقره اول غزالی است که لیکن روشن شد  
 وجه حجت و دلیل و اجماع که در جمهور بر حدیث روز غدیر در حالیکه حضرت رسول می گفت من کت مولا  
 فعلی مولا آه و حاصل معنی و هذا تسلیم تا آخر آنکه این مبارک گفتن عمر تسلیم در ضاعت ابوالایه مرضی علی  
 در کن بنادیکم رسول خدا پس بعد ازین تسلیم و اتفاقا غالب شد هوا می نفس از جهت دوست داشتن  
 ریاست و بزرگی و برداشتن ستون خلافت و پرچمهای علم و پیچیدن باد و مضطرب شدنش در حالت  
 رفتن علیها و نشانه از پیش و پس و مشک نظر آمدن همیشه حاصل در وضع دست و پای اسبان در کجا  
 جمع شده و فتح کردن شهر و و دوستی این امور انجمت را از جام هوا نفس شتاب داد و پس ایشان را  
 برین داشت که خلافت را از او گرفتند و برگشتند بجای که پیش از اسلام داشته و عهد و میثاق روز  
 غدیر را شکسته و پس پشت انداختند و خریدند با بن سگسخت عهد خیر اندک و بی اعتبار پس بدست انجانیان  
 خریدند قاضی زاده که مرد دو در کتاب اعتقادیه اش نقل کرده که در کتاب انوار باری دیده شد که این  
 جوزی در باب سیوم از کتبش که مسلمات بنکره خواص الامه نقل نموده که ابو حاد غزالی در کتاب سیر العالمیه

و گفت ما فی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است این جوزی قاضی زاده مذکور عبارت  
غزالی را از اندک حکیم تائیر بایشترودن بر روایت ابن جوزی از عزرا الی لیکن بجای فساد و آلی الخلاف  
فخلوهم الی الخلافة نقل کرده است و غرض از ذکر این سخن دفع جدل بعضی از جاهلانست که در حین  
اضطرار میگویند لایم که کتب بکسر العالمین از غزالی باشد شاید دیگری بنام او تصنیف کرده باشد الحق کلام  
عقل بر خود می پسندد که اوقات خود را مصروف داشته کتابی تصنیف کند بدو غ و افترا انجام دیگر نیست  
و بهر فردی عقلی میدانند که این قسم امور از محال عادلست و الا اعتماد بر هیچ کتابی نمی باشد و **طبرانی**  
که از معتبرین محدثین ایشان است با سند روایت کرده که رسول خدا در غدیر خم خطبه ادا فرمود در زیر خیمه  
و روایت کرده است خطبه را که مشتمل است بر خبر از رحلت آنحضرت و اکتانیدن غلایق بر صدق وقوع حشر و  
شهادت دادن مردم بر رسیدن آنحضرت پیغام الهی را و بعد از آن چنین روایت کرده که آنحضرت گفته  
ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المومنین وانا اولی لهم من انفسهم من کت مولاه  
فعلی مولاه هذا مولاه یعنی علی اللهم مال من کلاه و عاده من کلاه و دار قطعی که یکی از محدثین  
مسلم البیروتی است بعد از نقل حدیث روایت کرده که چون شنیدند ابو بکر و عمر انچه حضرت رسول فرمود  
گفتند مر علی را که امسلیت یابن ابطالب مولی کل مومن مومنه یعنی گردیدی شامگاه مولای هر مومن و  
مومنه و نسای که از عمده محدثین آنهاست حدیث غدیر خم را نیز روایت کرده است و همچنین **بیہقی** و  
نصیح سند نیز کرده است و اگر کسی فتح کند کتب ارباب حدیث فرق اسلام را در همه ای می یابد این روایت را  
مگر در بعضی که مصنفش از نهایت تعصب مذکور ساخته باشد و مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خیمه روایت  
این حدیث تصانیف کرده اند از انجمله شیخ بزرگ ایشان **ابو العباس** مدانی مشهور باین عقده که کلام  
سند است نزد اصحاب هر یک از چهار مذہب کتابی درین باب تصنیف کرده است که مسامت بکتب ولایت  
و ذکر کرده این حدیث را در آن کتاب بعد و پنج طریق و اسم پاره از رویان که از آنها روایت کرده  
این است **امیر المومنین علی ابن ابطالب** و **ابوبکر** و **عمر** و **عثمان** و **طلحه** و **زبیر** و **عبد الرحمن ابن یوف**  
و **سعد ابن مالک** و **عباس ابن عبد المطلب** و **آمام حسن** و **آمام حسین** و **عبد الله بن عباس** و **عبد الله بن جعفر**  
**بن ابطالب** و **عبد الله بن مسعود** و **عمار بن یاسر** و **ابو ذر غفاری** و **سلمان فارسی** و **سعد ابن زراره انصاری**

وحبشی ابن جناد وخرید ابن ثابت انصاری وحنیفه بن الیمان وعبید الله بن عمر وبرا ابن عازب وسمیر  
 بن جذب وسمه بن الکنع اسلمی وسمان ابی سلمه وسمیل ابن سعد انصاری و ثابت ابن یزید وسمران  
 بن حصین خزاعی و سید بن الحصب و جند بن عمرو انصاری و زید بن حارثه انصاری و انس بن مالک  
 انصاری و عبد الله بن ثابت انصاری و ابو امامه انصاری و عامر بن ابی لیلی انصاری و حسان ابن ثابت  
 انصاری و قیس بن ثابت انصاری و مالک ابن حویرث وحنیفه ابن اسید غفاری و ثابت ابن ودر انصاری  
 و ابوهریره و ناسم ابن عتبه ابن ابی وقاص و مقداد بن عمر و کندی و عبد الله بن عبد الله و ابو لیلی انصار  
 و ابو رافع غلام رسول الله و ابو زینب انصاری و عبد الله بن بشره نازی و سعید بن سعید بن عباد انصار  
 و نعمان بن عجلان انصاری و جذب بن سفیان و حبیب ابن بدیل و رقا خراسانی و فاطمه بنت رسول الله  
 و ام سلمه و ام ثانی بنت ابی طالب و عایشه و جریر ابن عبد الله بن یحیی و ابو سعید خدری و عدی ابن حاتم و  
 زید ابن ارقم و جابر بن ثمره و اسامه بن زید و حبشی بن حرب و ابو المحرر خادم رسول الله و عامر ابن  
 واثله و عبد الله بن ابی اوفی و عکله بن بشره نازی و ابن مغازلی بعد از روایت این حدیث نقل کرد  
 از استاد و محدث خود شیخ ابو القاسم محمد بن عبد الله انصاری که او گفت هذا حدیث صحیح عن رسول  
 الله و نیز گفته تحقیق که روایت کرده اند حدیث غدیر خم از رسول خدا قریب بصدر فخر که از جمله انما از فخر  
 بشهره و این حدیثی است ثابت و واقع و نمیدانم که چرا مخصوص شد علی بن فضال و دیگری با او شریک  
 شد تا اینجا بود قول ابن مغازلی و شیخ ابن کثیر شافعی در تاریخش در اینجا که ذکر احوال محمد بن جریر  
 طبری شافعی کرده و گفته که من دیدم از محمد بن جریر کتابی در دو جلد ضخیم که جمع کرده بود در آن کتاب  
 روایات حدیث غدیر خم و او نقل کرده است از ابو المعالی جوینی شیخ اهل سنت که او تعجب میکرد و می  
 گفت من دیدم یکجک کتاب در بغداد در دست صحافی و در آن کتاب بود روایات روز غدیر خم و بر پشت  
 آن کتاب نوشته شده بود که الجلد الثامن والعشرون من طقات من کت مولانا فعلی مولانا و  
 ابن جوزی در کتاب خصائص بعد از ذکر روز غدیر چنین گفته که روایت کرده این حدیث را از  
 صحابه و از ابن عباس و برادر ابن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه و عباس و ابن عباس و حسین بن علی و عبد  
 بن مسعود و عماره و ابوذر غفاری و ابوایوب انصاری و ابن عمر و عمر ابن حصین و زید بن حارثه و

و ابوبهریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبر و جبرین بن عبد الله و انس بن مالک و ابویوسف  
 ابن اسید غفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر دیمی و یزید بن شراحیل و عامر بن ابی لیلی انصاری  
 و وهب بن حمزه و حنی بن حرب و سعید بن خناده و عمر بن شراحیل و عامر بن سمرة و مالک بن حویر  
 و ابو ذؤبید شاعر و محمد بن ربیع و شیخ جریر بن حازم و شیخ شافعی که ششمی است با سنی المطالب بعد از ذکر روایات  
 غدیر خم بطریق دیگر پیشتر ذکر شد گفته که این حدیث صحیح است از امیر المومنین بر واث بسیار و مستواته  
 است از رسول خدا و روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعتمادی نیست برسخن کسی که  
 اطلاع بر علم حدیث ندارد بمحقق کرده وایت شده این حدیث از ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن ابی  
 وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و برابن عازب و یزید بن اسحق  
 و ابی هریره و ابی اسید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و محمد بن عباس و حنی بن خناده و عبد الله  
 بن مسعود و عمران بن حصین و محمد بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذؤف غفاری و سلمان فارسی و سعد بن  
 زراره و سمرة ابن جندب و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه ثابت شده است که  
 این قول پیغمبر خداست که در خطبه روز غدیر خم در حق بن ابیطالب فرمود و آن روز در هشتم ذی الحجه  
 بود نه و قسکه بر کشته بود از حجة الوداع تا اینجا بود مضمون کلام خبری و این محضر عقلائی متاخر  
 که عالم ایشان است با نهایت تعصب و غدا در کتابش که مسی است بصوابی محقة بعد از ذکر این حدیث  
 گفته که این حدیثی است صحیح و کذب در حق این بعد ازین گفته که طرق این حدیث بسیار است  
 و بسیاری از اسانیدش صحیح است و نیست التفاقی بسنی الکس که منع این حدیث میکند و میگوید علی درین  
 بود زیرا که ثابت شده است بر کشتن علی ازین وجه در یافتن در آن سال با پیغمبر و نه مرده است  
 سخن کسی که میگوید فقه الله و ال من واکلاه و عاده من عاده اه موضوع است زیرا که تصحیح  
 کرده است ذهبی بسیاری از این تا اینجا بود مضمون کلام ابن مح و صاحب کشف تفریح کرده  
 است بفقده ثانی این و عاده در سوره نحل در تفسیر آیه ان الله یامر بالعدل و الا احسان و چنین  
 گفته که در وقتیکه آمده شد از خطبه لعن ملعین یعنی بنی امیه بر امیر المومنین گذشته شد این آیه بجای آن  
 بفرمودم قسم که آن لعن فاحشه و منکر و بنی بود بسیار کرده اند خدا تعالی از برای آنکه که این بدعت گذشت



غضب و عقوبت و خواری را بواسطه قبول دعای پیغمبر گفته است در شان امیر المومنین و عاده من عاده  
 تا اینجا بود مضمون کلام صاحب کشف که دال است بر ملعون بودن معاویه که واضع این بدعت کفر انگشت  
 و در کتب تواریخ معتبره ایشان نیز حدیث غدیر خم مذکور است باز یاد میا چنانچه ظاهر است بر متبع و  
 دانسته شدن سابقا از شهادت ابن جوزی و شعرائی موثق القول معتمد در فضا بد خود نیز مذکور کرده اند  
 مثل حسان بن ثابت انصاری چنانکه مذکور شد و همچنین کتب ارباب لغت مثل صاحب صحاح و معین  
 مثل صاحب کشف و غیره اشعارش بعنوان سند و دلیل ذکر کرده اند در قصیده عینه گفته که شعر دوم  
 الودح و روح غدیر خم ابان که الولاية لو اطيعاها قاضی مضمون آنکه در روز دوح یعنی غدیر خم آنکه کرد  
 حضرت پیغمبر از برای مرتضی علی و ولایت را ای کاش می اطاعت کرده شده بود و مردم بر بخت کردن در تقضی  
 علی ثابت قدم بودند و فاضل الدین حموی در کتاب عقایدش که مساست بمنهاج الفاضلین نقل  
 کرده که کیت گفت بعد از آنکه این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المومنین را خواب دیدم فرمود که  
 قصیده عینه بر من بخوان و من را آنحضرت میخواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و شعر

ولما ر مثل ذاك اليوم يوما | ولما ر مثلها حقاً اضيعا | و این جویری در کتاب

مرات الزمان خواب مذکور را میگوید که آنحضرت فرموده از استخوان خود روایت نموده و معنی بیت آنحضرت  
 این است که ندیم مثل این روز روزی و ندیم مثل این حق حقیقه ضایع شده باشد و اشعاری که متغیر  
 جز غدیر جسم است این جذبت سید جمیری است که آنطب خوانم در مناف خود آورده و نظم

من الذي احمد بديهم	يوم غدیر الخم ناداه	القائمة من بين اصحابه	وهو حواله فهاه
هذا على ابن ابي طالب	هو لي لمن قد اکتب	قوال من كاد العظماء	وعاد من قتل كان

یعنی کیت در میان شان کس که احمد مرسل روز غدیر خم خواند او را برید داشت او را از میان اصحاب بر  
 حالتی که صحابه در اطراف آنحضرت بودند پس نام برد او را باین طریق که علی ابن ابیطالب مولای هر کسی است  
 که من مولای اویم پس دوست دار هر کس که دوست دارد او را و ای خداوند صاحب قدرت و دشمن دار هر کس  
 که دشمنش دار و او را و از جمله اشعاری که شیخ ابو الفتح خزائی رازی در تفسیر خود از تفسیر  
 ابن سعید عاده که از اکابر صحابه است آورده این دوبیت است نظم  
 او علی ما مضی و امام

سَوَا اَتَى بِهِ التَّوْبَل | اَبُو مَرْثَدَةَ قَالَ النَّبِيُّ مِنْ كِتَابِ مَوْلَاهُ | هَذَا مَوْلَاهُ خَطِيبٌ جَلِيلٌ | وَابْنُ اَخِيَارِ

و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات اهل سنت و شهادت علماء و محدثین ایشان صحیح و موثق است و در کتب کثرت کرده و در آن مثل تنگ کردن در سایر یقینات محض بحکایه و غایت تعصب و ضلالت لغوی و پناه پذیرا که تواتر نیست مگر رسیدن جز از راه تعدد روایت بمرتبه که عقل را بر صدق آن جزم بهم میرساند و بر صاحب انصاف و طالب نجات پوشیده نیست که عقل سلیم چگونه کذب این همه روایات منعدوم و اقوال متکثر نمیکند بلکه بر صدقش اعتقاد ثابت و جازم بهم میرساند خصوص و قیاس روایت شده باشد در کتب معتبره در حق علی بن ابیطالب که در تمامی مدلولات صاحب اقدار مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس و در اخفای فضیلت او کوشیده باشند بمردم در حق خلفای ثلثه فضایل روایت کنند در حق آنحضرت معایب و عیوب و عیبت ایشان منصرف بود و باشد در قتل اولاد و اتباع آنحضرت و نینب و غارت اموال مجبین او چنانکه ظاهر است بجمع اخبار از این سابق از کتب مخالف و موافق و اگر چه این حدیث و سایر احادیث و البراهات الی پیغمبر آخر الزمان را علمای اهل بیت مثل شیخ فقه محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ محمد بن ابی قتی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین ابن طاووس و شیخ ابو علی طبرسی و علامه علی دانا و این بزرگان در کتب مبسوطه خود با سائید میجوئد مواته از صحابه کرام و ائمه اثنا عشره که جمیع فرق انام بر جهالت قدر و عظمتشان ایشان گویا میبندند و این کرده اند لیکن بواسطه اتمام حجت بر روایات مستخرجه از کتب ایشان اختصار نموده **فایده** باید دانست که این کلام بیایست فرجام در غیر و در غیر نیز از حضرت رسول خدا و در حق امیر المومنین علی بن ابیطالب صادر شده چنانکه احمد بن حنبل و ابن مغازی و اخطب خوارزم و ابن مردودیه و قسیمی با سند و صحیح روایت کرده اند از برده بن الحصیب که گفت بغیر از فتم همین بامرضی علی پس دیدم از دو جفای و بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول اقدم الحار کردم نارضا منسوب خود را پس دیدم که متغیر نشد روی رسول خدا ام الکلامه گفت یا بریده السأولی بالمومنین من انفسهم گفتیم بی یا رسول الله پس گفت من کت مولا فعلی مولا و در بعضی از روایات ابن مردودیه واقع شده که آن علیاً اولی الناس بحکم بعدک و دیگر روایت کرده احمد بن حنبل از پسر بریده و او از پدرش که گفت در وقتیکه مسلمانان درمن بر بنی دین طغیان کردند علی بن ابیطالب از اسیران زنی از برای خود برداشت پس خالد

بن ویدان را نوشت و بمن داد که بر سواد برسانم و نامه خال را با حضرت رسانیدم بعد  
 از آنکه نامه خوانده شد دیدم در روی آنحضرت آثار خشم و غضب پس من عذر خواستم که یا رسول الله  
 کسی مرا فرستاده که شما همراه او کرده ام و مرا چاره نبود در رسانیدن آنچه او داده بود پس رسول خدا  
 گفت لا تقهر فی علی فانه متی و انا منه و هو ولیکم بعدک یعنی به گو در باره علی پس بترسید که  
 از بیم و او از منیت و او ولی شماست بعد از من و دیگر روایت کرده با اتفاق ابن مغازی اخطب خوارزم  
 بسناد از عمران بن حصین که گفت فرستاد رسول خدا ص جمعی را بجایاد و مسرور کرد و بر ایشان علی بن  
 ابیطالب را پس بدست حضرت امیر المومنین افتاد و نیز کی و او را برای خود اختیار کرد و آن مرد هم را ازین  
 خوش نیامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند که وقتی که خدمت رسول میر ویم خبر توایم کرد و او را ازین کار  
 علی بن ابیطالب بعد از آنکه نزد حضرت رسول آمدند و سلام کردند یکی برخاست و گفت یا رسول الله چنین  
 و چنین کرده است حضرت از آنکس اعراض کرد و جوابش نداد پس برخاست دیگری و گفت استخوان لگفته بود  
 و آنحضرت از و نیز اعراض کرد و جواب نداد و همچنین سه وین نیز برخاست و گفت و جواب شنید و بعد از آن  
 چهارمین برخاست و گفت ایچا اینها گفتند پس حضرت رسول متوجه او شدند و حالتی که آثار غضب در روی آنحضرت  
 ظاهر بود و گفت ما تو را و من علی را و من علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن یعنی چه میخواهد از علی  
 بترسید که من از علی ام و علی از من است و اوست ولی هر مومن و ترند می حاکم نیز روایت کرد  
 آنرا از عمران بن حصین که رسول خدا گفت ما تریدان من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی  
 کل مومن بعدک **ارشاد دوم در استدلال** چون محقق شد تو از این حدیث اکنون  
 باید دانست که لفظ مولی در لغت عرب میگوید آنکه بمعنی ناصر و محب و پناه دیگران برده و ابن عمر و ارا  
 کنند و از او گرفته شده او بیت بمعنی اولی بقرون نیز آمده است چنانکه ظاهر است بر متع لغت عرب و اشعار  
 فضا و ابو عبید که در آنکه کلامش سند است و مضعین که لفظ مثل صواب مجاز و غیره از و روایت کنند  
 و از جمله معانی این اهل بیت است در کتابش که مشهور است بجاز و مثل است بر تفسیر آیات قرآنی در سوره  
 مدید در قول ضایع علیه ما ویکم النان هی موکک مولی را با و لی تغییر کرده است و چنین گفته  
 اراده شده از هی موکک هی او که انکم یعنی آنرا اولی شماست انی کا و ان و از شعر لید و اخطب

که دوشا عرسمم البتوتنه بند آورده است که مولی یعنی اولی است و همچنین ابن قتیبه که یکی از علمای  
 معتبره مخالفین است درین آیه مولی را نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فرموده آن از مشایخ علمای خود روایت  
 است در کتابش که ساست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه نیز مولی را بمعنی اولی گرفته است  
 و گفته است که مولی و ولی در لغت عرب یکمعنی دارد و ابو بکر انباری که از معتبرین ایشان است در کتاب  
 که مشهور است بتفسیر مشکل در ذکر اقام مولی گفته است که مولی بمعنی اولی است و از رسول خدا روایت شده  
 که فرمود و ایما المیت تر و جت بغیر اذن مولاها فکنا حیا یا اطل و تفسیر کرده اند در حدیث مولی را  
 بولی و بمعنی حدیث را چنین گفته اند که هر زن که شوهر کند بدون رخصت کسی که ادلی بدیه امور است نکاحش  
 باطل است و صاحب صحیح نیز مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده است و در سند اخط و صاحب قاموس  
 نیز یکی از معانی مولی ولی بمعنی صاحب تصرف گرفته است و شیخ ابن اثیر نیز در نهایت مولی را در  
 قول ابن عمر بن الخطاب یعنی اصیبت مولی کل مومن بولی بمعنی صاحب تصرف تفسیر کرده است و هم قایل  
 عرب بزرگ و سر کرده خود را بلفظ مولای بمعنی سید و مطاع و اولی تصرف خطاب میکنند و این خطاب  
 در بیان ایشان نهایت شیوع دارد و از اخبار است که لاسعد الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه سی مولا  
 و حدیث ایما امة الشاف و گفته استعمال بولی بمعنی ستولی و مالک امور اولی تصرف شایع است در کلام  
 عرب و اسلام است از برای اولی تصرف و منقول است از بسیاری از ائمّه بعد ازین بدانکه از معانی مولی  
 غیر از بی تصرف صلاحیت ندارد که درین مقام مراد باشد اما این هم در بسیاری و پناه بسته و از او شده و از او  
 کنند خود ظاهر است بر برگه فی الجمله شعوری داشته باشد و مستلزم کذب نیز نیست و لهذا هیچکس تجویز نکرده است  
 و ما محب و ما حر از برای آنکه برگاه رسول خدا جمع کند اصحاب را و ایشان را خطاب ساخته بگوید من کت  
 مولا که فعلی مولا که مصنف صاحب فطرت را یقین بهم میرسد که مقصود از مخترع اثبات منزه لقی و عظیم و بر  
 رفیع است از برای علی که موجب امتیاز او باشد از سایر قرآن و اصحاب و غرضش اظهار فایده است  
 نام کثیر النفع مخصوص و فیکه در جای خود آید که منزل متعارف قافله نباشد و در گرامی صعب مردم را حاضر  
 کند و از پالان شتران بمنزه ساخته خطبه فرماید و خبر دهد از حلق خود و مردم را تحریص و ترغیب نماید بر  
 تمسک شدن بقرآن و اهل بیت و بعد ازین دست علی را بگیرد و در حق او چنین کلامی گوید پس بیند که منظر

اختصار امری عظیم بوده که نهایت اعتداد و فایده در آن متصور باشد و مخفی نیست که اثبات و محب و فایده بودن  
 از برای مرتضی علی<sup>۳</sup> اینچنان مرتبه نیست که موجب زیادت و امتیاز او باشد از اقران و اصحاب زیرا که منکر  
 همه محب و فایده گیرانند چنانچه قرآن مجید از آن خبر داده که **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ**  
**بَعْضٌ لِّبَعْضٍ** یعنی بعضی از ایشان دوستدار و فایده محب و بعضی دیگر آنرا و چندان فایده نیز بر آن ترتیب نیست زیرا که از  
 کمال اطاعت دیگر یکی امیر المؤمنین نسبت بحضرت رسول خدا و نهایت و یداری و فرط مجاهداتش با کفار بر  
 بیکس مخفی نبود که آنحضرت محب و فایده انگاشته که رسول خدا محب و فایده ایشان است پس چه معنی دارد که  
 حاتم المرسلین در چنین حالی و چنین روزی بعد از چنین خطبه خبر دهد از چنین ظاهر کم فایده است حتی اگر کسی طالب  
 نجات باشد و از روتی انصاف نظر کند بحد و گفتن آنحضرت استکلام و در حق علی بن ابیطالبه **ظفر** از امور  
 دیگر یقینش حاصل می شود که مراد نیست او لی تصرف و معتد ابواسطه آنکه در ظاهر و در میان مولی را بزرگان  
 و پیشوایان خود اطلاق نمیکند مگر بمعنی مطاع و او لی تصرف و امثال اینها نزد یک بهم و متب و از سویی  
 نسبت با مثال اینجاست همین است و این نهایت ظهور دارد و نزد کسیکه بر منجی طلبه و مکالمه عیان اطلاع دارد  
 دیگر از امور که دلیل قاطع است بر آنکه مراد از مولی او لی تصرف جز با یقین و احتمال معنی دیگر معقول  
 نیست فقره سابق است بواسطه آنکه مرگه رسول خدا و لا بفرمایند که است او لی بکم من انفسکم و بر این کلام  
 متفرع سازد کلام بعد ازین را و بفرمایند من کنت مولا ه فعلی مولا ه هر شونده که باشد از مولی بفرمایند او لی  
 چیزی دیگر در دهنش در نمی آید مثل آنکه لفظ شیر اگر چه در فارسی شعل است در سبب مخصوص و لکن اما هرگاه در  
 شخصی حاقلی از جسمی پیرسد که آیا در فلان منته شیری در نه است بعد از آنکه بگویند آری همت او بگوید که شیر  
 را یار و نزدیک من او را انعام میدهم یقین که هر کس میشود میدانند که مراد سبب است و احتمال لکن در خاطرش  
 خطور نمیکند پس روشن شد که با ملاحظه فقره **الست** او لی بکم احتمال معنی دیگر غیر او لی تصرف از طریق  
 دریافت عقلا بر دهن است و این معنی نیز اهل انصاف نهایت ظهور دارد بخوبی که به وجه قابل تشکک و مجادله  
 نیست و از سویی ظاهر آنکه اگر از مولی او لی تصرف مراد نباشد نهایت و مبارک و گفتن عمر در آن روز  
 بصورت خواهد بود چنانچه ظاهر است و همچنین شوق گفتن حسان بن ثابت انصاری و بقرع با مات کردن و مخفی  
 آمدن عاتق بن عثمان قرضی و آن طور گفتگو با رسول خدا که در این قسم جواب شنیدن و همچنین نهادن

طبلدن مرتضیٰ علی م مردم را در رجه روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح بریده و عمران بن الحکیم  
چنانکه گذشت در فایده بر ولایت احمد بن حنبل و ابن مغازی و غیره از ذلالت دارد بر آنکه اولی بصر نیست  
و نیز ذوق سلیم می یابد که دعای اللهم وال من لا اله الا الله و عا داه تا آخر دین مقام در حق کسی  
مناسبت که آنحضرت از برای او فضیلتی جلیل مثل خلافت و ولایت اثبات کرده باشد نه محب ناصر بودن دیگر  
از قراین واضح بر اراده معنی اولی بصرت ای شریف یا ایها الرسول است چنانکه دانسته شد بواسطه آنکه تا نهایت  
ایهام در شان امری نباشد خدا تعالی بفرموده خود را باقی قسم تاکید و مبالغه آن مأمور بخیر از و غیره اولی بصرت امر که  
این بایه ایهام نشان آن باشد مقصود نیست دیگر از امارات لایحه بر مراد بودن اولی بصرت آیه الیوم اکملت لکم  
دینکم است چنانکه مذکور شد زیرا که آنچه بسبب او دین تمام شود غیر اولی بصرت امر که دیگر نیست و نیزیری دیگر  
بعد از نزول این آیه از بنی یثرب می رسد که موجب اكمال دین و اتمام نعمت شود و لهذا آنحضرت در آن روز فرمود  
الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء الرب بساكني و الولاية لعلي بن ابي طالب  
و بر مصنف مخفی نیست که هر یک از امور مذکوره باستقلال مقتضی این است که مراد اولی بصرت چه جای ملاحظه مجموع  
این امور و اخبار را با عیاشی و موجبی غیر از ضلالت و جهالت نیست و هر گاه مراد مولی اولی بصرت باشد پس آنحضرت  
خليفة و وصی بحق خواهد بود و بعد از رسول خدا زیرا که خلافت نیست مگر اولی بصرت بودن و رامت بفرموده  
خدا و رسول الله علی ما هدانا ارشاد و سیوم و راز الله شکوک مخفی نیست که از آنچه دین  
اصل تحریر یافت محقق شد تعصب و مکابره کسینکه منع بر صحت و تواتر این حدیث کرده اند مثل قاضی عسقلانی  
مواقف و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدش ملا علی قوشچی در شرح جدید تجرید و آصفهانی در شریعت  
قدیم و ابن حجر در صواعق محرقه و در منع تواتر مستداین شده اند که بعضی از مکررین مرتبه اهل بیت رست  
مثل ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و چشم پوشیده اند از اینکه در تواتر اتفاق همگی سر نیست  
و خود در جمیع کتب اصول تصریح کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نیز جمعی متواتر است و گردوی دیگر اخبار  
می کنند مثل اخباریه و نصاری تواتر معجزه متواتره خاتم النبیین را و اخبار اهل بلدی اخبار متواتره در بلاد  
دیگر را و هیچ کس نمیکند که امثال این سخنان در حقیقت رد و آیات و کتب و اقوال محدثین و پیشوایان ایشان  
است و موجب این است که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیرا که هر گاه این مایه اخبار متعدد و اقوال متکثره

که جمیع را معتقدان ایشان در کتب معتبره خود در صحایب پیغمبر که نزد ایشان همه عاقلند روایت کرده باشند  
و بزرگان ایشان مثل ابن مغازی و شیخ جزری و ابن مقفه و غیرهم بر صحت تواتر اشاعت آن کرده باشند  
معینه علم نباشد و بمضمونش جزم بهم رسد دیگر کدام بر کتاب و کدام حدیث اعتمادی ماند با آنکه فرقه از علمای  
را عقیده آفت که تواتر از خبر بچکس بهم میرسد و زمره میگویند از دوازده کس و بقول جمعی از بزرگترین  
ایشان که عدد مخصوص شش تا کرده اند چنین گفته اند که تواتر حدیثی هزار و هکاه باشد که از عدد دایم مذکوره  
بهم رسد و گاه باشد که از بیشتر بهم رسد پس بر گاه که بقول بچکس باشد باز یاده تواتر بهم تواتر رسد بچکس این  
همه روایات و صحایب چه بهم رسد و از غرایب مجادل که این حجر در صواعق اولاً خود اقرار کرده که این حدیث  
صحیح است و کثرت در آن نیست و اشعار نموده بصحت روایت احمد حنبل که در رجس سی کس از صحایب انچه  
از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده بودند از برای علی شهادت دادند و ثانیاً منع صحیحش کرده است  
و از این نوع مناظرات ظاهر میشود که طلب حق مسطور نیست و غرض مختصر است در جدول و اخبار و نیز ظاهر شد  
افزای قاضی عضد که با اینهمه روایات صحیح و اخبار متواتره و اقوال معتبره گفته که مرتضی علی در حجت الوداع  
با حضرت رسول خدا همراه نبود و همچنین محقق شد از تقریر استدلال و وجود قراین و اضحی بطلان انچه مضطرب  
مذکور و غیرهم بعد از تسلیم تواتر گفته اند که با قبول نداریم که مولی بمعنی اولی تصرف باشد بلکه بمعنی ناصر  
است از عجایب مکابره آنکه فقره الکست اولی بکلمه المومنین را میگویند و الله تبارک و تعالی را که مراد از مولی  
اولی تصرف است و کلام اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که دعای است بر سر خود و هیچ تعلقی با قبل  
ندارد دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی بمعنی ناصر است هر ذی شعوری میداند که فقره اولی نفس قاطع  
است بر اراده اولی تصرف و فقره اللهم وال من والاه هیچ دخلی بطلب ندارد و عجب از ایشان که فقره باز  
من عاداه را دلیل گرفته اند از برای آنکه مراد از مولی عدو است دانسته اند از قرآن مجید حدیث نبوی و  
شهادت ارباب لغت و تفسیر کتب قاضی عضد و ابن حجر که گفته اند مولی و لغت بمعنی اولی نیامده است و آنچه  
قاضی عضد اصهبانی و معتقدان ایشان گفته اند که بر تقدیر که بمعنی اولی باشد قبول نداریم که بمعنی اولی تصرف  
است بلکه مراد این است که اولی است در امری از امور دیگر مفعله مرکبیت بواسطه آنکه هر گاه حضرت رسول خدا  
بفرماید که هر که من اولی با ویم علی نیز اولی با و است دیگر غیر اولی تصرف چیزی معقول نیست مخصوص وقتیکه





عباس بن علی بن ابی طالب را در آن روز فرمود و روایت میکند از رسول خدا که در آن روز خود را بجهاد  
پیشیده بود و برگاه ابن عباس میگفت قال رسول الله و نیز میگفت قال رسول الله پس گفت باو  
این عباس بن عبدالمطلب که بگویم که از آن روز که خداوند او را زاده کرد و گفت ای مرد هر که بشناسد مرا بشناسد و  
هر که نشناسد مرا نشناسد بدان که من جناب ابن جناده بری ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا که باین کوششها و انا  
که شوا و دیدم باین دو چشم و الا کور شوا که میگفت علی قاید البردة و قاتل الکفرة منصوره  
من نصره بخذول من خذله یعنی علیست سرگروه پیشوایه ابرار و کشته کفار منصور است کسی که  
نصرت دهد او را و خوار است کسی که او را خوار گرداند بعد از آن گفت بدانید که من بار رسول خدا را روی  
از روزی نماز ظهر میگذاردم که سوال کرد سائلی در مسجد و مجلس خبری داد پس آن سائل دست بپوش  
آسمان کرد و گفت خداوند ایا میباید که طلب کردم در مسجد پیغمبر تو و کسی خبری بمن نداد و علی  
درین هنگام در رکوع رفته بود پس اشاره کرد بسائل با گفت که چیک خود که انشتر داشت آنجا سائل آمد  
و گرفت آن خاتم را در حضور پیغمبر خدا پس آنحضرت بعد از فراغ نماز سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم  
ان موسی سالت و قال رب اشرح لی صدرا و لیس لی امری و احلل عقدی  
من یسألنی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخي اشد دبه از  
و اشركه فی امری فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنجشك عضدك و یجعل لکما  
سلطانا اللهم و انا محمد بنیت و صفیك اللهم فاشرح لی صدرا و لیس لی امری و اجعل  
لی وزیرا من اهلی علیا اشد دبه ظهری یعنی بار خدا برستی که موسی بن عمران پیغمبر تو از تو سئالت  
نمود و گفت خدا یا کشت ده گردان سینم را و اسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا  
بیانند قول مرا و بگردان از برای من وزیري از اهل من که او هر دو است برادر من و مشرک من که او را  
در کار من پس فرستادی بر او قرآن ناطق که زود باشد که قوی سازم بازوی ترا برادر تو و بگردانم  
از برای شما دو کس سلطنت را و من محمد پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس کشت ده گردان سینم را و اسان گردان  
برین کار مرا و بگردان وزیري از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز با و بنیت مرا  
بعد ازین ابوذر گفت هنوز تمام نگردیده بود رسول خدا را دعا را که نازل شد جبریل و گفت یا محمد بخوان آنحضرت

فرمود چه بخوانم چهل گفت بخوان انما وليکم الله ووسوله والذین امنوا الذین یقیمون  
الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون یعنی نبوت ولی شما گمراه و پیغمبر خدا و انک یک ایمان  
آوردند و بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه بر کوع رفته اند در نماز **واخطب خواجه**  
روایت کرده از ابن عباس که گفت آمد ابن سلام با جمعی از قومش که ایمان آورد و بدو نه و گفتند یا  
رسول الله قوم برای ایمان آوردن مابته و بخدمت تو آمدن و حدیث شنیدن ما را از خود دور کرده اند  
با ما بیست و مناکحت نیکند پس گفت رسول خدا ایشان را انما وليکم الله ورسوله والذین امنوا  
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون بعد از آن حضرت رسول مسجد آمد و  
سایلی را دیده از و پرسید که کسی چیزی بتو داد سایل گفت آری انکشی پس گفت آنحضرت که بود انکس  
که بتو داد سایل اشاره بعلی کرد که این بود آنحضرت گفت در چه حالت سایل گفت در حالیکه را کوع بود  
پس حضرت رسول بکبر گفت و بعد از آن خواند انما وليکم الله تا آخر و در صحیح نسائی و جمع  
**بین الصحاح** الشتر نیز روایت شده از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب مشبه که چون مرتضی  
علی در حین رکوع خاتم را بایستاد و سایل پیغمبر خدا را از آن خبر داد خواند بر ما رسول خدا انما وليکم  
الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون  
**و در روایت** اخطب نه گوارست که در آن روز حسان ثنابت درین باب شعر می چند گفت و آن  
شعر را در سنن ترمذی آورده و در و بیت از آن میثاکه حسان ذکر کرده این است **شعر**

فانت الذي اعطيت اذکنت را کعبا	فدلت نفوس القوم یا خیر را کعب
فانزل فیک الله خیر ولایة	وبینها فی محکمات الشرایع

حاصلش انک تو انکسی که بخشیدی در حالیکه را کعب بودی فدای تو باد جانهای قوم ای بهترین رکوع کندگان  
پس فرستاد و در شان تو خدای تعالی بهترین ولایت را یعنی امامت و مبین ساخت از ادوار و این که مشعل  
است بر احکام حکم دین و فتن و این **مغازی** از ابن عباس روایت کرده باشند از امیر المؤمنین  
که مراد از الذین امنوا در انما وليکم الله آنحضرت است و بیکر روایت کرده از ابن عباس که گفت که شد  
سایلی بر می و در دستش خاتمی بود پس گفت آنحضرت که تو بخشیدی این خاتم را سایل گفت این را کعب و آن علی بن ابی طالب

بود که نماز میکرد پس رسول خدا فرمود الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي انما وليكم الله  
 ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون  
 يعني حمد خدا را که گردانید این فضیلت را در من و اهل بیت من و خواند انما وليكم الله تا آخر بعد  
 از من باید دانست که اگر چه ولی را بمعنی اولی تصرف استعمال میکنند بمعنی ناصر و محب نیز استعمال  
 میکنند لیکن آنچه صلاحیت دارد که درین ایام باشد اولی تصرف است زیرا که بمقتضای صریح این حدیث  
 شده ولایت در خدا و رسول و ان بعض مخصوصیکه مستحق باشد بایمان اقامت صلوة و ایتا زکوة  
 در حالت رکوع پس اگر ناصر و محب مقصودی بود حصرت نبود زیرا که محب ناصر بودن منتهی و بعض  
 مومنین که موصوف بصفت مخصوصه باشند بلکه همه ناصر و محب یکدیگر اند چنانچه دانسته شد در اصل سابق  
 از آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعضی و روایت ثعلبی نیز دلالت قطعی دارد  
 بر اراده اولی تصرف و بکلیه گفتن حضرت در روایت انطب و وجه گفتن در روایت مغازی و غیر ولایت گفتن  
 در شعر نیز از امارات داله بر مقصود است و همچنین مقارنه با ولایت خدا و رسول نیز قرینه واضحه است  
 بر اراده اولی تصرف زیرا که متبادر از ولایت خدا و رسول نیست مگر اولی تصرف بودن چنانکه ظاهراً  
 است نزد ارباب انصاف **تکمیل دوم** در کشف غلام بدانکه هرگاه قدیمی مفسرین و ارباب سیه  
 متفق باشند در شان نزول که از جمیع سماعیات است و مستثنایست مگر از قول مفسرین و محدثین  
 و ارباب سیر معتمد الوریات پس اگر بعضی از متأخرین مثل صاحب کشف و بیضاوی بی روایتی  
 صحیح و قول مفسرین قریب التجد احتمال دیگر راه دهند و بخوی تفسیر کنند که مختص بامیر المومنین نباشد  
 و بهیچ وجه مقبول نیست بلکه از قبیل بدعت و شرعیات است و ناشی نشده مگر از روی عناد و جدل و  
 لهذا قاضی عسکری بانهایت تعصب در مواضع اعتراف کرده که اجاع کرده اند آنهمه سیه که مراد از آن  
 است و درین آیه علی بن ابیطالب است زیرا که در شان او نازل شد و در وقتیکه خاتم السبیل داد و در آن  
 صحن رکوع و همچنین طاسع الدین در شرح مقاصد و طاعلی توخچی در شرح تجرید اقرار نموده اند  
 که باتفاق جمیع مفسرین این آیه در شان علی نازل شد در حین اعطای خاتم السبیل در حالت رکوع و آنچه  
 ابن حجر در صواعق از حسن بصری نقل کرده که از وی رسیدند که این آیه در شان علی نازل شده و در حوائج

گفت علی نیز از جمله مومنین است که در آیه مذکور شد از برای ابن حجر و تابعانش سودمند نیست اصلا اما او  
از برای آنکه از کجای این قول از حسن باشد و بر تقدیر قبیم در برابر اجاع مفسرین در روایات محدثین  
سخن یک کس چه اعتبار دارد و اما ثانی بواسطه آنکه حال سن نسبت بعلی مختلفه است چه جمعی او  
از دشمنان علی میدانند بواسطه سخنی چند ناشی است که از دشمنان است و جمعی دیگر میگویند که او  
دوست بود با علی آنها از نهایت خوف از ظلم خود را در نظر ماطور دیگر دایمی نمود آن ابی الحدید و سر  
بنج البلاء گفته که از آنکسایکه گفته اند از دشمنان عیت و مذمت میکرده علی را حسن بصری است  
و روایت کرده از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علی در مدینه مان نشک میخورد بهتر بود از آنچه  
مرکب شد دیگر گفته که روایت کرده اند از حسن از جمله کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علی را در  
جهاد دیگر گفته که مریدیت که حسن و ضو می ساخت و از وسواس بسیار بر اعضا میرفت پس علی را گفت  
ای سن اب بسیار بی زری حسن جواب گفت آن خونهای مسلمان که امیر المومنین ریخت ازین بمنبر است  
انصهرت فرسود ترا به آند از کار من حسن گفت آری پس علی گفت بمنبر آزرده و دیگر بانی و بسبب دعای  
انصهرت حسن بمنبر مرسوم نمی شود و بعد ازین گفته و اما اصحابه با یعنی جمعی از معتزله میگویند از زنجین  
علی بن ابیطالب بود و نقل کرده از حسن روایت و اقدی ابان ابن عیاش که گفت من گفتم بحسن که پس  
با این اعتقاد آنچه از تو میگویند که درباره علی گفته به چه است حسن گفت ای بنادر خون را نگاه دار این  
سنگان که اگر چنین سرنگم مرا بجزا خواهند کشید تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید پس بر تقدیر  
ظاهر شد که این کلام از حسن بصری محل اعتقاد نیست زیرا که یا از روی عداوت ناشی شده یا از نقیصه و آنچه  
گفته اند که ولی درین مقام بمعنی ناصر و محب است و الا نه موافق آیه سابق است که مثل است بر بنی ازین  
گرفتند و نصاری و نه مناسب آیه بعد که مستغنی دوستی خدا و رسول و مومنان است تا موجه ازین است  
که ناشی نباشد در صورتیکه صریح آیه منافق آیه دیگر شود و قراینه اصح دیگر نیز مستحق باشد چنانکه دانسته  
شد با آنکه باتفاق همه فرق آیات قرانی در یک زمان نیامده و باین ترتیب که اسحال مرتب است نازل  
نشده و تا ایام خلافت عثمان باین ترتیب نبوده بلکه در زمانیکه عثمان معوض را سوزن این ترتیب یافت  
و برگاه این ترتیب ترتیب واقعی آیات قرانی نباشد پس بر تقدیر مناسب بودن آیه با با قبل ما

کلام ابن ابی الحدید

بعد بحث وارد می آید بر عثمان و تبعاً او که موافق خواست خود تربیت داده اند بر جمیع که از راه و در این  
 و دلائل معنی مقصود ثابت می شود زیرا که برین تقدیر خدا تعالی همان بفرست و محبت که بخود و رسول  
 منسوب گردانیده با کحضرت نسبت داده و سنگی نیست که بفرست و محبت خدا و رسول بر وجه کمال  
 در دین و دنیا و موجب بلایت و راهنمایی است پس باید که از آنحضرت نیز مثل بفرست و محبت خدا و  
 رسول بر وجه کمال باشد و این مستلزم امامت است و خلافت نزد ارباب تامل و دیگر گفته اند که اگر  
 مراد اولی بفرست باشد لازم می آید که امیر المؤمنین در زمان رسول خدا ام اولی بفرست باشد و حال  
 آنکه نبود و این سخن نیز بمصورتیست زیرا که اولی بفرست بودن آنحضرت در زمان رسول خدا محقق  
 است نزد امامیه و در روایات مخالفین نیز ثابت است چنانچه دانسته شد از احادیث صحیح بریده  
 و عمر ان ابن حصین در فایده اصل سابق و نیز همین خواهد شد در حدیث متواتر منزلت در اصل  
 آئینه و استبعاد اولی بفرست بودن آنحضرت با عتی ندارد و غیر از عباد و چنین بوبندن از مرتبه و قدر  
 منزلت او نسبت بخدا و رسول و سوق آیه نیز امانت دارد از ظهور ولایت آنحضرت بعد از ولایت  
 رسول خدا چنانکه ظاهر است نزد ذوق سیم و آنچه گفته اند از جمع و احاد را ده نمیتوان کرد محض  
 تکایره است زیرا که در محاورات جمع را در واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنان که در  
 قرآن مجید خدا تعالی از ذات خود به سخن و امثال آن تعبیر کرده و فرموده متخی نقص و آتش  
 انزلناه و امثال اینها همچنین آیه مابله بر و امات محدثین و اقوال مفسرین هر دو فرق از انقضا  
 حضرت علی بن ابیطالب خواسته شده و از کساء آنحضرت فاطمه و حال آنکه هر دو لفظ صیغه جمع است  
 و اتعظیم استعمال در جمیع لغات متعارفت چنانکه ستوریت برابر باب یکله و لهذا مقتضای ایشان  
 صاحب کشف گفته که بنا بر آنکه آیه در حق علی نازل شده باشد فایده معینه جمع این است که سایر  
 مؤمنین نیز باید آنکه در حکم این آیه در آیند مرکب این قسم اعمال حسنه شوند با آنکه در روایات  
 صحیح علامه ائمه دارد شده که هر یک از ائمه اثنا عشر در عین رکوع بسایلی زکوة داده اند و بنا برین  
 صیغه جمع معنی خود مشتق باشد و آنچه گفته اند محصر برای نفی آن چیز نیست که در آن تردید باشد و در  
 وقت نزول آیه امامت خلفای ثلثه نبه و پیش هر در ولایت و خلافت نخواهد صورت ندارد و بلکه محض

از امامان است که در تقدیر لکن که مراد از امام در اینجا نیز محصور است

تعلیل است چه بر تقدیر یک در حدین نزول آید تردیدی بوده باشد حصص از برای بعضی تردیدی نخواهد بود که خدا  
ورسول میدانستند که بعد از این در امت بهم میرسد و بر همه عقلا ظاهر است که هر حکمی از احکام که ممکن است  
در آن تردیدیم رسد از او محاوره بجهاد میکنند خواه در زمان حکم تردد و در آن متحقق نشده باشد  
و خواه بعد از آن متحقق شود و خواه اصلا متحقق نشود و مثلا هرگاه یکسوی گویند در فلان شهر که خوابی در  
داخل منو گرازد و دروازه که بر سر راه قتل صحیح است بحد امکان تردد در چند در آن وقت ترددی  
واقع نشده باشد و بعد از این نیز واقع نشود پس ظاهر شد که این قسم بجهاد ناموجه از این است ناشی نشده مگر  
از شدت اضطراب و الله الملم للطریق السبوا اصل چهارم در حدیث قمر است و این  
حدیث نیز از جمله احادیث متفق علیه است میان هر دو فرقه و بر اوات بر یک از فریقین متواتر است  
چنانکه پوشیده نیست بر صاحب انصاف منبغ و بعد از این نیز ظاهر خواهد شد و این اصل مشتمل بر سه حدیث  
حدیث اول در نقل حدیث مذکور از کتب معتبره و صحاح معتدله خلاصه و علی الله التوکل و  
الاعتماد اجماع در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا ص را گفت انت  
مینی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن  
ابی وقاص و او از پدرش که گفت بدرستی که رسول خدا ص در هنگامی که بیرون رفت بغیره بنوک خلیفه  
ساخت علی را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله دست من را بر روی تو و من بناغم گفت  
رسول خدا اما تو ضی ان تکون مینی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدک آیا راست  
نیستی که بوده باشی تو بمنزله هارون از موسی مگر اینکه نیست پیغمبر بعد از من و دیگر روایت کرده از  
مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت خلیفه کرد رسول خدا ص علی بن ابیطالب را در بزم  
بنوک پس گفت علی یا رسول الله آیا خلیفه میازی مرا بر زمان و اطفال پس آنحضرت فرمود اما من  
ان تکون مینی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از زید بن  
ابی ادنی که پیغمبر در روز موافاه علی را گفت انت مینی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی  
بعیدی و دیگر روایت کرده از عایشه بنت سعد و او از پدرش که رسول خدا ص در وقت رفتن بغیره بنوک  
علی را گفت اما ترضی ان تکون مینی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت

کرده از اسماء بنت عیس که رسول خدا را عرض کرد گفت انت متی بمنزلة هرون من موسى الا  
 انه ليس بعدي بني و مگر روایت کرده از سعید بن المسیب که گفت من کفتم تبعید بن الک که من  
 میخوانم پرسم از تو حدیثی یقین از تو تیرسم که از اسوال کم گفتم مرا هر گاه که میدانی که نزد من خبریست  
 هست سوال کن و ترس پس کفتم که بنی در چند علی را خلیفه ساخت در مدینه گفت اما ترضی ان تکون  
 منی بمنزلة هرون من موسى گفت آری ز روایت کرده از سعید بن مسیب و از عامر بن سعد و او  
 از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون  
 من موسى الا انه لا بنی بعدي و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم از سعد مشافه بشوم پس  
 ملاقات کردم با او و مذکور ساختم از برای او آنچه من روایت کرده بود پس گذشت سعد گفتش را  
 در گوش و گفت اگر نشنیده باشم از بنی که شواذ گوشه های من در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب  
 مناقب امیر المومنین علیه السلام روایت شده از سعید بن مسیب همین معنون که آمده از روایت کرده  
 بی تفاوت و مگر روایت کرده از مصعب بن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسول خدا علی  
 را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میبازی مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا  
 اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسى غیو انه لا بنی بعدي ای و مگر روایت  
 کرده از عامر بن سعد که گفت امر کرد معاویه ابن ابی سفیان بن سعد ابن ابی وقاص و گفت که چه چیز مانع  
 شود ترا که سب نمیکنی ابو تراب را پس گفت سعد چه چیز گرانمایم بخاتم هست که گفت رسول خدا را برای علی  
 و ازین جهت برگزیدیم او را و الله که اگر میبود مرا یکی از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ  
 موسی در وقتیکه خلیفه ساخت علی را در بعضی از عزدات و گفت علی یا رسول الله خلیفه میبازی مرا  
 بر جبین و شنیدم که گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من  
 موسى الا انه لا بنی بعدي و دو امر دیگر که ذکر کرده است سعد یکی حدیثی در زینب است و دیگری  
 حدیثی در زینب که چنانکه مذکور خواهد شد در مقام خودش و مسعودی در کتاب مروج الذهب بعد  
 از نقل این روایت چنین گفته که چون سعد گفت از برای معاویه ابن سنی را معاویه از روی اعراض بعد  
 گفت پس تو چه علی یاری کردی و سر از بیت او چید و در صحیح ابی داود روایت شده

از سعاد بن ابی وقاص که گفت بدستیکه رسول خدا را گفت انت منی بمنزله هارون من موسی  
 الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت شده از سعید بن مسیب و او روایت کرده از عامر بن سعد و او  
 از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون  
 من موسی الا انه لا بنی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم که از سعید بن قیس  
 بشنوم پس ملاقات کردم با او و گفتم او را که تو شنیدی از رسول خدا این را پس گذشت گفت  
 خود را در گوش و گفت اگر شنیده باشم اینی که شواذ کوشهای من و **ویر صحیح** تری این دور و  
 مذکور است بی تفاوت و **ویر جمع** بن الصحاح السنی نیز این دور روایت از صحیح ابی داود و صحیح  
 مذکور است و **ویر صحیح** بخاری روایت شده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت  
 رسول خدا علی بن ابیطالب را در رینه پس گفت علی علیه السلام با رسول الله میگرداری مراد میان زنان و  
 اطفال پس گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی  
 بعدی و دیگر روایت کرده از ابراهیم بن سعد و او از پدرش که رسول خدا را گفت اما ترضی  
 ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدی و **ابن حجر** در صواعق  
 گفته که روایت کرده بر اثر **ابن سعید** خدری و طبرانی از اسما بنت عیس و ام سلمه و صفی این  
 جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و برادر ابن عازب و زید بن ارقم خلیفه ساخت  
 علی را در رینه در عروه بنو ک پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس  
 گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدی  
 و **ابن معاذ** الشافعی روایت کرده از عامر بن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا از برای من  
 انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از سعید بن  
 مسیب که گفت سوالی کردم از سعد بن ابی وقاص که آیا تو شنیدی از رسول خدا که میگفت برای من  
 علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی پس گفت در گوش نهاد  
 گفت شنیدم و الا که شواذ کوشهای من و دیگر روایت کرده با سند از جابر که گفت رسول خدا از برای  
 علی در مین رفتن بعزوه بنو ک اما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا



انه لا بنی بعدی دیگر روایت کرده باشند از ابراهیم ابن سعد ابن ابی وقاص و او از پدرش که روایت  
 از برای علی در جنگ او را در مدینه خلیفه ساخت گفت الا ترضی ان تكون منی بمنزله هارون  
 من موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده باشند از عبد الله بن عباس که گفت  
 بیرون رفتم در مدینه در غزه بودم و گفتم علی ابن ابی طالب یا رسول الله من با تو بیام  
 آنحضرت فرمود لا پس گرفت علی بن ابیطالب از حرمان ملازمت آنحضرت آنگاه حضرت فرمود الا  
 ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انک کسب منی و دیگر روایت کرده  
 از صدیقه ابن اسید غفاری در حدیث سند ابواب که گفت رسول خدا ان علیاً منی بمنزله هرون  
 من موسی و دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد و او از پدرش که گفت متویر آباء دوست  
 میداری علی را نفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم که رسول خدا از برای او میگفت  
 انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده باشند از  
 عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزله هارون من  
 موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده از سعید ابن مسیب و او از سعد ابن ابی وقاص  
 که گفت رسول خدا مر علی را که بشنید در مدینه بجای من پس گفت علی یا رسول الله بدرستی که تو بیرون  
 نرفته در غزای که مرا همراه نموده باشی پس رسول خدا مر علی را گفت ان المدینه لا تصلح الا  
 اولادک و انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی گفت سعد ابن مسیب  
 که من نفتم بعد که تو خود شنیدی از رسول خدا گفت بی نیکی بار و دوبار و دیگر روایت کرده باشند  
 از عبد الله بن مسعود که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزله هارون من موسی  
 و دیگر روایت کرده با اتفاق احمد بن حنبل از یونس ابن حازم که مردی از مغیر بن ابی سفیان مسند رسید  
 معاویه گفت از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب پرسش که او داناتر است انما گفت سخن ترا از سخن او  
 دوست دارم معوی گفت بگفتی و لایق طاعت چیزی آفری آیا کرده میداری کسی را که رسول خدا را  
 بعد خود می رود و همیشه علم خود را با او ازانی میداشت تحقیق که رسول ۲ در باب او گفت انت  
 منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی و عمر ابن خطاب از سوال میگرد و علم از و

چرا میگرفت و من حاضر بودم پیش عمر که هرگاه چیزی بر دستش میشد میگفت علی ای بنی نبت و دیگر روایت کرده  
 از انس و حدیث موافقه که گفت رسول خدا از برای علی **الا انه مني بمنزلة هارون من**  
**موسى الا من كنت مولاه فعلى مولاه قاضى الوالقاسم** تنوخی که از یکی از علمای معتبر  
 ایشان است در رساله که در جمع این حدیث تصنیف کرده روایت کرده بهمانه که این حدیث را از عمر بن  
 خطاب و امیر المومنین علی ابن ابیطالب و سعد بن ابی وقاص و عبد بن عباس و جابر بن عبد الله  
 انصاری و ابی بکر و ابی سعید خدری و جابر بن سمرة و مالک بن حورث و برادر ابن عازب و  
 یزید بن ارقم و ابی رافع مولای رسول الله و عبد الله بن ابی اوفی و برادر او زید بن ابی اوفی  
 و ابی شریک و حذیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی بردة اسمی و ابی ایوب انصاری و قیس  
 ابن ابی طالب و جثنی ابن جوده و معویة ابن ابی سفیان و ام سلمة و اسماء بنت عیس و سعید ابن مسیب  
 و محمد بن علی بن الحسین و حبیب ابن ثابت و قاطمة بنت علی و شریح بن سعد و **احط**  
 خوارزم در مشوفاة روایت کرده بهمانه که از عبد بن عباس که گفت رسول خدا مر علی را اما ترضی  
 ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى **الا انه ليس بعبدك** و دیگر روایت کرده  
 در نامه که عمر بن عاص بمعویة نوشته پیش از مطیع شدن او معاویه را که گفت رسول خدا در حق علی  
 هو مني و انما منه و هو مني بمنزلة هارون من موسى **الا انه لا بنی بعبدك** و دیگر  
 روایت کرده از عبد الله بن عباس که بیرون رفت رسول خدا بغزای تبوک پس گفت علی رسول  
 را که من بیرون آمیم با تو آنحضرت فرمود لایس گریت علی بن ابیطالب بواسطه حرمان ملازمت حضرت  
 پیغمبر پس حضرت رسول گفت اما ترضی ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى  
**الا انه لا بنی بعبدك** و دیگر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی بکر و او از پدرش که گفت رسول  
 مر علی را انت مني بمنزلة هارون من موسى و دیگر روایت کرده از عاف بن سعد ابن ابی وقاص  
 و او پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت مر علی را در بعضی از غزوات که تو باش در خانه  
 من تا برگردیدن من پس گفت علی یا رسول الله میگذاری مرا با شما و میان پس گفت رسول خدا اما  
 ترضی ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى **الا انه لا بنوة بعبدك** و دیگر روایت

باسناد از جابر بن عبد الله گفت اندک بوی مار سوزانده در حالیکه ما خوابیده بودیم در مسجد و در دست  
 اسفند بود و شاخ تری از غنل خرابس با شتاب گردیم در گنجین و علی نیز شتاب کرد پس گفت رسول خدا  
 با علی یا بدرستیکه طلال است در مسجد برای تو آنچه علامت برای من آلا مقصی ان نکون منی  
 بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت کرده باسناد از سعید بن مسیب و او  
 از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم که رسول خدا می گفت از برای علی انت منی بمنزلة  
 هارون من موسی الا انه لیس محی بنی و سعید بن مسیب گفت من خواستم این را بطریق شائسته  
 از سعد بن عامر پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعد آنچه گفته بود از برای من عامر انگاه سعد  
 گفت آری شنیدم سعید روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد انگشتشای خود در گوشه شتاب  
 خود گذاشت و گفت آری شنیدم و الا که شوا و گوشه شای من و دیگر روایت کرده از محمد بن ابی  
 که گفت رسول خدا روز سوختن با علی انت اخي و انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 عنوانه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از زید بن ابی او فی حدیث طولانی در بیان روز نوحه  
 و در اینجا ذکر است که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی  
 عنوانه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از  
 ابن الخطاب در حالیکه نزد او بود و ندجی پس مذکور کردند سابقین در اسلام را انگاه عمر گفت اما  
 علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسول خدا که می گفت در شان او سه خصلت که اگر یکی از اینها را  
 می بود بهتر بود نزد من از هر چیزیکه بر آفتاب می تابد یعنی از جبر روی زمین و متعلقش بود  
 من و ابوبکر و جماعتی از صحابه که نزد رسول خدا دست خود بر شانه علی انت اول المومنین  
 ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی و در غیر  
 کتب مذکوره ایشان مثل مصباح و مشکوٰۃ نیز اخذیث مذکور است و در جمیع تواریخ معتبر ایشان  
 نیز موجود است و در صحت این حدیث جمیع محدثین ایشان متفق اند چنانکه میر سید شریف در شرح  
 مواقف و ابن حجر در صواعق محرقة تصریح کرده اند و چنین گفته اند که اخذیث نزد محدثین و ائمه  
 حدیث صحیح است ابن عبد الله عالم و مقتدای ایشان در کتاب استیجاب بعد از ذکر برخی

از فضایل آنحضرت و سبقتش در اسلام باین مضمون گفته که تخلف نکرد علی ابن ابیطالب از یک  
از مشایخی که حاضر میشد رسول خدا را در آنجا از روزی که آنحضرت بدینه آمد مگر از بتوک که حضرت رسول  
او را خلیفه کرد بدینه و بر عیالش در غزوه بتوک و او را گفت انت منی بمنزله هارون من  
موسی **آلایه لا نبی بعدی** و بعد از این مضمون گفته که روایت کرده اند این  
حدیث را صحابه پیغمبر جمعی و این حدیث از اثبت و اصح آثار است روایت کرده اند از رسول خدا  
سعد بن ابی وقاص و طرق این حدیث از سعد بسیار بسیار است و تحقیق ذکر کرده اند از ابی  
نخیمه و غیره و روایت کرده اند از ابن عباس ابی سعید خدری و اسامه بن غنیم و جابر بن عبد الله  
و جمعی دیگر که بطول می آنجا ذکر آنها تا اینجا بود مضمون کلام ابن عبد البر و از روایات مذکوره  
طالب حق را جزم و یقین حاصل می شود و تا از این حدیث از طرق ایشان و بطریق علمای ائمه  
نیز تو اثرش ثابت است چنانکه بر آباء اطلاع معنی نیست **در اینم** در بیان استدلال بدان  
ایک اند که این حدیث متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام نص صریح بر ائمه حضرت امیر  
المومنین ذیرا که رسول خدا اول اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که درون نسبت بموسی است  
از برای علی نسبت بنحودش و ثانیاً با شش اخراج کرده است از ان بنوه و از بنی جابر عاقل منصف  
را جزم بهم میرسد که جمیع منازل درون از برای امیر المومنین ثابت است غیر آنجا آنحضرت  
اخراج کرده و آنچه عقلی اعتبار عرف بیرون کند مثل اخوة نسبی که اگر مطلب اثبات جمیع منازل  
و ممکن نباشد استناد در کلام آنحضرت بصورت خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که واقف است  
مجاور و طریق روزمره گفتگو و لهذا هیچ نمیکوید زید پیغمبر است مگر در تیر اندازی و مرادش  
این باشد که زید مثل عمر است در کتبت تنها و درین وقت معنی کلام آنحضرت چنین میشود که یک صفت  
مارون مثلاً و صفت ان از برای علی ثابت است مگر بنوه مثل آنکه کسی گوید زید چون عمر است  
در کتبت مگر در تیر اندازی و هر ذی شعور می داند که درین مقام این طور سخن کردن از سخنان  
است چه جای عقل پس چگونه پیغمبر آخر الزمان که زنده اولین و آخرین و جامع جمیع مراتب کمالات  
ذاتی و توفیقی و فعلی نسبت بمیتوان داد و هر گاه ثابت باشد منازل بیرون غیر بنوه و اخوت نسبی

از برای امیر المومنین پس آنحضرت امام مفسر من الطاعة باشد بعد از رسول خدا و چه ظاهر است  
 که اگر هر دو بعد از موسی می بود خلافت موسی بدگر می نمیرسید و لهذا خلافت حضرت موسی غلام  
 و وصایه هر دو را به یوشع بن نون داد بطریق امامت که پیشتر و ششمیران مارون برساند  
 بعد از کامل شدن ایشان چنانکه متهمیج کرده است صاحب علی و نخل و غیره و از علما دیگر  
 بلکه موسی او را خلیفه کرد در قوم خود وقت رفتن بطور سینا چنانکه قرآن مجید از آن خبر داده  
 است که موسی گفت یا هارون اخلفنی فی قومی و تنگی نیست که مارون از خلافت معزول شد  
 اگر می ماند بعد از موسی خلیفه می بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه موسی بسبب نهایت محبت  
 و اعتمادی که به هر دو داشت از خدا تعالی درخواست کرد تا او را شریک در نبوة گرداند و او  
 قوی پست سازد و بهر دو چنانکه گفت اشركه فی امری و اشدد به از یدی یعنی شریک گردان  
 مارون را در کائنات و قوی سازد و پست مرا و هرگاه موسی را بهارون این مایه اعتماد و دوستی باشد  
 معزول شدن هر دو از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز مارون او لی تصرف واجب الطاعة  
 بود در امت موسی و مجتوب ترین مردم بودند حضرت موسی و پست موسی تا نظم بود چنانکه از کلام  
 الهی ظاهر است و چون این منازل غیر نبوت است و هر منزلی که غیر نبوة است باید که از برای علی نباشد  
 باشد چنانکه دانسته شد پس او او لی تصرف باشد در امت آنحضرت و محبوب ترین خلایق باشد  
 زیرا که آنحضرت با قوی پست خواهد بود و این قسم صفات و منازل مستند خلافت و امامت است جز با  
 پس امیر المومنین امام بحق باشد بعد از پیغمبر آخر الزمان بدایت سیوم و دفع شبه و او  
 از آنچه دین اصل تحریر یافت ظاهر شده و تعصب قاضی عسکدر در موافق اولای انکار صحیحان  
 حدیث کرده و دانسته که این انکار در حقیقت انکار کتب صحیح و رد اقرار و اعتراف محدثین و قبول  
 اوست و نیز معلوم شد که مضعفین مذکور در ایشا دیوم از اصل دوم و غیر هم که متفق تو از این  
 حدیث کرده اند و گفته اند که از حیل جزو احداث محض تعصب و انکار است و ناشی شده مگر از  
 رسوخ بعضی بر مذہب ابابا و احاد و اعتماد بعضی دیگر بر آئین ناصواب ملوک بنی امیه و بنی عباس  
 و تابعان ایشان و همچنین آنچه گفته اند که ما قبول نداریم که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع

منزل است و الا کلام ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل بودن احوه بسی بسبب قرینه عقلی  
 منافات ندارد و با عموم نمی بینی که ان احد بکل شیء قدیر عام است با آنکه بقرینه عقلی خدای تعالی  
 داخل نیست و همچنین است در سایر عموما و از اینجا است که اصولیین گفته اند که هیچ عامی نیست که بخوبی  
 از تخصیص گذشته باشد و از عجایب مکاررات و تعصبات آنکه قاضی عضد و ابن حجر داخل بودن  
 نبوت را نیز مستند ساخته اند از برای عام بودن در جمیع منازل و حال آنکه دل نیست بر تقيص مطلب  
 ایشان زیرا که نبوة باستان برون رفته و استناد ال است بر عموم با اتفاق ارباب عربیه و دریافت  
 اصحاب محاوره و بر هر مصنف غیر مجادل ظاهر است که هیچ فرقی بین در افاده عمومیه میان این حدیث و  
 آنکه کسی بگوید زید و عمر و خالد یک نیستند و از دیگر در شد اکت خانه که زید با خالد شریک است و عمر شریک  
 نیست و از سوی دیگر آنکه اگر مراد خلافت چند روزه باشد صد و این کلام از حضرت رسول خدا ص و حق  
 علی ابن ابیطالب در غیر غزو و بتو که بمعنی خواهد بود و حال آنکه از روایات سابق معلوم شد که آنحضرت  
 در غیر غزو و بتو که نیز مکرر فرموده اند و نیز تمت کردن عمر این خطاب و سعد ابن ابی وقاص این فضیلت  
 علی را چنانکه مذکور شد و روایات سابق بصورت خواهد بود زیرا که خلافت چند روزه کمال معتد  
 نیست و دیگر آن نیز که در زمان حضرت رسول ص و آنچه گفته اند که بارون خلیفه و وصی نبود بلکه سر  
 در نبوة بود و بر نقد یک وصی باشد شاید که اگر می ماند بعد از موسی معزول می شد از وصایه با اعتبار  
 استقلال در نبوة پس بر نقد تسلیم عمومیه مدعی ثابت نمیشود زیرا که خلافت از جمله منازل بارون نیست  
 نیز بصورت و ناموجه است اما اولاً از برای آنکه خلیفه بودن بارون مخالف صریح قرآن است  
 چنانکه از آیه بارون اخطفی ظاهر است و آثامنا بواسطه آنکه اگر در وصایه و خلافت بارون ظاهر  
 و شبیه بود و یقین که اول در میان فرقه یهودیم میرسد و حال آنکه بنده را وصی میدانند و از اینجا  
 که صاحب عمل نخل که از معتبرین است و کلامش درین باب نزد همه کسی سند است در میان فرقی مختلفه  
 یهود گفته که بارون وصی موسی بود و اصلا اشاره با خلافت کرده و آثامنا از برای آنکه شریک  
 در نبوة منافات ندارد با وصی و خلیفه بودن مخصوص وقتی که یکی شریک غالب باشد و مرتبه اش  
 ارفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی نسبت به بارون و همچنین استقلال در نبوة منافات ندارد

حاکم در این کتاب از این حدیث است و این حدیث را در کتاب خود در باب اول از این حدیث نقل کرده و در کتاب خود در باب اول از این حدیث نقل کرده و در کتاب خود در باب اول از این حدیث نقل کرده

باوصی و خلیفه بودن مگر وقتی که آن پیغمبر تا سحر و جهم سابق باشد اما اگر مروج دین آن پیغمبر باشد  
 و با حکام او عمل کند چه منافات دارد بلکه همین معنی عین خلافت و وصایت است بخوبی متنی که یوشع بن  
 نون بچنی که وصی موسی بود پیغمبر نیز بود چنانکه ظاهر است بر اهل جنت و لهذا اصحاب کشتاف از  
 رسل بعد از موسی اول او را نام برده در سورة البقره در تفسیریه و تفسیر من بعده بالرسل و تفسیر  
 مقاصد در بحث نبوة کتاب مذکور اورا مثال آورده از برای پیغمبر مروج دین سابق و در بسیاری  
 از انبیاء چنین است که بعضی وصی دیگر اند چنانکه ظاهر است بر شریعت احوال سلف و سنی نیست اگر  
 مروج می نامد باز با حکام تورات عمل میکرد و مروج مروج موسی می بود پس نبی بودن مروج موجب بقای  
 خلافت اوست زیرا که با عتی ندارد و عزل از خلافت درین صورت سواي عدم استحقاق و برگاه چنانچه  
 نبوة داشته باشد بطریق اولی مستحق خلافة بود پس معزول شدنش از خلافة احتمال ندارد با آنکه یکی از  
 طریقه است لال چنانکه سابق تحریر یافت این بود که نزد صاحب عقل سلیم محقق و مبین است که موسی  
 را این اعتقاد و اعتماد نظر به بارون بود که اگر مروج بالغرض می زیست بعد از موسی پیغمبر بود  
 البته او را خلیفه و وصی میکرد زیرا که پیغمبر عظیم الشان مثل حضرت موسی تا آن مایه اعتماد و بهارون  
 نداشته باشد چگونه نبوتش از خدای تعالی در خواست میکند و برگاه مروج این منزلت داشت  
 نسبت بموسی پس باید که این نسبت نیز امیر المومنین پیغمبر آخر الزمان داشته باشد و برگاه این نسبت  
 مستحق شد پس وصی بوقت بعد از رسول خدام او خواهد بود و پوشیده نیست که نسبت باین طریقه  
 از استلال بعد از تسلیم عمومیت منتهای دیگر نام در برابر جحش است و قاضی بخدا و با آنکه در تفسیر  
 نهایت کوشش نموده در کتاب فضایل اهل بیت و اظهار عناد و تعصب اشعار خود ساخته چنانکه بر  
 اهل تحقیق مستور نیست در طوابع منع صحه و تواتر این حدیث مکرده است لیکن وقتی بظرف عجبی در جواب  
 بکار برده و گفته که معنی این حدیث در برادری و خویشیت و چیزی دیگر منظومیت و بر هر ذی عقلی  
 ظاهر و هوید است که این سخن در بصورتی از منتهای سابق چند مرتبه در پیش است و برین تقدیر  
 معنی حدیث نه بالفظ حدیث مربوط است و نه با محل صد و رشت از رسول خدام و یقین حاصل است  
 که بمعنی این قسم منتهای جدل امیر و تشکیکهای بصورت و لایل و بر این خلل نمی پذیرد و الا هرگز ادعا

بوجوه خدا تعالی و بوجه پیغمبر از راه دلیل بهم کشیده اند زیرا که درج مرتبه از استدلال و جدل و محکمه  
 مسدود نمیشود و الله المادی الی سبیل الرشاد اصل بنحج در ای تقییم و متعلقات آن و مقصود  
 ازین اصل در ضمن دو فیض بنام میرسد فیض اول در تقیین اهل بیت و شان نزول آن درین  
 ارشاد که اید تعالی که از روایات محدثین موثق و مفسرین معتبر و مورخین محترم و در فرق ثابت  
 و محقق است که مراد از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علی و فاطمه و حسن و حسین است و محمل بیان اختصاص  
 ایشان بختاب اهل بیت آنکه چون نازل شد ای انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت  
 و یطهرکم تطهیرا حضرت رسول خدا را بر امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام  
 عباسی پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا  
 یعنی خداوند ایشان اهل بیت من اند پس بپیر از ایشان معاصی بدهید و پاک گردان ایشان را پاک  
 گردانیدنی و در اوقات صلوة ایشان را به خطاب اهل بیت بخواند و میگفت الصلوة یا اهل البیت  
 انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاصل معنی آن آنست  
 اینست که جز این نیست که خدا تعالی میخواهد که بر دوش شما معاصی بدی را ای اهل بیت رسالت و پاک گردان  
 شمار از دیهبا پاک گردانیدنی و احادیث و اخبار درین باب نیز منتهی از است در کتب اهل سنت از انحصار  
 در موطا ای ملک بن انس امام اهل سنت روایت شده از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه  
 رسول خدا را در وقت زدن نماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله  
 لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود و صحیح  
 نیز بهین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت کرده باین مضمون  
 که رسول خدا را بیرون آمد اول روزه و پوشیده بود و کلمی نگاه آمد حسن ابن علی پس داخل کرد انحضرت را  
 را در آن کلمه و بعد از آن امام حسن آمد و او را نیز داخل کرد و بعد از آن فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد  
 پس گفت انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صاحب  
 کتاب نیز در تفسیر مبادیه بهین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان و در صحیح  
 مسلم در جزو چهارم نیز بهین مضمون از عایشه روایت و در صحیح ابی داود در تفسیر آیه تطهیر نیز بهین



روایت از عایشه مذکور است و در مجمع بن الصمیم جمعی از مسند عایشه نیز در حدیث نصبت  
و چهارم از شقی علیه صبح مسلم و بخاری باین مضمون روایت شده و در صحیح نیز در جزو چهارم  
در باب فضایل امیر المؤمنین از سعد بن ابی وقاص چنین روایت شده که چون نازل شد آیة فقل  
تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم آه خواند رسول خدا عقی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت اللهم هؤلاء  
اهل بیتی و مکرر روایت شده در آخر جزو رابع که خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت  
اللهم هؤلاء اهل بیتی و در صحیح ابی داود و از ام سلمه نیز روایت شده باین مضمون که گفت که این ایة در  
خانه من نازل شد و بود در آن خانه رسول خدا و علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین بر در خانه نشسته بودم  
پس پوشانده آنحضرت بر ایشان گنجی گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس طهرهم  
هم تطهیرا پس گفت یا رسول الله آیا قسم از اهل بیت پس گفت ای علی خیر من از وای رسول الله  
و حاصل معنی آنکه از وای رسول ترا چیزی نصبت و در مجمع بن الصمیم نیز مر ویت که پوشانده آنحضرت  
از سوطای ملک و صبح ابی داود مذکور شد و در جامع ترمذی نیز از ام سلمه مر ویت که پوشانده آنحضرت  
بر علی و فاطمه و حسن و حسین پس گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصیتی اذهب عنهم الرجس  
و طهرهم تطهیرا و ام سلمه گفت و انما مع هذا رسول الله آنحضرت فرمود آنک علی خیر  
از ترمذی حکم بصحت این حدیث کرده است و ذکر کرده که آنوقت نزول این آیه تا قریش شهادت بگاه رسول خدا  
بنماز میرفت گذر میکرد بر در خانه فاطمه و میگفت انما ید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت  
و یطهرکم تطهیرا و عالم که از یکی از محدثین مسلم البیوت ایشان است و رسندر که بهمن مضمون  
روایت کرده و گفته این حدیثی است صحیح و طبرانی در معجمش روایت کرده که نازل شد آیة انما ید الله  
لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شان جنس رسول خدا و علی و فاطمه  
و حسن و حسین و احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدد از ام سلمه وایت کرده در بعضی از آنها مذکور  
است که بتی در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از برای آنحضرت حریره آورد تا ناول فرماید از آن  
حریره نوعی است از طعام با آرد و شیر می پزند آنگاه آنحضرت فاطمه را گفت بخوان شوی و بر است  
را نزد من پس آمد علی و حسن و حسین و نشاند تا ناول فرماید از آن حریره و بود در زیر رسول خدا و علی

خبری که در لغت عرب از آن گویند و من بر در حجره نماز میکردم که دوست خداست علی انما یرید الله  
 لید عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس پوشانید رسول خدا را بشان  
 کلبی انگاه آنحضرت دست مبارک را از زیر کلمه بیرون آورد و بد عابد داشت و بعد از آن گفت اللهم  
 هوکلاء اهل بیتی و خاضعی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و گفت ام سلمه  
 که من سر را بدون خانه کردم و کفتم من باشما ام یا رسول الله آنحضرت گفت آنک علی خیار و  
 بعضی دیگر چنین واقع شده که ام سلمه گفت برشتی که رسول خدا در فاطمه را گفت منو و پیرت را آنحضرت  
 فاطمه حاضر ساخت ایشان را و رسول الله انداخت بر سر ایشان کلبی فذکی و بعد از آن دست خود را  
 گذاشت بر بالای ایشان و گفت اللهم ان هکلاء ال محمد فاجعل صلواتک و بركاتک  
 علی محمد و آل محمد انک حمید مجید و گفت ام سلمه که من بمن کردم آن کلمه را تا داخل شوم  
 با ایشان پس آنحضرت که را از دست من کشید و گفت آنک علی خیار و دیگر روایت کرده اند و این  
 اسقع بطرق متعدده و در بعضی از آنها باین مضمون مذکور است که و انک ابن اسقع گفت من بر در خانه  
 فاطمه انتظار مرقم میکردم که آمد رسول خدا و با او دعوی حسن و حسین و گفته بود آنحضرت دست  
 حسین را پس بیرون خانه فاطمه رفت و نزدیک خود نشاند فاطمه را و حسین را بر دور آن مبارک  
 خود نشاند بعد از آن به پیچید بر ایشان جامه خود یا کسی را خواند انما یرید الله لید عنکم  
 الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از آن گفت اللهم ان هکلاء اهل  
 الحق و در بعضی جنب مرویت که و انک ابن اسقع گفت روزی رفته بودم خدمت رسول خدا و بود  
 آنحضرت در خانه ام سلمه پس امام حسن آمد و نشاند او را بر آن راست و او را بوسید دیگر امام حسین آمد  
 و نشاند او را بر آن چپ و او را بوسید و بعد از آن فاطمه آمد و نشاند او را در پیش روی خود و بعد  
 از آن خواند علی را و چون علی آمد نه انداخت بر ایشان کس و بعد از آن گفت انما یرید الله لید  
 عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و دیگر روایت کرده اند ابی الحمزه که گفت  
 اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل رسول خدا می آمد بر صبح و می ایستاد بر در خانه فاطمه و علی و  
 میگفت الصلوة انما یرید الله لید عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تظهور و یکر وایت کرده از عایشه که گفت سجد اقم که و بدم من علی و فاطمه و حسن و حسین را که بم  
کرد رسول خدا این را در جامه و بعد از آن گفت اللهم اهل بیتی و خاصیتی  
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا عایشه گفت من کفتم یا رسول الله انما من اهلك  
ان حضرت گفت تنی انک علی خیر یعنی در شو بدستیک تو بر خیری یعنی بر شرافت زودیت و صاحب  
کتاب و سید المتبعین نیز بهمین مضمون روایت کرده از عایشه و تعلیقی بر تفسیر این آیه نیز روایت  
کرده از ابی الحارث و از عایشه موافق آنچه احمد بن حنبل روایت کرده از ابن ابی و یکر وایت کرده از  
ام سلمه موافق روایت احمد بن حنبل از ام سلمه و یکر وایت کرده موافق روایت احمد بن حنبل و یکر در  
تفسیریه قل لا اسئلكم علیه اجرا وایت کرده از ام سلمه که رسول خدا فاطمه را گفت شوهر و بایت  
را نزد من آور و فاطمه این را و انداخت انحضرت کسان را این را و بعد از آن منته کرد و بایت  
خود را و گفت اللهم هؤلاء محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانما حمید  
حمید گفت ام سلمه که پس من بر دوشتم که را تا داخل شوم باین انحضرت گفتند از دست من که  
را و گفت انک لعلی خیر و یکر وایت کرده از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا من لک انما  
یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فی و فی علی و الحسن  
و الحسین و الفاطمه یعنی نازل شد آیه مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و و  
نیز در تفسیرش که مسامت بوسیله بهمین طریق روایت کرده از ابی سعید خدری و یکر وایت کرده در  
کتاب اسباب نزول از ام سلمه مثل روایت اول احمد بن حنبل از ام سلمه و در کتاب مصابح از ابی العباس  
اسفهری که شیخ و معتقد القول این است مرویست که چون داخل گردنی علی و فاطمه و حسن و حسین را و  
عبا گفت ستم مرتبه اللهم هؤلاء اهل بیتی و اطهار عترتی و اطایب ارومیتی من لحمی و  
دمی الیک لا الی النار اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه گفت من  
گفتم یا رسول الله و انما هم انحضرت گفت انک الی خیر و انت من خیر ان و اجی و سما  
روضة الاجاب و تحفه الاجاب بعد از ذکر پنج حدیث که از آن جمعی شایسته که از مصابح نقل کرده  
و گفته که تحقیق پوسته که این آیه در شان این پنج تنست و لهذا این را آل عبا میگویند و این روایت

روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود **خُذُوا حِذْرَكُمْ فَتُخَفَّفَ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ** و علی الحسین و الحسین و **خطیب** و در زمروایت کرده از ابی سعید خدری که گفت بدست که رفت رسول خدا از زفات فاطمه بر در خانه علی پس صبح و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته الصلوة یوحکم الله انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و یکمروایت کرده از واثقه بن اسقع که گفت چون جمع کرد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین در زیر چادر خود و گفت اللهم قد جعلت صلوتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی ابراهیم و آل ابراهیم اللهم منی و انا منهم فاجعل صلوتک و رحمتک و مغفرتک و رضوانک علی علی و علیهم و گفت واثقه که من این آیه بودم بر در خانه پس گفتم بمن یا رسول الله فدای تو باد پدر و مادر من انگاه آنحضرت گفت اللهم علی و آله و یکمروایت کرده از عبد الرحمن بن ابی بکر و او از پدرش حدیثی که مشتمل است بر فضایل امیر المومنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه و حسن و حسین و ذکر صاحب الان مذکور است که بنمیز گفت اللهم هؤلاء اهل فادفع عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و یکمروایت کرده از ابی سعید خدری که چون نازل شد و امر الیک بالصلوة رسول خدا می آمد در هر نماز بر در خانه فاطمه و علی ماه و میگفت الصلوة یوحکم الله انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس و یطهرکم تطهیرا و ابو عبد الله مرزبانی روایت کرده از ابی حمزه که گفت در خدمت رسول خدا بودم قریب به ماه یاده ماه و آنحضرت از خانه بیرون نمی آمد مگر آنکه میگفت بازوی در خانه علی را و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس میگفت علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن السلام یا بنی الله و برکاته بعد از آن میگفت الصلوة یوحکم الله انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس میرفت آنحضرت بمصلای خود و سماعی که از شیخ مفید ایشان است در رساله قوامیه روایت کرده از انس بن مالک که گفت بدست که رسول خدا گذر میکرد بر در خانه علی و فاطمه شش ماه و در وقت نماز جمع و میگفت الصلوة یا اهل البیت مرتبه انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و خفی نیت که آنرا بکبر از نه ماه منافات ندارد با اثبات زیادتی از برای آنکه را در می متعدد است و یکم نیز از نه



از بعضی بدیها نسبت بسایر مردم نیز متحقق است پس چه معنی دارد و خطاب مخصوص آل پیغمبر کردن ایشان را با اختصاص باین علم متاخر گردانیدن و نیز متحقق و معین است که رسول خدا در دعای مذکور در گردانیدن جمیع معاصی و مظهر ساختن از جمیع قبیح و بدیها قصد کرده چنانکه ظاهر است بر صاحب نظر است و هرگاه خدا تعالی خواسته باشد که از جمیع معاصی و بدیها را دور گرداند و ایشان را مظهر سازد از قبیح و رسول خدا مکرر بر طبق خواست الهی در حق ایشان دعا کند آن جمع با آنکه معصوم خوانند بود و دیگر احتمال عصیان و خطا و ضلالت در آمده ایشان در هیچ امری از امور گنجایش ندارد و مگر این معنی مثل مگر بدیهی اولی قابل جواب و سوال نیست و نزد هر مسلم العقل قطع نظر از آنکه عصمت شرط امامت است با وجود معصوم اقتضا بغير معصوم کردن و او را در احکام الهی و مقررات در جمیع امور منطبق است مقدم معصوم دانستن دلیل ضلالت و بران حماقت است در واقع بدیده انصاف نظر باید کرد که کدام نظریه مستقیم تجویز میکند که کسیکه خدا و رسول گواهی داده باشند که معصوم است و در علم و عمل خطا از وی بطور ننگی تابع و پیرو غیر معصوم خطا کاری شود در امور دین و دنیا خصوص شخصی که چندین سال بت پرستد و همواره در مسائل ظاهره در مانده اولتکات کلا انعام بل هم اضل سبیلا و نیز ثابت و متحقق است در کتب فریقین که آن حضرت مردم را از خلافت خود خبر داده و فرمود که ولایت پیغمبر آخر الزمان حق نیست چنانکه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد در اصل باینکه در قول معصوم صداقت است پس آنحضرت بیک خلیفه بحق باشد و نه دیگران الحق یعلو او کلا یعلی و من المناسبات احمد جنبل در سند از ابن عباسی و واحدی در اسباب نزول و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا استلکم علیه اهل الا الملو فی القلبی روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن نزدیکان تو که او بشد بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و ظاهر معنی این آیه اینست که گویا محمد طلب میکنم از شما هیچ فردی و پاداشی در برابر رسالت و راهنمایی شما بدین حق مکرر دست داشتن شما اقربا می مرا و در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایت شده در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد قرابت آل محمد است و در جمیع مکتب الصحاح است نیز بهین مصنفون از سعید ابن جبیر روایت شده و ابن جریر در صواعق از طبرانی و حاکم و ابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول این آیه اصحاب

گفتند یا رسول الله کیست آن اقربایی تو که واجب شد بر ما سورت او نشان آنحضرت گفت علی و فاطمه  
 و حسن و حسین و یغوی که از شاخ محمد اینان است در تفسیرش نیز روایت کرده از ابن عباس  
 بهین مضمون بی تفاوت و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی آیه ان الله و ملائکته یصلون  
 علی النبی روایت شده از کعب بن عجره که گفت گفتیم یا رسول الله که دانستیم که چگونه رقی اسلام کنیم  
 اکنون باین کن که چگونه صلوة بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و آل  
 محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و روایت ثعلبی و بخاری مشتمل است بر زیادتیه  
 که در روایت مسلم نیست و آن این است انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما  
 بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و در موطنی که بن اسم از  
 ابن سعد در روایت شده که آنحضرت در جواب سوال شمر بن سعد که سوال کرد از صلوة بر آنحضرت  
 گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد تا آخر موافق روایت بخاری و ثعلبی و ابن حجر  
 در صواعق گفته که بعضی رسیده از کعب بن عجره که رسول خدا در جواب سوال نه کو گفت بگوئید اللهم  
 صلی علی محمد و آل محمد تا آخر و مگر گفته روایت شده از امام محمد باقر که در قول خدا تعالی  
 وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتد گفته یعنی اهتد الی ولا یتة  
 اهل بیت و بنابرین معنی آیه این است که بدستیکم من امر زنده ام کسی را که توبه کرد و گریه و عمل صالح بجا  
 آورد و بعد از آن هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت اهل بیت رسول خدا و دیگر روایت کرده از ثعلبی  
 که ابن عباس گفت که مراد از حسن در قول خدا تعالی و من یقترب حسنة فزدک فیها حسنة سورت  
 آل محمد است و ظاهر معنی آیه این است که هر کس کسب کند حسنة را ما زیاده نمیکیم از برای او در آن حسنة خودی  
 را و دیگر گفته تحقیق که نقل کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد از آل یا سین در قول خدا تعالی سلام علی  
 آل یا سین آل محمد است و صاحب کشف در تفسیر آیه قل لا استعجلکم گفته که گفته رسول خدا من  
 مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا  
 و من مات علی حب آل محمد مات تابعا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤثرا  
 مستکمل الا یمان الا و من مات علی حب آل محمد لبثه ملک الموت بائنه شمر

و اینها

ثم منكر ونكير الا ومن مات على حب آل محمد ينزف الى الجنة كما توفى العرس  
 الى بيت زوجها الا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبه بابان الى الجنة الا  
 ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبه منزلا للملك الوحي الا ومن مات على  
 حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم  
 القيمة مكتوب بين عينيه اليس من رحمة الله الا ومن مات على بغض آل محمد ما  
 كافوا الا ومن مات على بغض آل محمد لم يشرف راحة الجنة حاصل من انكر كبر دوستي  
 آل محمد بغير اجر شهيد او توبه كاران بايد و امر زيد و كامل ايمان شود و از ملك الموت و مكر كبر دوستي  
 بشود و نجو خالي داخل بهشت شود و بقرش دو دروازه شود و ملك رحمة قبرش را باز نگاه گنجد  
 و بطريقه نبوي از دنيا برود و هر كس بر دشمني آل محمد بغير حاضر شود و زقيات و درميان و دشمنش  
 نوشته شده باشند كه اين كس محمد است از رحمة خدا و كافرا و دنيا برود و بوي خوش بهشت بمشام او رسد  
 نعوذ بالله و يكر گفته كه روايت شد از نبوي كه گفت حرمت الجنة على من ظلم اهل بيتي و اذاني  
 في عاتقي يعني حرام است بهشت بر هر كه ظلم كند بر اهل بيت من و بر بخند بر ايب بخاندين اهل بيت من  
**و تعبلي** در تفسيرش حديث اول را از جرير بن عبد الله بخلي روايت كرده و حديث دوم را از علي بن  
 ابي طالب و ابن مغازي و انطب خوانم در قول خدا تعالي فلتلق ادم من ربه كلمات فتاجل  
 كه حاصلش اين است كه فاكرفت آدم از پروردگار خود كلماتي عظيم نشان و برگفتن آن كلمات قبول  
 كرد و خدا تعالي توبه او را روايت كرده اند از ابن عباس كه از رسول خدا پرسيدند كه كه يك توبه آدم  
 پوسيد انها مقبول شد كه ام است انحضرت فرمود آدم سوال كرد و گفت بخت محمد و علي و فاطمه و زهرا  
 و حسين **احمد حنبل** روايت كرده و رسد كه گرفت رسول خدا دست حسين را و گفت من اعجبني  
 و احب هذين و احب اباهما و لهما كان معي درجة الجنة يعني هر كه دوست دارد  
 و اين دو را و پدر و مادرانشان را خواهد بود با من در منازل بهشت و اين شيرويه و يمين در كتاب خود  
 الاخبار روايت كرده از علي بن ابي طالب كه رسول خدا گفت ما من دعا عالا يئنه و بين  
 السماء حجاب حتى يعلي علي محمد و آل محمد فاذا فعل ذلك انخرق ذل الحجاب و دخل



الدعاء واذالم يفعل ذلك رجوع ذلك الدعاء حاصلش آنکه در میان بر دعا و اسما و حجاب  
 و انبیست و بر طرف نمیخورد آن مانع گردد و قبضه صلوة بفرستد بر محمد و آل محمد و این صباغ ناکی در  
 فصول الهی و ابیت کرده از ابن مسعود که رسول خدا گفت حب ال محمد یوماً واحداً خیر من  
 عبادۃ سنة و من مات علیه دخل الجنة یعنی یکروز دوستی ال محمد بهتر است از عبادت یک  
 و الخطیب خوانم روایت کرده از ابن عمر که رسول خدا از من لعن علیاً قبل الله صلوة و صیاً  
 و قیامه و امتیاز عالمه الا و من لعن علیاً اعطاه بكل عرق فی بدنه مدینه فی الجنة  
 الا و من لعن علیاً محمد امن من الحساب و المیزان و الضراط الا و من مات علی حب  
 ال محمد فانا کفیله فی الجنة مع الانبیاء الا و من ابغض ال محمد جاء یوم القیة  
 مکتوب بین عینیه الم من رحمة الله حاصلش آنکه دوستی علی موجب قبول باز و روزه و  
 استیجاب دعا است و حب علی را باز آئی هر قطره عرق که در بدن اوست شهری میدهد خدا تعالی  
 در بهشت و محب علی و سایر اهل بیت ایمن است از حساب قیامت و سختی صراط و من ضامنم که ما و  
 بهشت با پیغمبران آیند و دشمن ایشان در روز قیامت در میان دو خنجر نشسته شده که محروم است  
 از رحمة خدا و همچنین تفسیر سوره طه روایت کرده از امام جعفر صادق که گفت طه طهارت اهل بیت محمد  
 است بعد از ان خواند انما یرید الله لیزه عنکم الی حبس اهل البیت و یطهرکم  
 تطهیراً و برایت جمهور مفسرین حتی بیضاوی سوره بل اتی در شان اهل بیت رسول خدا انزال  
 شده و همه باین مضمون روایت کرده اند که امام حسن و امام حسین جاری شدند و همه باین مضمون و  
 بعد از آنکه رسول خدا و همه اصحاب بیباده آمده بودند امیر المومنین بواسطه استغاثی ایشان سه روز  
 روزه نذر کرد و همچنین حضرت فاطمه و فضه کنیز ایشان و بعد از بشدن حسین پنج روز روزه رفتند و  
 چون در خانه حضرت امیر المومنین چیزی برای افطار بخود آنحضرت سه صباغ جو قرض کرد و حضرت  
 فاطمه نیز برادر روز اول یک صباغ را خیر کرد و پنج قرض نان بخت و در وقتی که نزد هر یک گذاشته شد با  
 افطه میکنند بر در خانه آمد و سه ال کرد اینان هر یک نان خود را بسایل دادند و هر پنج باب افطار کردند و  
 روز دیگر یک صباغ دیگر را حضرت فاطمه پنج نان بخت و چون وقت افطار رسید تیمی بر در خانه آمد و طلب قوت

کرد باز هر يك مان خود را بان یتیم دادند و آن شب نیز آب طاعت کردند و روز سهیم خون و وقت اظها  
رسید اسپر کرد و رخا نآل رسول آمده سوال کرد و آنشب نیز بغیر از آب چیزی دیگر نبود که افطار کنند و  
چهارم آنین را دیده و در حالتی که خنجر و حضرت فاطمه زهرا از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند پس  
استخفرت از روی ترحم با ایشان در سخن بود که جبرئیل نازل شد و گفت بگیر آنچه بآن تنهت و مبارکبا  
گفت خدا تعالی ترا در حق اهل بیت تو رسول خدا فرمود که چه چیز است که بگیرم ای جبرئیل پس گفت جبرئیل  
سوره بل اتی را که مثل است بر وصف آل محمد و فایده نذر کردن و این را بنایت دادن که بشود  
و سایر نعمتهای نبوت جاودان همیشه پوشیده نیست برابر با فطرت مستقیم که هرگاه پیشتر از انان با امر الهی  
محبت و مودت جمعی را اجر رسالت خود سازد و صلوة بر ایشان را جز و صلوة بر خویش کرد اند و خبر دهد  
که موالات و دوستی ایشان موجب نجات است یقین است که با وجود ایشان خلافت و وصایه رسول خدا  
دیگری نیست و خدا و رسول ایشان را در دین دنیا تابع کسی که در دنیا در جایت و کفر سیر برده اند نمیکند  
و السلام علی من اتبع الهدی **صلی الله علیه و آله** در حدیث تسک و مناسبات آن مشهور در تفسیر نور  
**اول** در ذکر حدیث احمد بن محمد بن حنبل روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا اتی تار کف  
فیکم التقلین ما ان تمسکتون فاضلوا بعد احدیها اکبر من الاخر کتاب الله جل  
حدود من السماء الی الارض و علقتی اهل بیتی الا و انهم ان یفتقوا حتی ید  
علی الکوف یعنی بدستیکه من میگذارم در میان شما و امر گر افایه انجمن داد که اگر منک  
نویه بان هرگز بفضالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگتر است از دیگری کتاب خدا  
و ان نوزیت ممتد و کشیده مثل سن از آسمان تا زمین و عمرت من که اهل بیت من اند آگاه باشند و بداند  
که این دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد جوش و دیگر روایت کرده از زید بن  
نهایت که رسول خدا گفت اتی تار کف فیکم الخلیفین کتاب الله جل حدود من السماء الی  
الارض و علقتی اهل بیتی و ان هم ان یفتقوا حتی ید علی الکوف و دیگر  
روایت کرده از اسیر ائیل بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات کردم زید بن ارقم را در جاتی که  
او داخل میشد بر بنخاریا بیرون می آمد از نزد او پرس گفتم مرزید را که آیا شنیدی تو از رسول خدا که گفت

انی تارک فیکم الثقلین زید گفت آری شنیدم و مگر روایت کرده از زید بن حبان و او از  
 زید بن ارقم که رسول خدا در خطبه غدیر خم گفت اَلَا وَاَنی تَارک فیکم الثقلین اَحدُهما کَلِمَةُ  
 الله وَاَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا کُلَّ مَا کَانَ عَلَی الْاِمَامِ وَمَنْ تَرَکَ کَانَ عَلَی ضَلَالَةٍ مُّبِیْنَةٍ  
 فرموده اهل بدیعتی اذکر که الله فی اهل بیتی یعنی دیگر از ان و اما اگر گمانیه اهل بیت منذ خدا بآ  
 شنامی ادرم در باب اهل بیت و مسلم در صحیح خود روایت کرده از زید بن ارقم بحدیث طریق از انجلی کجی انکو  
 روایت کرده با سند از زید بن حبان که گفت رفتم من با حصین ابن سره و عمر بن مسلم بسوی زید بن  
 ارقم و چون نشستیم حصین ابن سره گفت ای زید تو بخیار بسیار رسیدی دیدی رسول خدا را و حدیث او  
 شنیدی و با و بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی تحقیق که رسیدی ای زید بر خیر بسیار حدیث کن ما را  
 ای زید اینجا از رسول خدا شنیده زید گفت ای سر برادر من تحقیق که سال من بسیار شد و عهد من  
 قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیز را که فراموش کرده بودم از رسول خدا پس هر چه با شما حدیث کنم  
 ان را قبول کنید و هر چه نکنم از تکلیف بان نکنید بعد از ان گفت ایستاد رسول خدا در میان و در حالیکه  
 خطبه میفرمود بر سر ایکه از اخم میخوانند در میان که و دهنه پس حمد و ثنا کرد خدای را و بنداد و تذکر  
 فرمود بعد از ان گفت اَمَّا بَعْدُ اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ یُّوشِکُ اَنْ یَاْتِنِی رَسُوْلٌ رَّبِّیْ  
 فَاحْبِبْ وَاَنَا تَارک فیکم الثقلین وَاَلْهَمَّا کِتَابَ الله فِیْهِ النُّورُ فَعَدَّ وَاَبْکَا کِتَابَ الله  
 وَاسْتَمْسَکُوْا بِهِ یعنی ابا بعد از حمد و ثنا ی ای مردمان بنیستم من بگوشی نزدیکست که بیاید بمن  
 پروردگار من پس اجابت کنم او را یعنی نزدیکست که بار آورده الهی ازین عالم انتقال نمایم و تحقیق  
 که من گذارنده ام در میان شما و چه گر گمانیه اول از ان دو کتاب خداست در ان است روشنا  
 پس بگیرد کتاب خدا را و مستحکم بان شوید بعد ازین از زید بن حبان روایت کرده که پس از آنحضرت ترفیع  
 و سخن نص فرمود در باره کتاب خدا انگاه گفت وَاَهْلِیْتِ اذکر که الله فی اهل بیت و حمید  
 در جهم بن العجین حمیری نیز همین مضمون روایت از زید بن ارقم فی تفاوت و ترمذی در صحیح  
 خود روایت کرده از جابر که گفت دیدم رسول خدا در محبة الوداع روز عرفه که برافاده سوار بود و خطبه  
 میگفت پس شنیدم که میگفت اَیُّهَا النَّاسُ اِنِّیْ تَرَکْتُ فِیکُمَا اَنْ لِّخَلْدَکُمَا بَلَّ لَنْ تَقْلُوْا کِتَابَ الله و

و عاتق اهل بیت و در مشکوٰۃ نیز از مسلم و ترمذی روایت شده در جمع بین الصحاح است  
از صحیح ابی داؤد و صحیح ترمذی نیز روایت شده با سند از رسول خدا که گفت انی تألفکم الثقلین  
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدکم احدهما اعظم من الآخر و هو کتاب الله  
جبل ممد و دمن السماء و عاتق اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض بعدا  
فرمود فانظروا کیف یختلفونی فی عاتقی ثم ینبأ بکما یشید و بدانید که بعد از من چگونه سر خواهید  
کرد با اهل من و اخطای من روایت کرده از زید بن ارقم که رسول خدا گفت در موضع غدیر خم انی تألفکم  
فیکم الثقلین احدهما الکریم الاخر کتاب الله و عاتق اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد  
اعلی الحوض انما فرمود فانظروا کیف یختلفونی فیها یعنی با حقیقت با شید و بدانید که چگونه خواهد  
کرد بعد از من باین دو امر گرانمایه و در مصابیح نیز از زید بن ارقم این روایت مذکور است و در می  
کرده از زید بن ارقم در خطبه غدیر خم که رسول خدا گفت قد خلقت فیکم ما ان تمسکتم بهما لن  
تضلوا بعدکم کتاب الله و اهل بیتی الا و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا  
حتی یرد اعلی الحوض و ابن معاذ بن شافعی روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا گفت انی  
اوشک ان ادعی فاجیب انی قد ترک فیکم الثقلین کتاب الله جبل ممد و دمن  
من السماء الی الارض و عاتق اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن  
یفترقا حتی یرد اعلی الحوض فانظروا فی ما اذا یختلفونی فیها و دیگر روایت کرده از زید بن  
ارقم سوافی روایت آخر احمد ابن جبل از زید ابن ارقم و دیگر روایت کرده از زید بن ارقم سوافی  
سهم و لعجلی در سوره ال عمران در بیان قول خدای تعالی و اعتصموا بحبل الله روایت کرده از  
ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت ایها الناس انی قد ترک فیکم الثقلین  
خلیقین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدکم احدهما الکریم من الاخر کتاب الله جبل  
ممد و دما بین السماء الی الارض و عاتق اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی  
یرد اعلی الحوض و دیگر روایت کرده درین مقام از امام جعفر و صادق که گفت نحن جبل  
الله الذی قال الله تعالی و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا ما اصل کلمه انهم انجمن

جبل مدائنی که گفته است خدا تعالی درین ایف ظاهر معنی آیه این است که متنگ نشوید همه بجل خدا و متقی  
 نشوید و این حجر در صواعق محرقه بعد از ذکر حدیث روایت از احمد بن حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح  
 آمده که رسول خدا گفت آنی تارک فیکم امریت لن تفلوا ان تعتموا لها و اما کتاب الله و  
 اهل بدیتی عاتقی یعنی بدرستی که من گذارنده ام در میان شما و چیزی که هر که بصلوات نخواهد افتاد  
 اگر متابعت کند آن دو امر را دان و دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عترت من و گفته که در روایت  
 طبرانی زیاده بر مذکور خبری دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی این  
 است که من خواسته ام از شما متابعت کردن آن دو چیز را پس دست دارید بدان و و خبر و بران  
 بشنید و بگویند که هلاک میشوند و تسلیم میدادند اهل بیت را بدرستی که ایشان بعد از شما دیگر روایت کرده  
 طبرانی را از این حدیث که گفته که آخر سخنی که حضرت رسول خدا بآن مستحکم شد این بود که گفت اخلق  
 فی اهل بیت مراد آنکه بعد از من با اهل بیت من باشند و نیز درین مقام گفته که روایت کرده اند حدیث  
 متنگ را زیاده از ثبت صحیح بنی عباس و من المناجات ابن حنبل روایت کرده با سند از  
 عبد الله بن عباس که رسول خدا گفت مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی  
 و من تخلف عنها عرق یعنی همچو کس که هر کس که گشتی نوح سوار شد نجات یافت از غرق شدن  
 و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن گشتی و در آن فرشت غرق شد همچو کس که متصل شد با اهل بیت من و  
 پیرو ایشان شد نجات یافت از عذاب و نزع و هلاک آخری و هر کس دست بدامن اطاعت اهل  
 بیت من نزد از متابعت ایشان سرپیچید بعد از اینم و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد و مگر روایت  
 کرده با سند از ابی ذر غفاری مثل روایت سابق با تفاوت و دیگر روایت کرده با سند از سلم  
 بن الاکوع مثل روایت ابن عباس و ابی ذر و این حجر در صواعق محرقه از حاکم روایت کرده که  
 رسول خدا گفت آن مثل اهل بیت فیکم مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف  
 عنها هلك و در روایت دیگر حاکم بجای هلك غرق واقع شده و مگر از بر از روایت کرده که بعد  
 بن عباس گفت رسول خدا فرمود مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من  
 تخلف عنها عرق و دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت البنوم امان لاهل الارض

من الغرق واهل بيتي امان لا امتي من الاختلاف فاذا اختلفوا قبيلة من العرب  
اختلفوا فصلا واحزاب ابليس عاملن انك ستارگان نگاهدارنده ساکنین زمین انداز غرق  
واهل بیت من نگاهدارنده امت منند از اختلاف پس وقتیکه منی لقت اهل بیت من کنند قید از عوب  
در میان امت من اختلاف بهم خواهد رسید خواهند گردید لشکر شیطان و گفته که حاکم این حدیث را  
تفصیح کرده بشرط بخاری و مسلم و مگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا اما مثل اهل بیتی فیکم  
کثل سفینه نوح من رکبها نجي ومن تخلف عنها غرق واحمد بن حنبل روایت کرده از ابی هریرة  
که در حالتی که گرفته بود در کعبه را می گفت شنیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهل بیتی فیکم  
مثل سفینه نوح مثل سفینه نوح من رکبها نجي ومن تخلف عنها هلك و در مسکو و نیز  
همین حدیث از احمد روایت شده و صاحب فضول المهمد روایت کرده از رافع غلام ابو ذر که گفت بر آن  
عترت در کعبه وقت ابو ذر گرفت حلقه در کعبه و گفت ای مردمان هر کس مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد  
بداند که منم ابو ذر شنیدم از رسول خدا که می گفت مثل اهل بیتی کثل سفینه نوح من رکبها  
نجي ومن تخلف عنها غرق النار اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الیاس من لکبید  
و مکان العینین من الیاس ولا یهدی الیاس الا بالعینین مراد آنکه هر کس تشک  
بایست من شد نجات یافت و هر کس سر از اطاعت اهل بیت من بجهت مغرب خواهد بود در نار بکشد  
این حدیث را از خود بنقل کرده سر از جسد و چشم از سر و بجهت که سر چشم از راه راست بیرون میرود امت من هم  
ابی ارشاد اهل بیت من کمراه خواهند شد و صاحب فضول المهمد روایت کرده با سند از رسول خدا که فرمود  
هجرة قلبي و انما هاتر فوادي و بعلمها نور بصري و الا یمة من ولد ما امنارني و جبل  
مدود و دینه و بن خلیقه من اعتصم بهم نجي ومن تخلف عنهم هلك عاملن انك  
هر کس بقی و فاطمه و حسن و حسین و آئمه دیگر که از قبل ایشان نباه بر دو بایشان ملتوس شدند نجات  
یافت و هر که پیرو ایشان نشد گمراه و هلاک شد مشهور و موم در ایضاح مقصود از مضمون متواتر  
این حدیث صحیح لایح گردد حقیقت امت مرتضی علی و تطایب و دعوی خلافت و غیر این زیرا که رسول خدا  
از برای امت بان فرمود که راه حق و سبیل نجات بعد از من تشک شدن بقرن و اهل بیت من است

و این هر دو همیشه با هم باشند و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این دو برگزیدگان نخواهند افتاد و  
 مرتضی علی باقی از جد ائمه رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهل بیت  
 اکمل و افضل و احق است با ائمه <sup>علیهم السلام</sup> باقی داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت بفرموده خدا و رسول  
 امام واجب الطاعت باشد با وجود تابع دیگری شدن و بجا نماندن اهل بیت را بخود و بر آنحضرت و آل  
 رسول امیر مقرر حق الطاعة و مقتدا و انشراح زندگه و منالک خواهد بود و حق که اگر کسی خود را از تعصبات  
 و تقلیدات موهبا سازد و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تمسک از برای هدایت عالمی  
 کافی است **مهم بکم عجمی فمهم لا یعقلون** و از خبر دادن حضرت رسول بجدان شدن قرآن و ائمه  
 از هم تأیید ظاهر شد که می باید در هر عصر از اعصار یکی از اهل بیت باشد که رهائی بجمعی و مقتدای  
 مطلق و عالم جمیع احکام الهی و عارف همه آیات قرآنی از نسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل  
 و عام و خاص بوده باشد و این منطبق نیست مگر بر مذہب فرقہ ناجیه امامیه اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر سر  
 الفطرت و سخن جمعی که از راه خلاف و نزاع میگویند غرض رسول خدا از این احادیث ترفیع ائمه است  
 بر محبت اهل بیت و تأیید ایشان نه امر باطاعت و پیروی ایشان نادر بر ابرار محض است و از شرط رکاکت سزاوار  
 خوب نیست از برای آنکه هرگاه رسول خدا در هر یک از این احادیث فرموده باشد که تمسک و توسل با این  
 هدایت است و متخلف از این منالک است و ائمه از قرآن جدا میشوند و نه قرآن از ایشان  
 دیگر احتمال غیر از امر مبتاعیت مقصور نیست و این نوع جوابهای بی مغز کلماتیه بوده موجب این است  
 که ایمان از کماله بر خیزد و هیچ چیز از راه مخاطب مجزوم به و متیقن نشود بواسطه آن که هر کس بگیری سخنی  
 گوید از امر باین یا غیر اینها او امیر شد که بمقتضای مفهوم این سخن عمل کند و بگویند بیدار شوم که توحیدی  
 دیگر قصد کرده و **والسلاطین علی اتباع الهدی و من الناس** روایت کرده از رسول خدا که گفت **لنجوم**  
**امان لا اهل السماء فاذا ذهب ذهبوا و اهل بیتی امان لا اهل الارض فاذا ذهب**  
**اهلیت ذهب اهل الارض** یعنی چنانکه ستار باعش است و بقایای آسمانند و چون بر طرف  
 شوند اهل آسمان نیز بر طرف خواهند شد و اهل بیت من نیز امان و نگاهدارنده اهل زمین اند و بقایای ایشان  
 اهل زمین باقی اند و چون بروند از جهان اهل بیت من اهل زمین نیز باقی خواهند ماند و **واخطب**





كلهم واديا و سلك على واديا فاسلك وادي على دخل الناس ضرايا عماران  
 عليا لا يزل عن هدي ياعماران طاعة علي من طاعتي و طاعتي من طاعة  
 الله حاصل معني انك طريقه علي را اختيار كن و بيه و او باش و و انك از همه مردم را درستي كه علي هرگز از توست  
 پايست خود و نمي آيد و طاعت او طاعت من است و طاعت من طاعت خداست و اين حجر در صواعق زوشت  
 کرده از دار قطنی و او از اين عباس كه رسوخدا گفت علي باب حطه من داخل فيه كان مؤثرا  
 و من خرج منه كان كافرا بطه در اصل ان بابيت كه خدا تعالی نبي اسرائيل را امر كرد كه داخل  
 شوند در ان تا از گناه پاكي شوند چنانچه قرآن مجيد از ان خبر داده است و درين حديث كنيد است از  
 وسيله مغفرت و نجات و اين روايت کرده با سند از ابی در به ابن مضمون كه گفت بخديمت  
 رسول خدا رفتم و گفتم كيست يا حضرت محبوبترين اصحاب نزد تو كه اگر كار دگرگون شود و حادثه بظهور آيد  
 مستوسل يا با سينم اسخفت فرمود هذا علي اقد مكم مسلما و اسلا ما يعني اينكه من بخي بايد عييت كه  
 از شما مقدم است در دين اسلام و بعلی در تفسيرش روايت کرده كه چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح  
 بعد از برگشتن رسول خدا از غزه خيبر يا حضرت فرمود يا علي انه قد جاء ما وعد به جاء الفتح  
 و دخل الناس في دين الله افواجا و انه ليس احد احق منك بمقامي لقد مك في الكسك  
 ر قبلك مني و صهلك و عندك سيدة نساء العالمين يعني اي علي آمد انچه بان مو عود  
 شده بودم آمد فتح و داخل شد مردم در دين حق فوج فوج و بدرستي كه فيث كسي نيز او را تر از تو چاشني  
 من از براي سبقت تو در اسلام و نزدیکی تو بمن و دانايت و نزد قست بهترين زنان اهل عالم و و  
 صحيح ابی داود و صحيح ترمذي روايت شده از ابی جناده كه رسول خدا گفت علي مني و انامن علي  
 كه يو دي عني الا انا و علي حاصل معني انكه علي از من است و من از او و نيز رساند كسي از من بهتر  
 چكي از احكام الهی را مگر من يا علي و در كوفه اين حديث نيز روايت شده از صحيح ترمذي و مسند احمد و  
 ابن جرير و در كتاب خود روايت کرده از علي بن ابي طالب كه رسول خدا گفت اللهم حم عليا اللهم  
 ادر الحق معه حيث دار يعني خدا يا رحمت خوشت را بعلی از اني دار و در ان حق را با و چنانكه در  
 هر طرف كه او باشد حق نيز در ان طرف باشد و مگر روايت کرده كه رسول خدا گفت من فارق عليا

فارقی و من فارقی فأرق الله یعنی هر کس جدا شود از علی و پیرو او نشود از من جدا می‌گردد باشد  
 و هر کس از من جدا می‌گردد از خدا جدا می‌گردد و دیگر روایت کرده از عایشه که رسول خدا گفت الحق  
 مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و در جمیع بن الصحاح است در مناقب علی  
 ابن ابیطالب از صحیح بخاری روایت شده از رسول خدا که گفت رحم الله علیا اللهم ادر الحق  
 معه حیث دار و سمعته در کتاب فضایل نیز همین عبارت روایت کرده از عایشه بی تفاوت  
 و اخطب خوارزم روایت کرده از رسول خدا که گفت علی مع الحق و الحق مع علی ید و مر  
 معه حیث ما دار و حافظ محمد بن موسی شیرازی شیخ معتبر ایشان در تفسیرش که مستخرج است  
 از دوازده تفسیر علمای ایشان تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابی جریج و تفسیر  
 مقاتل بن سلمان و تفسیر وکیع ابن جراح و تفسیر یوسف بن موسی و تفسیر قتاده و تفسیر ابی عبیده و تفسیر  
 ابن اسلام و تفسیر علی بن حرب طائی و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد و تفسیر مقاتل ابن حیان و تفسیر ابی صالح  
 روایت کرده اند از ابن عباس که گفت مراد از اهل ذکر در این فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون  
 محمد است و عیسی بن طاهر و حسن حسین و ظاهر معنی این است که پیغمبر خدا اهل ذکر اگر شما ندانید و از  
 سفیان سوری مراد ایشان نیز روایت کرده و او از سدی که او ستاد معین ایشان است بن  
 مضمون که مذکور شد و دیگر روایت کرده در تفسیر مذکور از انس بن مالک که گفت یا وکریم نذر رسول خدا  
 مردی را بخوبی که روزه میدارد و صدقه و زکوة میدهد پس رسول خدا گفت من او را نمی‌شناسم گفتیم  
 یا رسول الله او عبادت میکند خدا را و بتسبیح و تقدیس او مشغول است و او را هیچ کاری نمی‌پسند باز  
 آنحضرت گفت من او را نمی‌شناسم آنگاه آن مرد نمودارش گفتیم یا رسول الله این است آن مرد رسول خدا چون  
 نظرش بر او افتاد ابو بکر را گفت بگیر شمشیر مرا و برو گردنش را زن بدرشتیکه اول کسی است که داخل  
 میشود در لشکر شیطان ابو بکر شمشیر را گرفته داخل مسجد شد چون او را در رکوع یافت گفت و الله که نمی‌گویم  
 او را زیرا که رسول خدا را از گشتن نماز کنندگان بینی کرده است پس برگردید و حال را باز گفت  
 رسول گفت بشن که تو مرد این کار نیستی پس گفت ای عمر تو بر خیز عمر گفت که قسم تیغ را از ابو بکر و داخل  
 شدم در مسجد و حالش که آن مرد در سجود بود پس با خود گفتم و الله که من او را نخواهم گشت زیرا که او را این

این داشته اند از من بهتر است پس برگشتم بموی رسول خدا و گفتم آنچه دیدم پس آنحضرت گفت به نشنیده  
 تو مرد این کار نیستی آنگاه گفت برخیز ای علی که حواری کشنده او اگر او را بیایی بکش که اگر او را کشتی داری  
 من هرگز اختلاف بهم نخواهم رسید پس علی گفت گرفتم سیف را و داخل شدم در مسجد پس ندیدم او را آنجا  
 برگشتم و گفتم یا رسول الله او را نیافتم پس رسول خدا با من گفت یا ابأحسن ان امة موسى  
 افترقت علی احدی و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امة عیسی  
 افترقت اثنتی و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امتی مستحق  
 علی ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار قلت یا رسول الله و ما  
 الناجية فقال للمقتد بها انت علیه و اصحابك مضمونش آنکه آنحضرت گفت درستی که امت تو  
 بقا و دو یک فرقه شدند یک فرقه از آنها اهل نجات است و دیگران اهل دوزخ اند و امت عیسی بقا و دو  
 فرقه شدند یکی از آنها ناجی و باقی در آتش اند و زود باشد که امت من بقا و دو فرقه شدند یک فرقه ناجی باشد  
 و باقی در آتش پس گفتم یا رسول الله از امت تو فرقه ناجیه کیانند آنحضرت گفت آنکس که شک باشد بنده من  
 تو و اصحاب بران باشند و حافظ مذکور روایت کرده که ابن عباس گفت و الله که گفت آنمزدار در  
 صفین الاعلی بن ابیطالب تنبیه بعد از ملاحظه احادیث مذکوره اهل هدایت را جزم حاصل میشود که خلیف  
 و وصی بلا واسطه خیر المرسلین علی بن ابیطالب است و از بنحیث آخرین ظاهر میشود خلوص عقیده ابو بکر  
 و عمر نظر بر رسول خدا و پیروی ایشان آنحضرت را که بایشان امر میکند و میگوید بکشید سر حلقه ارباب  
 ضلالت را تا آمن از اختلاف ایمن گردند و ایشان سخن آنحضرت نامشیده برای فاسد خود دست از  
 باز میدارند و من یضلل الله فما له من هاد **اصل بقیم** در ذکر اخباری که مشتمل است بر ولایت  
 و خلافت و وصی و وارث و امیر المومنین و امثال اینها بدانکه احادیث مشتمل برین امور که هر یک بعضی  
 جمعی بر امامه امیر المومنین موقوفست معتبره هر دو فرقه بشمار است و کسی از عهده دیگر همه آنها بر نمیتواند آید لیکن  
 درین مقام از کت علماء و مثنویان این انعام مذکور می سازد که قدر ششتر کش نزد صاحب انصاف متواتر  
 و متیقن گرد و بالله التوفیق **احتمال** روایت کرده باشند از انس بن مالک که گفت گفتم بسمان  
 که بر سر از رسول خدا که وصی تو گیت پس گفت سلطان یا رسول الله وصی تو گیت آنحضرت بسمان گفت

من کان وصی موسی یعنی که بود وصی موسی سلمان گفت یوسع بن زین السبل آنحضرت گفت وصی  
و وارثی یقینی دینی و بیخبر موسی علی ابن ابیطالب یعنی وصی من و وارث من که قایم  
و فتویٰ میده است علی ابن ابیطالب است بدانکه لفظ دین را محققین علمای کسبه دال ضبط کرده اند  
نه بفتح دال و گفته اند دلیل نیز بر آن دلالت میکند زیرا که بحکس را بر ذمه آنحضرت دینی و حق باقی نماند  
بود در حین رحلت آنحضرت با اتفاق پس دین بفتح دال مناسب نباشد و مگر روایت کرده اند  
امیر المومنین علی که چون نازل شد آیة و انذر عشیرتک الاقرین جمع کردنی از اقربای خود حق تعالی  
و در بعضی روایات چهل نفر پس خوردند و آشامیدند سه مرتبه بعد از آن گفت رسول الله من  
که من یضمن عتی و مینه و مولا حیدر و یکون معی فی الجنة و یکون خلفتی فی اهلی  
یعنی کسیت که مستعد شود و از من فراگیرد دین مراد چنانچه هست بامت رساند و وعده های مرا بجا آرد  
و بوده باشد با من در بهشت و خلیفه من باشد بعد از من چنین روایت کرده که پس علی در جواب گفت  
من انگاه رسول خدا فرمود است یعنی تو خواهی بود و مگر روایت کرده اند از ابن عباس که در بعضی  
علی در حیات رسول خدا میگفت والله انی لا اخوه و ولیه و ابن عمه و وارثه من اهل به  
صنی یعنی بنده قسم که منم برادر او و منم دلی او و منم برسم او و وارث او کسیت اولی و ستاد او  
تراز من باد و مگر روایت کرده اند از رسول خدا که گفت اللهم انی اقول كما قال اخي موسی  
اجعل لی وزیر من اهلی علیاً اخي اشدد به از مری و اشترک فی امره یعنی خداوند مرا  
میگوید همچنانکه گفت برادرم موسی حاصلش آنکه بجای من در خواست گفت بزود را وزیر من  
گردان و پشت مرا با او قایم کن و او را شریک من ساز در اولی تصرف بودن و بدایت خلق من  
نیز میگوید گردان علی را که از اهل من و برادر من است وزیر من و قوی پشت ساز مرا با و شریک  
گردان او را با من در کار من یعنی در بدایت و اولی تصرف بودن و مگر روایت کرده اند از ابی سعید  
خدری که چون آیة و تفوهم انهم مسئولون نازل شد رسول خدا فرمود و مسئولون عن  
ولا یه ابن ابیطالب و حاصل معنی آیة در خصوصت چنین است که باز دارید خلافت را یعنی در محضر  
برستگاری این رسیده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب و مگر روایت کرده اند از ابن عباس

در بعضی روایات از علی بن ابیطالب روایت کرده اند

که در حالت نزع میگفت اللهم انی تقرب الیک بولا علی ابن ابیطالب یعنی بار خدا یا من نزدیک  
میجویم بتو بوسیله ولایت علی ابن ابیطالب دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی که گفت رسول خدا  
در روز مضافه تعلیلت اخی و ولایتی الیک امیر المومنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است آنچه  
از تو میراث میریم آنحضرت فرمود ما وراثتکم بقلک یعنی آنچه میراث برده شد از این سیاق  
پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیا آنحضرت گفت کتاب الله و سنن تعظیم چون وراثت انبیاست که  
با وجود او میراث دیگری غیر سبیس هرگاه وراثت کتاب و سنت آنحضرت باشد با وجود او دیگر  
سخن او رسد دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس که گفت چون نازل شد آیه انما اتیت  
و کل قوم هاد رسول فرمود انا المذکور علی الهاد و کتبنا علی هدایتی المهدی و من یعنی منم  
ترسانده و علی است راه نمایند و بتو ای علی هدایت مییابند طالبان هدایت و معنی ظاهر آیه اینست  
که جز این نیست که تو ترساننده و هدایت را از عذاب الهی و از برای هر گروه راه نمایند الیت و  
این معنای در کتاب مناقب روایت کرده از عبد الله بن بریده که گفت رسول خدا کمال  
نبی و خبی و وراثت و ان وصیتی و وراثتی علی ابن ابیطالب دیگر روایت کرده در کتاب  
مناقب از سلمان که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت کت آن او علی نوزاد این یک الله عز وجل  
یسیم الله ذالک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم بأربعة عشر ألف عام فلما خلق  
الله تعالی آدم علیه السلام و مرک ذالک النور فی صلبه فلم ینزل فی شیء واحد حتی  
افتقانی صلب عبد المطلب ان فی النبوۃ و فی علی الخلفه یعنی من و علی نوزی بودیم نزد خدا  
بر سرش کرد ان نور خدا را تسبیح و تقدیس و منزله میداشت خدا را از انغایض منی از آنکه  
مخلوق شود آدم چهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را اینست این  
نور را در صلب او و همیشه بود ان نور در یک چیز تا اینکه جدا شدند در صلب عبد المطلب پس  
من متحقق شدم بتو و در علی خلافت دیگر روایت کرده با سند از علی ابن ابیطالب که رسول خدا  
گفت یتیموا بالحق نانه محمد شهد لله بالوحدانیه ولی بالنبوۃ و لعلی بالوصیه و لانا  
بالامامه و لشعبه تا مجتبه حاصلش آنکه اکثر از عقیق بدست آیند در شجره عقیق

اول سگی است که گواهی داده از برای خدا بوجدانست و از برای من بیخود و از برای علی بن  
و از برای فرزند علی امامت و از برای شیعیان و بحجت و مکرر روایت کرده از ابی ابی الصباح  
که رسول خدا ص فرمود مرا گفت ما فاطمة ان الله اطلع الی الاَرْض اطلحة فاختار  
منها ابانک فبعثه نبیا ثم اطلع الیهما فانیة فاختار منها بعلات فادحی الی فاکتار  
و اتخذته وصیا فممنونش انکه ایفاطه در سیکو خداست عاے نظر کرد بر زمین نظر کردنی و اختیار  
کرد از اهل زمین پدر ترا پس فرستاد و اورا به نوبت بعد از ان نظر کرد بر زمین بار دیگر و اختیار کرد  
از اهل زمین شوهر ترا پس فرجی بمن فرستاد پس من ترا بنی با دادم و اورا وصی خود کردم  
و مکرر روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت رسول خدا ص ان الله عز وجل اتزل قطعه  
من نوره فاسکنها فی صلب آدم فسا فتاحتی قسمها لجزین فجعل جزء فی صلب عبد  
و جزء فی صلب اسطالک فاحز جینی نبیا و احز ج علیا و صیایفی بر سیکو خداست عاے  
فرستاد قطعه از نور و ساکن گردانید از در صلب آدم پس منتقل می ساخت ان نور را از  
صلبی بصلبی تا اینکه شست گردان نور را بد و خبر و گردانید یک جز را در صلب محمد ص و یک جز را  
در صلب ابوطالب پس برون آورد مرا بی و برون آورد علی را وصی و مکرر روایت کرده  
از ابی ذر غفاری که رسول خدا ص می گفت من ناصب علیا لکن الله یحبکم فیه قهوقا فی وقته حاکم  
الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافر یعنی هر کس که شک کند با علی در امر خلاف بعد  
از من پس او کافر است و تحقیق که جنگ کرده با خدا و رسول او و هر که شک کند در حق علی پس او  
کافر است و مکرر روایت کرده از ابن عباس که گفت رسول خدا ص یا علی انک سید السالمین  
و امام المتقین و قاعد الف المجلین و یسوی المومنین یعنی ای علی در سیکو تو بهترین و مطهر  
مسلمانان و پیشوای متقیان و پیر نیزگاران و پیشرو آنانیکه بخیر سعادت و ایمان ممتازند  
از اقرا ن خود مثل امتیاز اسپان پیشانی و چهار قوایم سفید از اسپان دیگر و سر کرده و امر  
و مکرر روایت کرده از عدی بن ثابت که گفت رسول خدا ص صلعم مسجد آمد و گفت ان الله حاکم  
الی نبیه موسی ان انبی فی مسجد اطاهر الا لیسکنه الا انت و هو و انسا

هو دن وان الله اوحى الى ان ابني مسجد اطاهر الا ليسكنه الا انا و علي بن  
ابطالب خليفتي وفاطمة و ابناء علي يعني بدرستى كه خدايتاى وى كرد يه پيغم خود  
كه از براى من مسجدى پاى بنا كن كه در ان مسجد چهل ساكن نشود الا تو و مارون و پسران مارون  
و بدرستى كه خدايتاى و حى كه بمن كه مسجدى پاى بنا كنم كه در ان مسجد كسى ساكن نشود الا من  
و علي بن ابطالب كه خليفه من و فاطمه و پسران علي و مگر روايت كرده باشنا و از ابن مسعود كه  
گفت رسول خدا منتهى الدعوة الى و الى علي لم يسجد احدنا قط الا الضم حاصل كنه رسيد  
بنوت بمن و امامت بعلي برگزيده كرده است چنانكه از باب را و مگر ديگر روايت كرده از ابن  
عباس كه گفت من نشسته بودم با فاطمه از قرينش نزد رسول الله كه ناگاه ستاره فرو آمد پس  
رسول خدا من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي يعني هر كس كه اين نشانه  
در منزل او فرو آيد پس اوست وصي من بعد از من انگاه برخاسته جمعي از بني هاشم و نگاه كردند  
وديدند كه در منزل علي افتاد پس گفتند تو در دوستي علي گمراه شده چي اين منصب در خود  
نبود پس فرستاد خدايتالي و النجوم اذا هو ما ضل صاحبكم و ما غوى و ما ينطق  
عن الهوى ان هو الا وحي يوحى و حاصل معني اين بطريقه اهل تفسير انكه قسم بتبارك چون طلوع  
كند يا غروب نمايد كه گمراه نشدم صحبت شماي قرين و خطا نكرد در آنچه بشما گفتم و او سخن  
نميكند از روي خواستن نفس و نيت آنچه ميگويد مگر و حى كه ميرسد از جانب خدا و مگر روايت  
كرده از انس كه فرو آمد كوكبي در عهد رسول پس رسول خدا من انقض في داره  
فهو الخليفة من بعدي و چون نگاه كردند وديدند كه فرو آمد در منزل علي پس فرستاد خدايتالي  
و النجوم اذا هو ما ضل صاحبكم و ما غوى و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى  
و مگر تعجبى روايت كرده از سوره شعر در تفسير آيه و انذر عبيك الا و بنى كه چون نازل شد  
ابن ايه جمع كرد رسول بني عبد المطلب و علي را گفت تا كه سقذ بى آورده از گونست  
او طعاني بر ايشان اماده كرد و بايشان خوراند و بعد از ان قدحى شير طلبد و جرعه از ان  
انسانيد بان جماعت گفت اشربوا اسم الله ليس يخر و ذنا سير شدند و روز ديگر نيز خيبر كرد

عبدالرحمن و مودعی اولاد عبدالطلب بن و ستاده شده ام از جانب خدا و ترسانده ام شما را از عذاب و بنارت دهنده ام آنچه نیامده است با و دیگر کسی آمده ام بموی شما بنارت دهنده بنارت و آخرت و بعد از تکلیف ایشان با سلام و اطاعت فرمود من یواخینی و یوآنذنی و یکنون لی و وصیتی بعدک و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی منی کنت که با هم را در و هم نبشت شود و بوده باشد ولی من دوصی من عبدالرحمن و خلیفه من باشد و را اهل من و قاضی دینی من باشد پس قوم ساکت شدند انگاه اعاده کرد اینکلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوم ساکت شدند و علی میگفت منم یا رسول الله و انحضرت میگفت انت پس برخاسته قوم و در آن حالت با بطلان گفت پسرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد و مکرر روایت کرده از ابو ذر غفاری در تفسیر این آیه انما اولکم الله که رسول خدا گفت اللهم ان موسی سألک و قال رب اشرح لی صدری و لیس لی امری و احلل عقدی من لسانی یفقهو قولي و اجعل لی و ذریا من اهلی هرون اخي اشد دله اذری و اشترکه فی امری فانزلت علیه قیانا ناطقا مستند عت باخیک و یجعل لکما سلطانا اللهم و انما محمد بنیک و صفیک اللهم فاشهر فی صدری و لیس فی امری و اجعل لی و ذریا من اهلی علیا اشد دله ذریه من یعنی بار خدا یا بدرستی که موسی بن عمران پیغمبر از تو مسلت نمود و دعا کرد و گفت خدا یا کنشاده کنان سینه مرا و اسان کن کار مرا و از ایل کن عقد را از زبان من تا بیا بند قول مرا و بگردان از را من وزیر را اهل من که او مار و ن است برادر من و شریک کن او را در کار من پس فرستاد برادر قرآن ناطق که نزد او باشد که قوی سازیم بار و ذریه را برادر تو و بگردانیم از برای شما و کس سلفت را و مسکن محمد پیغمبر تو و صفی تو خدا یا پس کنشاده گردان سینه مرا و اسان گردان بر من کار مرا و بگردان از برای من وزیر را اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز با و نبشت و مکرر روایت کرده از ابن عباس در تفسیر این آیه انما انت منذر و نکل قوم هاد که گفت گذارنت رسول خدا دست بر سینه خود و گفت انما المذنر و اشاره کرد و بکتف علی و گفت انت الهاد یا علی ملک یهدک المهد و ن یهدک و مکرر روایت کرده باشند از امیر المومنین



گفت المنذر البني والهادي رجل من بني هاشم و بعد از این روایت ثعلبی ذکر کرده که از  
 از رجل بنی هاشم خودش را خواسته و امام خضر را بنی امام اهل سنت در تفسیر خودش نیز روایت کرده  
 از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی بی تفاوت و ابو العباس مشهور با این مقدمه رساله تصنیف کرده  
 درین آیه و بطریق مقدمه روایت کرده که این آیه نازل شد در شان علی و حاکم و حماد و ابی  
 روایت کرده پس از ابی هریره که حضرت رسول گفت لما کسبت لی لیلته المغفر لکم فاجتمع علی  
 الانبیاء فی السماء فاحی الله تعالی الی سلسله یا محمد بما فی الغفر فالت قالوا اغفرنا  
 علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرب بنو تک و الولاية لعلی بن ابیطالب  
 حاصل آنکه چون مراد شب معراج بر دند باسمان جمع شدند نزد من اینها پس حضرت حق سبحانه و تعالی  
 وحی فرستاد که از اینها پیرس که بچه چیز معجوت شد من از ایشان پرسیدم اینها گفته معجوت  
 شدیم بر گواهی دادن بر اینکه غیث معبود مستحق عبادت مگر آمد و بر اقرار کردن به نبوت تو  
 و ولایت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا لم یالفر  
 اسکبک و تقو یعنی بریز در ابروی از برای من آب و ضورا انس گفته رحیم آباد در ابروی پس  
 وضو ساخت رسول خدا و در رکعت نماز گذارد آنگاه گفت یا انس اقل من یدخل علیک  
 من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و عیوب المومنین و خاتم الاولین  
 و قاید الحق الخجلین یعنی اول کسی که وارد میشود بر تو درین نماز اوست امام متقیان و سید  
 سلطان مسلمانان و سرگروه سمنان و پیروی آنانیک ممتاز اند بر سعادت و ایمان از اقران  
 خود و اوست خاتم اوصیا یعنی بچا که بعد از من پیغمبر و دیگر نخواهد بود و بعد از و نیز وصی  
 پیغمبر که نخواهد بود و گفت انس که من گفتم خدا یا بگردان این کس را مردی از انصار و یمنان داشت  
 خواهمش خود را آنگاه آمد علی پس رخاست حضرت رسول و متوجه شد تسبیح او و او را در رکعت  
 بعد از آن عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت علی یا  
 رسول الله تحب حق الله امر از تو می بینم که با من میکنی برگزیده باشم نکرده بودی پس آنحضرت فرمود  
 و ما یمنعنی و انت تو دبی عینی و تشعهم صوتی و تبین لهم ما اختلافوا فیة من بعدی

یعنی چه باز میدارد و مراد ازین قسم لطف با تو و حال آنکه تو میرسانی ازین باب است من احکام دین  
مرا و تو می شنوای بابت سخن مرا و تو باین خواهی کرد از برای است من آنچه در آن اختلاف کند  
بعد از من و دیگر روایت کرده باشند از ابی رده اسلمی و او از رسول خدا که گفت ان الله عهد  
الی فی علی عهد افقلت یا رب بنیة لی فقال اسمع ثقلت سمعت فقال ان علیا رایت  
الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة الی الی الزمتها للثقلین من  
احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی و در بعضی نسخ بجای این فقره و من اطاعه اطاعنی  
واقع شده یعنی بدرستی که خدا میباید با من بهدی فرمود و باره علی بن ابیطالب من گفتم یا رب  
از ابیان کن فرمود که بشنو من گفتم استماع نموده پس فرمود بدرستی که علی علم هدایت است و امام  
دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و دوست ظلم که بر ستیان و اوب و لازم کرده ام هر که  
او را دوست داشت مرا دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و  
هر که اطاعت او کرد مرا اطاعت کرد و دیگر روایت کرده باشند از انس بن مالک که گفت رسول خدا  
ان الله عهد الی فی علی عهد ان الله رایت الهدی و منار الایمان و امام اولیائی و نور  
تجمع من اطاعنی بعد از آن فرمود ان علیا امینی عدا فی القيامة و صغار ایتی بید علی  
مفاتیح من این رحمة ربی یعنی بدرستی که علی امین منست در روز قیامت و صاحب رایت منست  
و در است عین کلیدی رحمت پروردگار من و دیگر روایت کرده باشند از عبد الله بن عباس  
که گفت حضرت رسول خدا چهار رکعت نماز گذارد و بعد از آن دست را بدعا برداشت و گفت  
اللهم ان موسی بن عمران سالت و دعاک و هو نبیت فقال رب اشرح لی صدق  
و لیسر لی امری و احلل عقدی من کسائی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیر من اهلی  
هرون امنی اشد دله از ربی و اشترکه فی امری فاستجبت دعاه و انا محمد نبیت  
سالت و ادعوت و اقول رب اشرح لی صدق و لیسر لی امری و احلل عقدی  
من کسائی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیر من اهلی علی ابن ابیطالب انی اشد  
دله از ربی و اجعله خلیفتی یعنی بار خدا ایند رستگار موسی بن عمران بنمیز تو از تو شست نموده دعا

۹۰  
 کرد و گفت خدا یا کسانده گردان سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده مرا از زبان  
 من بیاید قول او گردان آری ای من وزیر من از اهل من که او را و من است برادر من شریک  
 کن او را در امر من پس سحاب گردانیدی دعای او را و نمک محمد بن یحیی را تو تو مسئلت می نمایم  
 و از تو میخواهم و میگویم ای پروردگار من کشته گردان سینه مرا و آسان کن بر من کار مرا و  
 گردان از برای من وزیر من از اهل من که او علی بن ابیطالب است برادر من و او را خلیفه  
 من گردان بقیه از آن روایت کرده از ابن عباس که گفت در اندام شنیدم که خدا کشته گفت  
 یا احمد قدایت ماسک یعنی رسید به آنچه خواستی و این روایت کن به مناقب از عبد بن عباس  
 روایت کرده که در آمد علی در خانه رسول و عایشه نزد آنحضرت بود نشست امیر المومنین  
 میان آنحضرت و عایشه آنگاه عایشه گفت یا علی خود ترا جای نشستن غیر آن من پس حضرت رسول  
 دست بر پشت عایشه زد و گفت لا تؤذینی فی اخی فانه احد المومنین و سید المسلمین  
 و قاعد الفرج الحلالین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه البجته و خیدل  
 احدایه فی النار یعنی در میان مراد در رنجاندن برادر من پس بدرستی که او سب امیر المومنین  
 و امام المتقین و قاعد الفرج الحلالین روز قیامت بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را  
 بر پشت و دوستان خود را در آتش و مگر روایت کرده با سنا و از انس بن مالک که او گفت سلمان  
 از رسول خدا پرسید که یا رسول الله بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسائل حلال و حرام از  
 توست که فرماییم و بر قول کدام یک از اصحاب اعتماد نماییم حضرت رسول جواب داد تا آنکه سلمان  
 ده مرتبه بن سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان آن خلیفه و وصی و وزیر من  
 و خدیو من آنخلفه بعد از من علی بن ابیطالب یؤدی عینی دینی و پیغمبر موعود یعنی ای سلمان  
 بدرستی که من و من و خلیفه من و برادر من و بهتر کسی که بعد از خود میگذارم علی بن ابیطالب  
 است که احکام دین را از من میرساند بامت و وعده لم یجای می آرد و مگر روایت کرده که برابر  
 عرض شد ولایت علی پس حضرت ابراهیم گفت اللهم اجعل من ذوقتی یعنی بار خدا یا گردان او را  
 از اولاد من و مگر در آیه یا ایها الذین امنوا استجبوا للرب و اذاعا کم لما یحییکم

که همیشه است که ایک نیک ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و رسول را چون بخواند رسول  
او شمار برای چیزی که روزه میگرداند شمار را وایت کرده باین مضمون که مراد از آن چیز  
ولایت علی بن ابیطالب است یعنی اجابت کنید چون بخواند شمار رسول خدا بولایت علی بن  
ابطالب و دیگر روایت کرده از زین صوحان که گفت شنیدم از خلیفه بن النعمان که رسول خدا  
میگفت علی امیر الدین و قاتل الفجعة منصور من نصره و محذور من خذله الا و ان  
الحق معه و دیگر روایت کرده در آیه و شاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم الهدى که مراد از  
هندی ولایت علی بن ابیطالب است و ظاهر معنی آیه این است که مخالفت رسول خدا کردند بعد از آنکه  
روشن شد از برای این طریق هدایت و دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله انصار  
و امام جعفر صادق که نازل شد آیه و لبس الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم قدما من عند  
ربهم در ولایت و امامت علی بن ابیطالب و معنی ظاهر آیه اینست که ثنات ده انسانی را  
که ایمان آوردند و بجای آوردند افعال خوب را که از برای ایشان قدم صدق هست نزد پروردگار  
این و دیگر روایت کرده از بریده که گفت امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان  
نسلم على علي بن ابي طالب الموصين حاصل معنی آنکه رسول خدا ما را امر کرد که سلام کنیم بر علی بن ابي  
طالب و السلام عليك يا امير المؤمنين و دیگر روایت کرده از انس بن مالك که گفت رسول خدا صلوات  
ان خلیک و وزیري و خلیفتي و خیار من اترك بعدی یقضي دینی و پنج موعده  
علی بن ابیطالب یعنی برستی که دوست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسی که میگذارم بعد از خود  
که حکم میکند در دین من و بجای آرد و عده مرا علی بن ابیطالب است و دیگر روایت کرده با سند از  
مقبور بن عامر بنی که او گفت من رسول خدا را گفتم که بعضی از مردم میگویند بهترین این است بعد از خود  
ابوبکر است و بعضی میگویند عمر است پس کسیت بهترین است که اگر ترا حادثه در پیش آید یا در استابت  
کنم و با او اتذنا غیر رسول خدا فرمود اتبعوا من اختاره الله تعالى بالا مائة من بعدی  
و من اشتق له اسماء من اسمائه و من زوجة ابنة من عده و من وكل مائة  
تقاتلون مع عده و من هو خلیف امتی یعنی متابعت کنید آنکه را که خدا متابعتی اختیار کرده

اور با ماست بعد از من و آنکس که خداستایست اشتقاق کرده از برای او اسمی از اسماء خود و آن  
کسی را که خداستایست دختر مرزبان بنی با و داده از نزد خود و آنکسی را که سوگند کرده خدا نیکی با و نکند  
را که قتال کند با دشمنان او و آنکسی که بهترین این امت است عقیده بن عامر گفت بن گفتم گشت که بن  
صفات موصوفست ای رسول خدا فرمود علی بن اسباط **یا خیر خواهر من** روایت کرده از فرزند  
بن مسعود که گفت رسول خدا **أَنَا مَلِكٌ فَقَالَ يَا خَيْرُ نَسْلِ مَنْ أَرَسَلْنَا مَنْ قَبْلَكَ مِنْ مَلَائِكَةِ عَلِيٍّ**  
**بَعَثْنَا قَالِ حَلِيٌّ وَلَا نِيكَ وَلَا لَيْةٌ عَلِيٌّ** ابن اسباط یعنی آدم سبوی بن مکی پس گفت یا محمد سوال  
کن از آنکس که فرست دیم پیش از تو از رسل که بجهت مبعوث شده اند انگاه ملک گفت برو لایه تو و ولایت  
علی بن ابی طالب و مگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت رسول خدا **لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى**  
**وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ أَدَمُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَأَوْحَى إِلَيْهِ اللَّهُ تَعَالَى حَمْدِي عَبْدُكَ وَعَمْرِي**  
**وَجَدَ لِي لَوْلَا عَبْدُكَ أَنْ أَرِيدَ أَنْ أَخْلُقَ هُمَا فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا خَلَقْتَ قَالِ اللَّهُ فَيَكُونُ**  
**مَعِيَ قَالِ نَعَمْ يَا أَدَمُ** ارفع راسك و انظر فرفع راسه فاذ امك قوب على العرش لا اله الا  
الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکى حقته لعن  
و خاب حاصل منی که چون خلق کرد و خداستایست آدم را و دمید در روح او را عطسه زد آدم و گفت  
الحمد لله پس وحی فرستاد خداستایست بحضرت آدم که حمد کرد در آینده من بفرشت جلال خود مسم که اگر  
بنو ندان دوبنده که من میخوام ایچا دشمن کنم در در دنیا خلق نمیکند م تر ایس گفت آدم خدا ندا  
امید و رم که این دوبنده تو از نسل من باشند خطاب آمد که آری ای آدم سربالکن و بین آدم سپهر  
بالا کرد و دید که نوشته شده بود بر عرش **لا اله الا الله محمد بنی الرحمة و علی مقیم الحجة** تا  
یعنی علی بر پا دارند حجة خداست هر که بشناسد حق علی را پس پاکست و طیب و هر که انکار کند حق علی  
را ملعون است و زیانکار دیگر روایت کرده از امام حسین علیه السلام و او از پدرش که گفت رسول خدا فرمود  
نزل جبرئیل صبیحة یوم فوجا مستبشرا فقلت حبیبی جبرئیل مالی اراک فوجا مستبشرا  
فقال یا محمد و کیف لا اکون فوجا و قد قوت علی بما اکرم الله اخاک و وصیک  
و امام امتک علی بن اسباط و بم اکرم اخي و امام امتی قال باهی الله سبحانه تعالی

عباد قد البارحة ملئكة وحلة عرشه وقال ملئكتي انظروا الى حجبتي في ارضي  
 بعد بني محمد كيف قد عرف خداه في القباب تواضعا لعظمتي استشهد كنهاته امام  
 خلقي ومولى بريتي يعني نازل شد جبرئيل در صباح روزي فرحناك خوش حال پس گفتم اي محبوب  
 من جبرئيل چيست ترا كه بسيارت خوشحال مي بنم گفت يا محمد چون خوشحال باشم و حالانكه روشن شد  
 چشم من با نچه قطا كه در خدای تعالی به برادر تو و وصی تو و پیشوای امت تو علی بن ابیطالب پس گفتم  
 بچه چيز اكر اكرام كرد برادر مرا و امام امت مرا گفت مبارك كرد خدای تعالی بعبادت شب گذشته او  
 ملائكه را و عالمان عرش را و گفت اي فرشتههای من نظر كنيد بخت من در زمین بعد از پیغمبر من محمد  
 كه چگونه برخاک مالیده است روی خود را بواسطه تواضع از برای بزرگی و عظمت من شاید میازم  
 شمار اكر اوست امام و صاحب اختیار مخلوقات من **و دیگر** روایت کرده از رسول خدا كه گفت یا  
 علی انت سید المسلمين و امام المتقين و قاید الغر المحجلين **و دیگر** روایت کرده بنابر  
 از علی بن ابیطالب كه گفت رسول خدا فرمود لما اسري الى السماء ثم من السماء الى سدة مكة  
 المنتهى و قفت بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك و سعديك يا  
 ربي قال قد بلوت خلقي فايهم رايت اطوع لك قال يا ربي عليا قال صدقت يا  
 محمد فويل اتخذت لنفسك خليفة يودي عنك و تعلم عبادي من كتابي  
 ما لا يعلمون قال قلت اخذ لي فان خلت خيوتي قال قد اخذت لك عليا فان اتخذ  
 لنفسك خليفة و وصيا و نجلته علي و حلبي امير المؤمنين حقالم ينلها احد  
 قبله و ليست لاحد بعده يا محمد علي زاية الهدى و امام من اطاعني و نور اوليا  
 و هي الكلمة التي الرزمتها للمتقين من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد  
 ابغضني حاصل معني آنكه چون شب معراج مرا باسمان بردند و بعد از اسماں ببردن المنتهى  
 ايندام نزد رب خود خطاب كرد كه يا محمد كفتم لبيك و سعديك اي پروردگار من گفت تحقيق كن  
 از سودي مخلوقات مرا پس کدام يك را از مخلوقات من فرمان برادر ترا فتم نسبت بخود گفتم اي  
 پروردگار من علي را گفت مراست گفتم آيا گرفته تو از برای خود خليفه كه برساند از تو احكام دين تو بامت

و معلوم شد به بیان مراد از کتابها آنچه میباید اندک گفتن و اختیار کردن از برای من پس بدینکه برگزیده من است آنگاه خطاب آمد که تحقیق من برگزیده من از برای تو علی بن ابی طالب برگزیده من است و خلیفه و وصی و عا که دم با و علم و علم خود را و دوست امیر المومنین که تحقیق نزسیده است با من مرتبه از خلافت احدی پس از او و نخواهد بود کسی را بعد از او ای محمد علی علم هدایت است و مقتدا آن گساخت که اطاعت من کنند و روشنی بخش دستان من است و او انکه که لازم ساختن من او را بر مقتیان هر که دوست دارد او را تحقیق دوست داشته مراد هر که دشمن داشته است او را تحقیق دشمن داشته فرمود و در آخرین حدیث روایت کرده که خدا تعالی خطاب کرد بر رسول خود و فرمود و لا اهل علی یعنی نهی و لا اولیای علی و لا اولیای علی یعنی اگر علی بنی بود ششانه نمیشدند که من و نه دستان من و نه دستان پیغمبر من و دیگر روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزی میرفتم در راههای مدینه پس گذشتم به بخشی از خانههای مدینه پس او را در بخشی به بخشی که اینست بنی مصطفی و علی مرتضی بعد از آن گذشتم از اینجا پس او را در بخشی نشانید که این است موی و برادرش فاروق بعد از آن گذشتم از آن پس او را در رابع سخا پس که اینست محمد سید المرسلین و این است علی سید الوصیین پس تمیم و حضرت پیغمبر گفت یا علی انما نسبح بحمد الملائكة صیانا لا اله الا الله صام بفضلک یعنی ای علی نام نهاده شده نخل مدینه بصیانی از برای آنکه نخل با و از بلند گوی داده است بفضل من و تو و دیگر روایت کرده ابن عباس که گفت رسول خدا ص بود در خانه خود که امیر المومنین علی بصباح بخیر انحضرت آمد و انحضرت دوست میداشت که کسی سقت نمده بر علی در آمدن پیش انحضرت و داخل شد در خانه پس دید که انحضرت بعضی خانه است و در سبزه در کنار ابن ابیطالب است پس گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا ص پس وحیه گفت بخیر ای برادر رسول الله پس علی گفت خیر و ما و ترا خدا تعالی از جانب اهل بیت پس وحیه گفت بخیر است که من دوست میدارم ترا ای علی و بدینکه که تراست پیش من در حاضرم ان در چهار ابر تو تو امیر مومنانی دیشوای انانی که متاثر اند بنور ایمان و سعادت از اقران خود و تو سید و مطلع اولاد آدمی روز قیامت سوای من و مرسلین و امیر مومنین تو خدای خود را و در قیامت روانی می شود

بنا نهادن در حقیقت

منسبط خاطر و وسیع بویا پیر خدام و لشکر پیغمبر در حالتی که شده اند بماند پس به تحقیق رستگاران  
 انسانی که دوستی تو دارند و زیانکار اند اینک ترا و اگر داشته اند پس باید که بدوستی تو دوست  
 دارند ترا و دشمنان ترا شفاعت تو هرگز نخواهد رسید نزد من یا ای صفوة اندر گرفت  
 و چه سر مبارک رسول خدا را و گرفت در کنار منی <sup>بگفت</sup> ما هی اللهجة یعنی چه چیز بود آن سخن  
 امته پس علی گفت آنچه گذشته بود پس گفت آنحضرت یا علی لم یکن حجة و لکن کان جبیل  
 سمک باسم سماء الله فهو الذي التقى محبتک فی صدق و الکافی فی یعنی ای علی چه بود دیگر  
 بود جبیل که خواند ترا بنا یک خوانده است ترا خدا بان نام پس خدا ان خدا نیست که انداخته است محبت  
 ترا در سینه نامی سومان و انداخته است ترس ترا در سینه نامی کافران و مکر و ایت کرده از  
 ام سلمه که گفت در روز که نوبت من بود که با حضرت رسول ایستم دیدم آنحضرت را که انداخته بود  
 انگشتان خود را در انگشتان علی در حالتیکه داده بود دست خود را بر دوش علی پس گفت  
 آنحضرت ای ام سلمه بیرون رو از خانه و خالی ساز از برای ای پس بیرون رفتم و این برد و با  
 راز میگفتند و من می شنیدم کلام را مانمی شنیدم که چه میگفتند تا اینکه با خود گفتم که روزی به حضرت رسید  
 پیش آمد و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت برگرد و بجای خود رو و بعد از آن با هم راز گفتن مشغول  
 شدیم تا قایم شد ظهر پس با خود گفتم روزم رفت و علی باز داشت آنحضرت را از من آگاه میشنیدم  
 و گفتم السلام علیکم رسول خدا گفت در میام پس رفتم بکجا خود تا اینکه گفتم با خود که وقت رزوال شد  
 اسحال بیرون رو و بمبصری پس پیش آمد و ایستادم و گفتم السلام علیکم در آیم پس بی گفت در آن  
 داخل شدم و علی گذشته بود دست خود را بر دوش من و رسول خدا و هر دو سر در گوش هم برده  
 بودند و با هم راز میگفتند چون داخل شدم و بیرون رفت علی بی با من تعلق و مهربانی کرد و بعد  
 از آن گفت یا ام سلمه لا تلومینی فان جبیل اتانی من الله تعالی ما من اوصی به علی  
 من بعدک و کنت بن جبیل و علی جبیل عن یمنی و علی عن شمالی فاصحابی جبیل  
 ان امر علیما کاین بعد الی یوم القمة فاعذرینی و لا تلومینی ان الله عز وجل اخذ  
 بی نصیایا فانا بنی هذه الامة و علی و صبی فی عترتی و اهل بیتی و امتی من بعدی



یعنی ام سلمه لامت مکن مرا زیرا که جبریل آمده بود از جانب خدا تعالی برای امریکه من وصیت کنم بان  
امر علی را و بودم من میان جبریل و علی جبریل در طرف راست من بود و علی در طرف چپ و امر  
کرد مرا جبریل که غنیمت علی را با آنچه خواسته بود از من تار و زقیمت پس معتد و در امر و لامت  
مکن بدریستیکه خدای عز و جل اختیار کرده است از هر امتی پیغمبر را و برگزیده است از برای پیغمبری  
جانشینی و من بنی این امتم و علی وصی من و جانشین من در عزت من و اهل بیت و امت من و دیگر روایت  
کرده از امام بن العابدین و او از پدرش امام حسین که رسول خدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم الشهادت  
فانها تحکمک یعنی سخن گویا شمس پس بدریستیکه او نیز سخن با تو خواهد کرد و نگاه گفت علی شمس  
السلام علیک ایها العبد المطیع لله تعالی برگفت شمس و علی السلام یا امامت المؤمنین  
و امام المومنین و قاید الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک فی الجنة و دیگر روایت کرده از جابر  
که گفت رسول خدا ان الله تعالی لما خلق السموات و الارض دعا من فاجیبه ففرض علیهم  
بنوئی و ولایة علی ابن ابیطالب فقبلنا ما هم خلق الخلق و فوفى لنا امر الله ان  
یسعد من سعدنا و الشقی من شقی بنا یعنی بدریستیکه چون خدایتعالی خلق کرد آسمانها و زمینها  
را خواند آنها را و اجابت کردند آنها دعوت حق را پس ظاهر کرده بر آنها نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب  
را پس قبول کردند آنها بعد از ان موجود ساخت طایق را و نفویض کرد بامام دین را پس سعد انکه  
است که سعادت مند شود با طاعت با و بدبخت انکسی است که بدبخت شود بدلیل سرچیدن از فرمان او  
و دیگر روایت کرده از امام حسن و او از از پدرش که گفت رسول خدا اتانی جبریل و قد  
نزلت جابیه و اذانیها مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و علی الاخر مکتوب  
لا اله الا الله علی الوصی یعنی آدم بسوی من جبریل در حالیکه و اگرده بود و بال خود را نگاه  
دیدم که در نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بدگری نوشته بود لا اله  
الا الله علی الوصی و دیگر روایت کرده از امام حسین که گفت شنیدم از خود رسول الله که میفرمود  
من احب ان یحیی میوتی و میوت میتی و یدخل الجنة التي وعدنی بئ فیقول علی ابن ابیطالب  
و ذریته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من نوره فاما من لم یخرج جوکم من باد

۱۳۲  
 الفصل العاشر یعنی هر که خواسته باشد که حیات باید مثل حیات من و بجز مثل مردن من و داخل شود  
 آنچنان بهشتی را که وعده کرده است پروردگار من پس باید که اقامت کند بعلی بن ابیطالب و اولاد  
 او که ظاهرند و میثاقان هدایت اند و چراغهای تاریکی و کفر و ضلالت اند بعد از دین پس بدینست که ایشان  
 برگزیده و برگزیده شمار از در هدایت و در ضلالت و دیگر روایت کرده از ابن بریده و او از پدرش  
 که رسول خدا گفت لکل نبی و وصی و وارث و ان علیا و وصی و وارثی و دیگر روایت کرده از سلمان  
 فارسی که رسول خدا امر کرد بعلی بن ابیطالب که یا علی تختم بالیهن تک من المقیبات یعنی جری  
 راست خاتم کن که از مقر بن خوابی شد گفت عیسی بن ابی اسحاق گفت یا رسول الله کنت معمر بن انحضرت گفت جبریل  
 و میکائیل علی گفت یا رسول الله انک کتبتم فی کتبکم انک کتبتم فی کتبکم انک کتبتم فی کتبکم انک کتبتم فی کتبکم  
 ولی بالنسبة و لك بالوصية و لذلك بالامانة و التحیل بالکفة و لشيعة و لذلك بالحق و  
 یعنی بعین سرنخ بواسطه آنکه کوه عقیق که گوی است که اقرار کرد از برای خدا بوعده است و از برای من  
 به نبوت و از برای تو بوحییت و از برای فرزندان تو بامامت و از برای دوستان تو بجنّت و از برای  
 شیعه فرزندان تو بفرز دوس و دیگر روایت کرده از نجم طبرانی باسناد از عبد الله بن عیسی بن الجهمی  
 که گفت رسول خدا بدینست که خدای عز و جل وحی فرستاد بمن در حق علی بن ابی طالب و در حق سجاد  
 انه سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغنا المجملین و دیگر روایت کرده در حدیث  
 ترویج فاطمه باسناد از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا که گفت مرا جبریل با محمد ان الله  
 عز و جل اطاع علی الاخرین الا حلة فاختارک من خلقه و انبعثک لرسالته  
 ثم اطاع الی الاخرین الا حلة فاختارک من خلقه و انبعثک لرسالته  
 حاصلش آنکه بدینست که خدای عز و جل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید تا از جمله مخلوقانش و  
 گردانید از برای رسالت بعد از ان باردوم نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از برای  
 تو اهل زمین برادر و پدر و صاحب و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا یا  
 انس اسکتی و منوعی پس برخاست انحضرت و دو رکعت نماز گذارد انگاه گفت یا انس اول  
 من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و امیر المؤمنین

وتمام الوصیین و ما یذی العز الحجلین یعنی اول سید و اردیو شود بر تو در بیجا اوست امام مقلان  
و سید و مطاع مسلمانان و سر کرده مومنان و پیشوای آنانکه ممتاز باشند بخیر سعادت و ایمان  
از اقران خود و اوست خاتم اوصیا بلا واسطه یعنی همچو آنکه بعد از من پیغمبر دیگری نخواهد بود بعد  
از و نیز وصی پیغمبر خواهد بود الش گفت من گفتم خدا یا بگردان اینکس را مردی از انصار و پیمنان  
داشتم خواهمش خود را نگاه آید علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد بسوی او و او را  
در برگرفت بعد از آن از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت  
یا رسول الله بتحقق آنچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی آنحضرت فرمود  
و ما یمنعی وانت توذی عینی دینی و تشمعهم صوتی و بین لهم ما اختلفوا فیه من بعدک  
یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم لطفت با تو و حال آنکه تو میرسانی از من احکام دین مرا و تو می شنوای  
بامت من سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف خواهند کرد بعد از  
من و مگر روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا گفت ان الله رب العلمین عهدکم  
عهداتی علی بن ابیطالب فقال ثلاث الهک و منار الايمان و امام اولیائی و نو  
جیم من اطاعنی علی بن ابیطالب امینی غداتی القیامة و صاحب رایتی فی  
القیامة و بید علی مفاتیح خزائن رحمة ربی و مگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت  
رسول خدا فرمود انانی ملک فقال یا محمد سئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما  
بعثنا قال علی و لایتک و ولایت علی بن ابیطالب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلا  
روایت کرده از امام جعفر صادق که رسول خدا گفت مر علی را و لای انی خاتم الانبیاء لکن  
شریکاً فی النبوة فانک وصی بنی و وارثه بل انت سید الاوصیا و امام الاقبیاء  
و حاصلش آنکه اگر این نبود که من خاتم انبیاء بودم بر آینه تو شریک من بودی در نبوت و اگر چه بنی  
نسبتی با وصی بنی و وارث اوئی بلکه بهتر اوصیا مقلد ای اقیانی و ابن حجر حجت روایت کرده از پیغمبر که  
ظاهر شد علی بن ابیطالب از دو رئیس گفت رسول خدا هدا سید العرب را نشانه گفت ای تو  
نی سید عرب آنحضرت گفت اناسید العلمین و هو سید العرب و مگر روایت کرده از

حاکم و او از جابر که رسول خدا گفت علی امام البراءة و قاتل الفحی منصور من نصره و یخذله  
من خذله و در کتاب سید المتعبدین روایت شده از ابو ذر غفاری که رسول خدا گفت علی بن  
و وزیر من ان الله لا یقبل الفریضة الا بحسب علی بن ابیطالب و این شهر و در کتاب  
فردوس الاخبار روایت کرده از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
انا و علی حجة الله علی عباده یعنی من و علی حجة خدایم بری و او دیگر روایت کرده از خدیجه بن  
ایمان که حضرت رسول گفت لو یعلم الناس متی سی علی بأمر المؤمنین ما انکروا فضله سی  
بذلك و آدم بین الروح و الجسد یعنی اگر می دانستند مردم که چه وقت علی نام نهادند بامر  
المؤمنین منکر نمی شدند فضل او را که مسمی شد باین اسم در وقتی که بود آدم باین روح و جسد بعد از آن  
فرمود و حین اخذ الله نفع من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشهادهم علی انفسهم قال  
الله تعالی المست برکم قالوا بلی قال الله نعم انا انکم و محمد بنیکم و علی امیرکم و قال  
الملئکة بلی یعنی در حینکه فر گرفت خدایتعالی از بنی آدم از صلب انبیا و ذریه آنها و گواه ساخت  
را بنفوسهای ایشان گفت ایانیتم من پروردگار شما گفتند آری و ملائکة نیز گفتند آری پس گفت خدایتعالی  
من پروردگار شما و تحمیل است ببنی شما و علیت امیر شما و دیگر روایت کرده در آیه و قفوا عنهم  
مسئولون از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت و قفوا عنهم مسئولون عن وکایة علی  
و و احادیث نیز گفته که روایت شده است در قول خدایتعالی و قفوا عنهم مسئولون  
که مراد این است که ایشان مسئولند از ولایت علی و اهل بیت و این حجر در صواعق محرقة نیز  
روایت کرده از دلمی و احمد بن محمد کورشد و حافظ ابو یوسف در کتابه استخراجه کرده از کتاب  
استیعاب ابن عبد البر شرح ابن بنت روایت کرده در قول خدایتعالی و اسئل من ارسلنا  
قلک من مرسلنا که در بنی که رسول خدا را معراج رویداد جمع کرد خدایتعالی او را و انبیا را در  
کتابی انگاه خطاب آمد که ساهدا محمد علی ما بعثتم یعنی بر سر ای محمد که برای چه بعثت شدید گفتند  
بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقوال بیوتک و وکایة علی بن ابی طالب  
و تفسیر خفی در تفسیر ما را که در تفسیر آیه بخوبی روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت سوال کردم از

رسول خدا که مالتی یعنی چیزی است حق آنحضرت گفت اسلام و الهام و الوایة اذا انتهت  
 الیک یعنی حق اسلام است و قرآن و ولایت و فیکه تو برسد و محمد بن یوسف کنی شافعی در کتاب کفایة  
 الطالب از ابویلی غفاری و ابوسعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا شکون  
 بعلک فتنه فاذا کان ذلك فاقصد واجعلی ابن ابطالب و الزعمی فانه اول من یرانی و اول  
 من یصلحنی یوم القيمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة یفقی بین الحق  
 و الباطل و هو یعسوب المومنین و امام المتقین یعنی زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود پس  
 در وقتیکه آن فتنه پدید آید اقامه کنید یعنی ابن ابطالب و همواره در ملازمت او باشید برستید و او را  
 کسی است که مرا خواهد دید و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد و زقیامت و دوست صدیق  
 اکبر و فاروق این است فرق میکند میان حق و باطل و او بشکوه کرده مومنان و سنوای متقنان  
**و صاحب کتاب کتاب بایر المصطفی** روایت کرده که حضرت رسول خدا علی را در عنوان طفولیت پسند  
 نمود و گفت و میگفت هذا اخي و ولی و ناصی و صفی و شری و کفی و صهر و وصی  
 و نوح کیمیتی و امینی علی وصیتی و خلیفتی و گفته مهد او را در وقت خواب می جنباید  
 و همیشه او را بر دوش میگرفت و کوهها و دریا میگردانید و **حافظ محمد بن موسی**  
 شیرازی که از معین ایشان است در تفسیر یک مستخرج است از دوا و ده تفسیر اهل سنت  
 روایت کرده در این عم میثاقون از سیدی داود از رسول خدا که گفت ان ولایة علی یقتضی  
 عنها فی قومهم یعنی برستید مردم سوال کرده خوانند شد از ولایت علی ابن ابطالب در قبر رسول  
 از آن گفته که پس باقی بنما زمرده در مشرق و مغرب و بحر و برگرانکه منکر دگر سوال میکند  
 تو و کیست بخیر تو و کیست ابرام تو **و صاحب کتاب وسیلة المتعبین** عمر بن خضرم روایت کرده  
 از ابو ذر غفاری که رسول خدا فرمود علی اخي و صهری و خلیفتی و عساکر ان الله لا  
 یقبل فریضة الا بحب علی بن ابطالب یعنی علیت برادر من و داد من و خلیفه من و بازوی  
 من برستید خدایا قبول کنی کنیز فریضه را الا بدوستی علی بن ابطالب و این الی الحدیث که از جمله  
 مشاهیر علمای معتبران است در بعد اول شرح پنج الباقی گفته که نزد ما کسی نیست در حدیث علی و حب

رسول است و نسبت داده است بعا کسی را که خلاف این اعتقاد دارد و از جمعی کثیر از صحابه  
 و حضار حدیث و صفین ذکر کرده اشعار متضمن و می بودن آنحضرت را از جمله خزیمه بن ابی  
 ذوالشهادتین و ابن ثبیل بن ورقا خزاعی و عمر و ابن ابییه و زجر بن قیس و جریر بن عبد الله  
 بجلی و عبد الله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن جحیل و سعد بن قیس  
 حدادی و زیاد بن کبید انصاری و حجر بن عدی کنذی و عثمان بن عفان انصاری و عبد الله بن  
 دؤیب اسلمی و غیره بن الحارث بن عبد المطلب و ابو الهیثم بن التیاهن و عبد الله بن عباس  
 بعد از آن گفته که اشعار متضمن این لفظ بسیار بسیار است و لیکن بعضی از آنها را که گفته شده  
 درین دو جرب یعنی جل و صفین ذکر کردم و اما غیر این اشعار پس در ستمیکه از شمار بیرون است  
 و اگر خوف ملامت نبود هر آینه ذکر میکردیم از آنها آنقدر که بر میکرد اوراق بسیاری را تا اینجا  
 بود و مضمون کلام ابن ابی الحدید و از اشعار که روایت کرده از عبد الله بن ابی سفیان یک  
 مصرعش این است **ع** و صلی المصطفی و ابن عمر و از عبد الرحمن بن جحیل است **ع** علیا  
 و صلی المصطفی و ابن عمر و از ابو الهیثم است **ع** ان الوصی امامنا و ولینا و اهل  
 خوارزم در مناقب از عبد الله بن ابی رافع روایت کرده که در مدح آنحضرت گفته شعر علی و علی  
 حبیب الجید و صلی النبی من العالمین **ع** پوشیده نیست که عاقل منصف را ازین احادیث جزم وین  
 بهم میرسد که علی ابن ابیطالب بفرموده رسول خدا امام و مقتدای خلایق است بلا واسطه و ظاهر شد  
 کذب مضیقین و سلبین ایشان که در نی مقام بسبب عدا د باطل است و اخلال علوم و فن در نزدان بالزم  
 میگویند این قسم احادیث از معتزات شیعه است و جمع دیگر از اصحاب مانع شده از یکجایم بپوشند  
 ازین همه اخبار که همه را پیشوایان ایشان در کتب خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او و صلی  
 رسول خدا بود امام بلا واسطه خود زیرا که مراد از و صلی و صلی هم است و بر هر ذی شرف ظاهر  
 است که اگر چه این نوع کلمات یحیی که قابل جواب نیست آنرا و صلی شخص غیر ازین معنی قرار دهد که  
 امور او باشد و علی پس هر گاه پنجمه خدا آنحضرت را و صلی کرده باشد باید که بعد از رسول خدا امام  
 دین و مایه است و حفظ شریعت نماید و تعلق داشته باشد به دیگر می باشد ازین احادیث مذکور متضمن است

وامثال آنها نیز مت و عمه و آل است بر آنکه امیر مومنان و امام متقنان بعد از رسول خدا با واسطه  
 انحضرت است و بر تقدیریک مراد و صحتی علم باشد نیز مدعی ثابت است نزد اهل انصاف بواسطه آنکه  
 و صبی در علم حضرت رسول خدا آواز باشد پس او عالم به احکام دین و عارف بقوانین شریعت و حفظ ملت رسول  
 باشد نه غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه ابن ابی الحدید بعد از اعتراف  
 برو صبی بودن گفته که وصی بودن فوق مرتبه خلیفه بودن است و معجزا قایل است بآنکه انحضرت  
 بعد از سه جاهل که در مکه میسرید سجد به بت که در امام و خلیفه است نعوذ بائید من الضلال  
**اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها بامامت ائمه اثنا عشر و بودن آئمه  
 سبب بقای عالم و این اصل متضمن بر دو تبصره است **تبصره اول** در ذکر روایت صحیح که  
 در ثلث آخر روایت شده با سند از جعفر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت بکون  
 بعدی اثنا عشر امیر یعنی بی باشد بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار آگاه انحضرت گفت  
 که من از آن شنیدم پس گفت پدرم که فرمود کلهم من قویش و بیک روایت کرده از ابن عیینه که  
 گفت رسول خدا لا یرث ال امر الناس ما ضیا ما و کلهم اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر مردم گذران  
 خواهد بود و نام که امیر و مقتدا بی ایشان باشند دوازده مرد آگاه و مستقیمند بیکدیگر مخفی باشد بنابر  
 سوال کردم از پدر خود که گفت رسول خدا پدرم گفت کلهم من قویش و در صحیح مسلم نیز  
 روایت شده از جابر بن سمره که گفت با پدرم بخدایت رسول خدا رفتم پس شنیدم از انحضرت که گفت  
 ان هذا الامر لا یفرض حتی یحیی فیها اثنا عشر خلیفه یعنی بر آنست که این کار منقضی نمیشود  
 تا اینکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر مذکور روایت کرده که بعد از آن مستقیم شد انحضرت بگوید  
 که نه فهمیدم پس سوال کردم از پدرم که رسول خدا چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قویش و بیک  
 روایت کرده مثل جابر از طریق بن عیینه بی تفاوت و بیک روایت کرده از طریق سماک بن حرب  
 که گفت رسول خدا لا یرث ال امر الا سلام غزیرا الی اثنا عشر خلیفه حاصلش آنکه عیبه امر  
 اسلام غزیر و قوی خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه آگاه انحضرت گفت سخنی که نفی او را را  
 پس رسید از یک شنیده بود اندک آنکه گفت که رسول الله فرمود کلهم من قویش و بیک

روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت رسول خدا ﷺ لایزال الدین فالما حتی يقوم الساعة  
وعلیهم اثنا عشر خليفة کلهم من قریش یعنی همیشه برپا خواهند ماند تا قیام ساعت یعنی روز شنبه و بر  
ایشان امیر خواهند بود و از ده خلیفه که همه از قریش باشند و دیگر روایت کرده از عامر بن سعد  
مثل همین روایت و در جمع من الصحاح است روایت شده که رسول خدا ﷺ گفت لایزال الاسلام  
عزیزا الی اثنا عشر خليفة کلهم من قریش و در صحیح ابی داود و نیز روایت شده اند  
رسول خدا ﷺ گفت لایزال الدین طالما حتی يقوم الساعة و یکون علیهم اثنا عشر  
خليفة کلهم من قریش و در جمع من الصحیحین نیز همین مضمون روایت شده از طرق متعدد  
و سدید این احادیث میسر است روایت احمد حنبل و اخطب خوارزمی که رسول خدا ﷺ فرمود انجوم امان  
لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهلینتی امان لا اهل الارض فاذا ذهب اهلها  
ذهب اهل الارض و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت شده با سند از عبد بن عمر که  
رسول خدا ﷺ گفت لایزال هذا الا مافی قریش ما بقی من الناس اشان یعنی همیشه این امر در  
قریش خواهد بود مادام که مانده باشد از مردم دو کس و در جمع من الصحیحین حمیدی نیز همین مضمون  
روایت شده در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد بن عمر و سدی که از شایسته علمای  
پنجار مذکور است و مقدم مغیرین است روایت کرده باین مضمون که چون ساره زوجه ابراهیم  
خهار که است نمود از بودن با جبرادر اسمعیل خدا تعالی وحی فرستاد بار ابراهیم علیه السلام  
که اسمعیل را با مادرش بر و فرود آر ایشان را بجایه من که در بهار و اقصی یعنی که خنجر  
برستیک من مشتخر خواهم ساخت و زیت اسمعیل او ایشان را تعقیل خواهم ساخت از ذریه او  
بزرگ غالب بر همه دنیا و ملتها باد و از ده بزرگ و خواهم گردانید ذریه او را بعد دستار پای  
آسمان و در تورات نیز قریب باین روایت مذکور است مجلسی که گویای ابراهیم با اسمعیل که  
زود باشد که مبعوث گردانم و بتجلیق بفرستم از ذریه تو باد و باد و از ده رئیس دنیا ای  
بزرگ اخطب خوارزمی روایت کرده از سیان راجعی که گفت بشنوم از رسول خدا ﷺ می گفت  
لیلة اسری الی السماء قال انا ابجلیل امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی شبی که



مرا بسمان بردند گفت بمن خدای بزرگوار که ایمان آورد و گردید پیغمبر با پنج نازل شد با و از جانب  
 پروردگار و فقط المومنون تس من گفته مومنان نیز گردیدند با پنج نازل شد قال صدقت  
 یا محمد من خلقت فی امتک قلت خیرها قال علی ابن ابیطالب قلت نعم گفت راست  
 گفتی ای محمد که خلیفه گردی و راست گفتم بهترین امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری ای پروردگار  
 من قال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلعت فیها خلقک فاحذرتک منها فاشقت لک اسمائی فلما  
 اذکری فی موضع الاذکرت معی فانما المجد وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاحذرت منها  
 علیا فاشقت له اسماء من اسمائی فانما الاعلی وهو علی گفت ای محمد من نظر کردم در زمین  
 نظر کردم فی پس اختیار کردم و برگزیدم از اهل زمین ترا و بیرون آوردم از اسماء خودم اسمی را از اسم  
 تو پس مذکور نمیشوم من در جای گویا که تو نیز مذکور میشوی با من بنم محمود و تویی محمد بعد از آن نظر کردم  
 در زمین بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از اسماء خود اسمی را از اسمی او بنم علی  
 و دوست علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من  
 ولده من نوری و عیض و لا یتکم علی اهل السموات و الارض من قبلها کان عندکم من  
 المومنین و من جمدها کان عندی من الکافی من ای محمد برستیدم ترا و علی را و فاطمه را  
 و حسن و حسین را و امامانی را که پس از او می آیدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر  
 اهل اسما من زمین هر کس قبول کرد و گردید بر ولایت شما خواهد بود و نزد من از مومنین و بر نفس خوار  
 کرد از خواهد بود و نزد من از کافران یا محمد توان عبد امن عیبیک عبدی حتی یقطع او  
 یصیر کالش البال ثم انی جاهد ابوالانکم ما عفت له حتی یقتلوه بکرتکم ای محمد  
 اگر بنده از بندگان من بپسند کند مرا تا آنکه در عبادت من روخن از بدن مفارقت کند یا بگوید  
 از عبادت ریاضت مثل پوست خنک در هم کشیده شده آنگاه نبوی من آید در حالتی که است  
 ولایت شما را نخواهم آمرزید تا آنکه بگوید ولایت شما یا محمد بحب ان ترا هم قلت نعم یا رب فقال  
 التقت عن یمین العرش فالتقت فاذا بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین  
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی ابن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی

بن محمد و الحسن ابن محمد و المهدي في شخص واحد مع لونه قیام یصلون و هو فی  
 وسطهم کانه کوب دس یعنی ای محمد و دست میداری که بینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار  
 من پس گفت متوجه شو و بین جایت راست عرش را چون متوجه شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و  
 حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی  
 و علی ابن محمد و حسن بن علی و مهدی در نوری مثل آب نیک افتاده اند و نماز میکنند و مهدی در میان  
 ایشان مثل کوکب نورخنده فقال یا محمد هو علاء الحجج و هو الثامن عشر و غریبا و جدا  
 انه السجدة الواجبة لا ولیائی و المنتقم احدائی برگفت ای محمد ایشانند جبهائی من  
 مهدیست از میان اهل بیت تو باریافت کننده آفرینا و جفا که نسبت با اهل بیت تو بظهور آوردند بغت  
 و طحال خود قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام کننده از دشمنان من  
**و عا و الدین** شغرده خفی نیز بهین معنون روایت کرده است و مگر اخطب روایت  
 کرده از امیر المومنین علی بن ابرطاب که رسول خدا گفت انا و اردکم و انت یا علی الساقی و الحسن  
 الراید و الحسین الاکثر و علی بن الحسین الفارط و محمد بن علی الناسی  
 و جعفر ابن محمد السایق و موسی ابن جعفر محصی للحسین و المنبضین و قاهر  
 المناقضین و علی بن موسی مزین المومنین و محمد ابن علی منزل اهل  
 الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتم و مروجهم الی العین  
 و الحسن ابن علی سراج اهل الجنة لیستضیون به و الهادی شیعهم یوم القيمة  
 حیث لا یأذن الله الا لمن یشاء و یرضی یعنی من و ارد شما را بر سر حوض کوثر و توب  
 ای علی ساقی و حسن نش و بنده حوض و جایگاه تیش مجانب و شیعیان و حسین امر کننده و فرمانبردار  
 و علی بن محمد پیرزن آئیده بر سر حوض برای تهیه اسباب و محمد بن علی خبر کننده و جعفر بن محمد منبر  
 رو و موسی ابن جعفر شمار کننده و دوستان و دشمنان و برادران و منافقان و علی بن موسی  
 زینت و بنده مومنان و محمد بن علی جای دهنده اهل جنت بر کس را و مرتبه خود و علی بن محمد خطبه  
 گیرنده شیعیان و مروج کشته حورالعین از برای ایشان و حسن بن علی چراغ اهل جنت است که نور

آذروشی خواهند جست وادی شفیع شیعیان است در روز قیامت در جای که رحمت میبرد  
 خدا تعالی از برای شفاعت هر کس را که بخواهد و راضی باشد و دیگر روایت کرده از سلمان که گفت  
 شنیدم برتی در هنگامی که امام حسین بن علی بر آن مبارک آن حضرت بود و آنحضرت نمی بوسید  
 و چشم و دلب او را میگفت انت سید ابن سید ابوالسادة انت انت امام ابن امام  
 ابوالاحمة انت انت حجة ابن حجة ابوجح لستة من صلبك تا سعم قائمهم  
 یعنی تو سرگروه و بزرگ سپهر سرگروه و بزرگی و پدر بزرگان و پنهانی و تویی توئی که امام ابن  
 امامی و پدر امامانی تویی تویی حجة ابن حجة تو پدر نه حجة و امامی و پنجم ایشان است و **قریب** این امام  
 است حدیثی که قبل ازین از صاحب کشف مذکور شد که رسول خدا فرمود فاطمة متحجة قلبی  
 و ابناها عترة فوادی و بعلمها فخر بصفا و الائمة من ولده امناء ربي و جعل محمداً  
 بینه و بین خلقه من اعظم بهم نخی و من تخلف عنهم هوی **فاین** بر آنکه  
 علامی اهل بیت رحیم الله در کتب خود بطریق تواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری  
 و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله  
 ابی سعید خدری و ابویوب انصاری و حذیفه بن اسید غفاری و غیر اینها روایت کرده اند  
 از هر یک از ائمه اثنا عشر که با اتفاق با یک اند از آلائش کذب و سایر معاصی نیز روایت کرده اند  
 با سائید میجه متواتره و همه آن روایات مشتمل است بر یک رسول خدا فرمود که ائمه هدی علی بن  
 ابيطالب و امام حسن و امام حسین و نه دیگر از نسل امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور  
 شد اسمائی ایشان در روایات اخطب و پنجم آن امامان که از اولاد امام حسین اند مهدی  
 است و در هر یک از روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است لیکن چون در تالیف  
 مختصر غرض اثبات حق است از روایات اهل خلاف لهذا اشاره نگذاشته و **دوم**  
 بدان اسعدک الله که هر س از روی رستی فکر و تامل کند یقین میداند که احادیث مذکور  
 منطبق نیست مگر بر طریقه اهل حق و فرقه ناجیه که تابعان اهل رسالت و شیعیان ائمه اثنا عشرند و نه  
 فرقه دیگر راست نمی آید زیرا که امامانیکه پیغمبر خدا جبر داده باشد که تا قیامت دین بان بر پا خواهد بود و

مصنف جمیع کلمات علمی و عملی و مودیت من عند الله باشند و اینچنین بزرگان نیستند مگر معصومین و  
 کمال اهل بیت که بر فضایل و تمکلات و خارق عادات و اخبار بیخبات الشان شهادت داده اند  
 و علمای مخالفین اقرار بصلیة ائمه علیهم السلام دارند و معونه از راه صواب و راقده اند و از نهایت خیر  
 و بهت جمعی میگویند این دوازده خلیفه که رسول خدا خبر داده است خلفای اربعه اند و بهت خلیفه  
 دیگر بعد از آنها که از انجمله کبیر معاویه است که در عصر خود ام القیاد امت بود و جمیع قبایح القیاد  
 داشت و اهل بیت را که خدا تعالی دوستی ایشان را اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان قرار داده و بر همه کس  
 صلوة بر ایشان را واجب گردانیده و بر آنها بفرموده آن نابکار بی آرم و دلداد برینابر در حضور  
 خاص عام سب میکردند چنانچه ظاهر است بر صاحب خبرت و بعد ازین نیز از روایات بنو ابی  
 ایشان دانسته خواهند شد و دیگری زید سمرگانی دین ملعون ازلی و ابد و شش دیگر را عینی که بعد از  
 زید قتاده حکومت در گردن داشتند و همیشه در عین مستی و خجالت در مسجد شمشازی میکردند و در  
 ترویج خون ناحق ریختن و زنا و اعلام و قمار و سایر فحوق کوشش می نمودند گاهی مصحف را فشانند  
 نیز می ساختند و زمانی چون حجاج کاقر نامی را بر مسلمانان می گماشتند چه فتنه که ازین ظالمین  
 ستم پیشه بطور نیاید در واقع اگر ظلمت گری چنینم و دل کسی را تیره نکرده باشد با وجود این همه  
 و اخبار مذمبی را اختیار می توان کرد که موجب اعتراف با امت این قسم کذاب و بر سرشت باشند خود  
 با مدین ترغاث الشیطان و جمعی دیگر میگویند ان دوازده امیر ابو بکر است و عمر و عثمان و علی  
 و حسن بن علی و عبداللہ بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج دیگر از خلفای بنی عباس و مخفی نیست که  
 عبداللہ بن زبیر در افعال ناشایسته و صفات ذمیه هیچ بای کم از زبیر و معاویه نداشت و نسبت  
 بحضرت امیر المومنین و اولاد کرام آنحضرت نهایت عداوت می ورزید چنانکه ظاهر است بر مقتضای  
 سیر و خست و حدیث خود الظہر من الشمس است **ابن ابی الحدید** در شرح بیح البلاغہ چنین  
 گفته که عبداللہ بن زبیر دشمن بود با مرتضی علی و همیشه نامزد سبکفت با آنحضرت و بعد از ان گفته که  
 روایت کرده عمر بن سبیه و ابن کبیر و واقدی و غیر ایشان از روایان اخبار که در امامی که بعد  
 بن زبیر مدعی خلافت بود جعلی جمع از خط و خارج جماعت صلوة بر پیغمبر نفرستاد و میگفت بر من اقرار باین

او صلوات بر او میفرستیم و بعد از این گفته بر وایت محمد ابن حبيب و ابو عبیده عبد الله بن مسعود  
 بر سبیل تحفه که پیغمبر را اهل بیت بدی هست بر نعم اینها صلوات بر او میفرستیم انصاف باید داد که  
 خود و رباب اهل بیت خود فضایل شمار و وایت کرده اند و اعتراف کرده اند که دشمن آل پیغمبر  
 ملعون است و در جمیع کتب صحاح ایشان از رسول خدا و میت که دشمن علی منافق است و  
 سب علی سب منعت و از ار علی از ار منعت و از ار من از ار خدا است و از ار خدا کفر است و خود  
 بهمه اینها مقرر و معترف اند و معجزه امامت اینچنین که از ان منافق قایل می شوند و واقف با خبر  
 و اطوار سلف مستور نیست که هیچک از خلفای بنی عباس را انجای صلاح نبود که قابلیت حکمی و داری  
 داشته باشند چه جای امامت و جانشینی رسول خدا و تصرف در جمیع اشخاص و اموال مسلمانان بلکه  
 همه شرب خمر و غنا و لبس حریر و زنا و لواط و خون ریختن و غصب اموال مسلمانان و امثال این است  
 داشتند و نیز خولی عمر ابن عبد العزیز نسبت به نهایت بری دیگران است نه آنکه در نفس الامر استحقاق  
 خلافت رسول خدا و امامت مسلمانان داشتند و آنست حاشا که با وجود الی رسول آل فرعون و آل محمد اولی  
 تصرف باشند و بر صاحب فطرت ظاهر است که با وجود التمام امامت این قسم بطریق باطل کتب بر  
 از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمیده میشود که بمنتهی دین بر باست تا آنکه  
 و بر ایشان امیر خواهد بود در هر عصر یکی از ذوات و از ذوات خلیفه پس باید که در هر عصر یکی از ان ذوات  
 بوده باشد معنی حدیث راست آمد و ان ایمة که ایشان میگویند نه تنهاست که عصر از وجود ایشان  
 خالی است و این خلاف مضمون قول پیغمبر است منافق نزدیک زاید ازین نمی باشد که بالتمام  
 این نوع لا طایلات و صرف عمر در تأویل احادیث و آیات باز مفاسد مترتب بر جای ماند و بعضی  
 از متعصبین جاهل بحث کرده اند که این احادیث بذریع شیهه ائمه اثنا عشریه نیز راست نمی آید از برای  
 آنکه از ان امامان بغیر از علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین و صاحب کسری نبود و تفصیله اینست  
 و خلافت پیغمبر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلافت بلکه بجای که نبوت بغیرستاد حق خدای  
 و امر او متحقق میشود خواه امت اطاعت او کند و خواه نکند چنانکه ظاهر است در فروع و امثال او  
 الهی انسانی که امت با آنها گردید نه خلافت نیز بفرموده خدا و نفس رسول و وصی رسول منتحق می شود خواه

خواه مردم مطیع و مطاع شوند خواه شوند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان  
زموثا علوه حمیدی در جمع من الصیغین روایت کرده از رسول خدا که گفت من مات  
و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مثل کفار  
مردم باشد و این حدیث متفق علیه فریقین است و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال  
آنکه دلالت صریح دارد بر حقیقت نهب شیعه اهل بیت که محال می دانند خالی بودن زمان از وجود امام  
معصوم واجب الطاعات و برابر باب نجات ظاهر است که مراد معرفت اهل بیت معصومین پیغمبر  
آخر الزمان است چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب پنج البلاغت فرموده من مات منکم علی  
فواشه و هو علی معرفه حق ربّه و حق رسولّه و اهل بیته مات شهیداً محمداً  
آنکه هر کس از شما بر فراش خود بمیرد در حالیکه معرفت حق بر دو کار خود و رسول او و اهل بیت  
رسول او بوده باشد شهید مرده است و علمای ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان  
غریب گفته اند جمعی کثیر التأم کرده اند که مراد از امام زمان بادشاه عصر است و بنابرین لازم  
می آید که هر کس در زمان یزید و سایر ملوک نبی امیه و نبی عباس و همچنین در زمان بادشاهان قهار  
خوشتحار مثل جنگیز خان و غیره مرده باشد و آنها را نشانته باشد کافر مرده باشد و بعضی دیگر  
گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است یا بعضی از قرآن و این نیز بجمه است زیرا که در قرآن  
در جمیع از منتهی یکی است پس در حدیث نوعی اضافت کردن امام زمان اکتس و گفتن امام زمانه جای  
خواهد بود و قطع نظر از این مقصد بطریق ابو حنیفه که امام اعظم ایشان است درست نمی شود  
زیرا که او واجب نمیداند تعلیم و یاد گرفتن قرآن را نه کلاماً نه بعضاً اگر همه بواسطه نماز باشد بلکه  
میگوید در نماز سجای قرآن واجب نباشد نه دانستنش چه بموجب کفر باشد و نیز هر منصف  
خیر میداند که از این لفظ که بنمونه علم است از برای خلیفه و اولی بقصرق این قسم معنی بعیده اراده  
کردن محض مکابره است و لهذا امام اسعد الدین در شرح عقاید در مقامیکه این حدیث را روایت  
آورده از برای واجب بودن نصب امام انصاف داده که مذہب غیر امامیه کار مشکل میشود بنابر  
مقتضای این حدیث امامی از او که با آنکه دعوت و انش گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکل

می شود و بر خود اینست که علمای بی عباس امام او و سایر خلائق باشند و تسامخ آنها باعث کفر  
 باشد سبحان الله در مقام اظهار دانائی و فضل مرتبه که طعنه بر علمای امامیه زنی و بزرگان را  
 بهیچ نسبت دهر و در مقامی مثل زیر می رود و وی را که خودش اعتراف بملعون بودن او دارد  
 و امام واجب المعرفة داند و بر خود لازم آرد که اگر امام زین العابدین یا امام محمد باقر یا امام جعفر  
 صادق علیهم السلام یا غیر آنها از ائمه معصومین در زمان این نوع بی دینان بروندی معرفت آن  
 طایفه معذب باشد **الحیاذ بالله از علامه والی** سخن خوش طبعانه کنایه امیری در اقوال مذکور  
 است بار نسبت مقام ایرادی نماید شهر است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کیست  
 در جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی ابن امام عسکری و اگر از اهل سنت و جماعت  
 سوال کنند میگویند سلطان یعقوب ابن حسن یک ترخان و امیر الموفق المعین هم میگویند  
 که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بظهور مهدی لیکن عقیده فرقه ثنائیه بر مقتضای احادیث  
 صحیح متواتره از رسول خدا و از ائمه معصومین آنست که بعد از امام حسن عسکری امام بحق و دو  
 مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدی است و او است صاحب عصر و زمان و قایم آل محمد و ناظر و قائم  
 دین بوجود او قایم است و اهل خلاف چشم از مضمون احادیث پوشیده از راه انکار گاهی آنرا  
 مدت طولی عمر آنحضرت استبعاد میکنند و گاهی میگویند بر وجود امام غایب فائز مترتب نمیشود و بر  
 ارباب فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبعادات ناشی نمیشود و مگر از عناد یا از نقصان عقل  
 و تفکر اگر نه چه استبعاد دارد که خدا تعالی بقدرت کامل خود عمر خاتم او صیای سیم آخر الزمان را  
 زیاده از عمرهای متعارف قرار دهد و او را قایم ساعت زنده وارد **شیخ کامل** بشارت  
 مسجد عالمی قدس اندر سره در اربعین حکایت کرده از سید جلیل رضی الدین ابن طاووس قدس امر  
 سره آنحضرت که در بعضی از کتب خود حکایت کرده به این مضمون که روزی او را با فضل  
 ابو جعفی اتفاق افتاد و سخنی در میان ایشان کشیدند که مهدی و آنچه امامیه دعوی میکند از حیات  
 آنحضرت و طول مدت عمرش پس شتبع کردن فاضل بر کسیکه مصدق وجود مهدی و معتقد طول  
 عمر آنحضرت بود انکار بلیغ نمود و آنرا سید طالب تراشه گفته که پس من گفتیم تو میدانستی که اگر حاضر شود و امر

بر روی و دوی کند که من مشی بر آب میگویم بر اعلیه جمع میشوند از برای دیدن آن تمام اهل مدین چون  
مشی کند بر آب و خانه به میدان او تعجب کنند از آن و بعد از آن بیاورند و دوم شخصی دیگر و یکم  
که من مشی بر آب میگویم و مشاهده کنند جان جماعت از امر پسند تعجبشان کمتر خواهد بود و از اول پس  
چون بیاورند و سیوم شخصی دیگر و دوی مشی بر آب کند بسیار باشد که نظار گویان و دو شخص اول حاضر  
نشوند از برای دیدن مگر تقلیدی چون مشی کرد تعجبشان با کلبه زایل خواهد شد پس چون بیاورند شخص دیگر و  
و یکم و من نیز مثل آنها مشی بر آب میگویم و جمع شوند از برای تماشا آن یک مشاهده نخستین اول کرده اند  
و تعجب کنند از آن زیاده از تعجب از اول و دوم و سیوم بر اینست تعجب خواهند کرد و عقلا از  
نقص عقول اجتماع و مخاطب خواهند ساخت انحراف را با آنچه کرده اند با ناسم بهین طریق است  
حال مهدی علیه السلام که شاد و آیت کرده اید که او در این زنده است در آسمان آفاق و نیز  
روایت کرده اید که خضر زنده است تماحال و همچنین روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است  
در آسمان و خواهد آمد بر زمین نزد ظهور مهدی پس چرا شما تعجب نمیکند از اینان و تعجب میکنید از  
آنکه مرده از دریت پیغمبر آخر الزمان مشابه یکی از آنها باشد و انکار میکنید آنکه یکی از حله آیات پیغمبر  
آخر الزمان این باشد که عمر شخصی از حدش بیشتر باشد از عمرای متعارف این زمان تا این بود و حضور  
کلام سید به و آیت شیخ و اسحق با وجود آنکه انصافی بر همه کس شهادت که اصل استبعاد زنده  
و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حق تعالی بمقتضای مصلحت بی آنکه حضرت زکریا را مأمور بعبادت گرداند  
حق تعالی است که فیض نفوس کامل چون فیض افقاب در وقت استعارش در این موقوف حضور  
و رویت نیست و لهذا جمیع ارباب توحید از مرشد غایب خود استعانت میطلبند و از اینان  
میگردند هر چند در سیاه قبر انشیرین بوده باشد خاسته ظاهر است از قطع انبیا و اولیا و همچنین  
کافه طایف بارواح انبیا و اولیا متصل میشوند و هر یک در خود استحقاق اینان کامیاب خطاب  
و مورد فیوضات میگردند هر چند آن کمالان بعالم آخرت انتقال کرده باشند پس چرا شما  
از وجود قائم آل خیر المرسلین نیز در این غیبت خود اعراض مقرر نمیشود و همچنان خالص العقیده  
از فیض آنحضرت بمراتب ارجح خدمات و اصل گردند و نیز طوائف اسلام قائل اند در وجود



آسمان و زمین و تاثیرات ایشان در موجودات و مترقذ با آنکه با همه کس کاتبان اعمال میزنند  
 و نیز اقمار و دریاها و تاثیر سلطان و جنودش در نفوس و افعال آنها بدو ن رویت و مترقذ بوجوه  
 جن و تصرفات آنها و در شأن همه قایلند بوجوه اقطاب و ابدال غایب در اقطار ارضی پس چه انشاید  
 که از آل پیغمبر آخر الزمان که افضل مخلوقات و عالم بطیفیل او موجود گشته شخصی باشد که فیضش  
 در حضور و غیبت بر دو بابت برسد و احدی الهاد **اصول** در ذکر برخی از فضایل متقدم است  
 و تمهید بر انصاف است مشتمل بر هفت لمعه **اول** بدان اسعدک الله که باتفاق مغیرین  
 و ارباب اخبار بر دو فرقه در تقیقه طایفه از انصار سخنران بخدمت رسول الله و از حال عیسی پیشین  
 و گفتند چگونه بنده خدا و مخلوق اوست و حال آنکه بی در پیرم رسیده آن مثل علیی کمال  
 آدم خلقت من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربان فلاحک من انما من  
 فمن حاکم فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم  
 و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم ینتهل فجعل لعنة الله علی الکذابین  
 یعنی برستیکه مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است خدای تعالی خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن گفت  
 بنویسند این خبر حق از جانب بر و دیگر است پس مباحث از سنگ کنندگان پس هر که حضورت و جدل  
 نماید یا تو در باب عیسی از دانش گفته او بنده و مخلوق خداست پس گو بیا نید با خویشیم پس آن  
 خود را و شما پس آن خود را و ما زمان خود را و شما زمان خود را و انفسها خود را و شما انفسهای  
 خود را و بعد از آن بیا بگویم یعنی نضرع و دعا کنیم تا عقوبت و خیران نصیب مدعی باطل شود پس برگشت  
 لعنت خدا بر او در و غوغایان پس نصاری از و ز که آید نازل شد مهلت خواستند و باتفاق همه  
 ذوق اسلام روز دیگر سوختند مقصد بیا بپروان آمد با علی بن ابیطالب و فاطمه و امام حسن و امام  
 حسین علیه السلام و چون نصاری از عالم خود مصلحت دیدند او با ایشان گفت ای جماعت نصاری  
 من بزرگانی را می بینم که اگر در خواست کنند خداست تعالی بدعای ایشان که او را از جازایل گود اندر میابد  
 بنیزه که پاک می شود و یک نصاری در روی زمین نخواهد ماند تا روز قیامت این است بحلی از انسجه  
 نبلی و مقاتل و کلی و صاحب کتاب و غیر ایشان از مغیرین و محدثین روایت کرده اند و در صحیحین

در فضایل علی بن ابیطالب روایت شده از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که چون باز  
 شد آیه مبادخو از رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیها السلام را و گفت اللهم هو کلام اهلی  
 و بر مصطفی خیر خفنی نیست که این آیه و الهی بر منزه لقی عظیم از برای علی بن ابیطالب که بحکم را از  
 است بوده و نام طایفه با یکدیگر با وجود صاحب این فضیلت خلافت پیغمبر است آخر الزمان بدینکس نرسد  
 و مجوز نیست که صاحب این منزلت تابع دیگر کسی باشد از رسول خدا خواه مراد از انفتنا موافقی قول  
 مفسرین محققین هر دو فرقه و روایت این معارضی از شیعی و انخطب خو از مراد از ابن عباس و این  
 خبر در صواعق از در قطیعی علی بن ابیطالب باشد و پس در خواه مراد رسول خدا و علی بن ابیطالب  
 باشد چنانکه بعضی از متعصبین از پیش خود تکلف می کنند شخص اطالب که متعصب خود دانسته اند از باب  
 اول آن برای آنکه تا کسی از دیگر کمالات نفسانی و افعال اختیاری و قرب الهی نهایت مست  
 بر رسول خدا نرسیده باشد و او را امتیاز تمام از سایر اصحاب نباشد خدا تعالی او را افضل رسول  
 خود نمیخواند و این در نهایت وضوح است و اما باینکه ثانی بود اسطه آنکه اگر علی بن ابیطالب در فضیلت  
 و کمالات از قرب زمانی از دیگران امتیاز تمام نداشت و او را بار رسول خدا از راه مناسب است  
 نهایت اتحاد نمود خدا تعالی از میان اصحاب اقوام رسول مخصوص او را رسول خود و دیگر  
 نمیکردانید در انفتنا و این نیز بسیار ظاهر است و آنکه از روی تعصب بدلیل گفته که مراد از انفتنا  
 مراد است و بنابراین که عرب در مبادخو ایشان خود را جمیع میکنند حضرت رسول مایشان را طلب  
 کرد و شخص از نهایت رکاکت اصلا صورت ندارد چه باین تقدیر که باین چهار کس مناسب خود  
 بلکه باینستی که آنحضرت عقیل و جعفر و عباس و از و اوج و سایر اقربای خود را بخواند و غیر اطلاق  
 در این مقام بر جان محض تعسف است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و قطع نظر از این بر عقل  
 مستور نیست که شریک گردانیدن رسول خدا آنحضرت را در دعای خود و ولایت صریح دارد و بر سبک  
 قرب منزلت ایشان نیست بجناب الهی بیشتر از دیگرانست در واقع کدام فضیلت از این عظیم تر است  
 که رسول خدا در استجابیت دعا و استجابت از دعا و انعام و بخشش گردانده **احمد خلیل** روایت  
 کرده و مرشد خود که گفت رسول خدا مکتب آناد علی نو ما بین یدی الله عز و جل قبل

ان یخلق آدم بأربعة عتد الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور خیرین فجعل انا  
 وبعث علی یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس چون  
 خلق کرد خدا تعالی آدم را قسمت کرد نور را بدو و هر یکس جزوی از ان نور من شدم و جزوی علی  
**واخطبوا** از من در مناسبت است کرده باشند از رسول خدا که گفت انا و علی نور ابین یدی  
 الله عز وجل قبل ان یخلق آدم بأربعة عتد الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلك ذلك  
 النور فی صلبه فلم ینزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقر صلب عبد المطلب  
 ثم اخرج من صلب عبد المطلب قسمین قسمین قسمی فی صلب عبد الله وقسمی فی صلب  
 ابي طالب فعلی منی وانا منه لحمی ودمه دمی من احبه فحبی احبه و من ابغضه  
 فبغضی سلسلش آنکه من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس  
 چون خلق کرد خدا تعالی آدم را جای داد ان نور را در صلب او پس همیشه خدا تعالی نقل میکرد ان  
 نور را از صلبی بصلبی تا آنکه قرار داد انرا در صلب عبد المطلب بعد از ان بیرون آورد او را در صلب  
 عبد المطلب و منقسم گردانید از بدو و قسم قسمی در صلب عبدالله و قسمی در صلب ابوطالب پس علی از من است  
 و من از علی ام گوشت من است و خون او خون من است هر که او را دوست دارد دوستی من افرا دوست دارد دوستی من اهدا دوست داشته و هم که او را دشمن دارد بدشمنی من او را  
 دشمن داشته و از ابن عباسی قریب بهمین مضمون روایت شده **لمعه دوم** احمد بن  
 روایت کرده باشند حدیث موافقات را بطریق متعدده و در بعضی از انها ذکر است که چون  
 بفرموده رسول خدا در میان اصحاب عقد موافقات منعقد شد آنحضرت علی را با دیگر اصحاب  
 برابر داشت و چون علی از سب ان پرسید رسول خدا گفت والذی بعثنی بالحق ما اختلف  
 الا لفرضی یعنی قسم یک که مرا راستی بخلق فرستاد که تا خرنید اختم ترا اگر از رای خودم انکار  
 فرمود فانت متی بمات که هارون من موسی الا ان الله لا یحب ان یجاء و انت اخی و وارث  
**و در بعضی** چنین ذکر است که رسول خدا فرمود انما تکتلف فی انت اخی و انا  
 اخوک یعنی و آنکه راستم ترا اگر از رای خودم توئی را در تن و نم برد تو و در جمع من

**الصالح الشهد** در مناقبت امیر المومنین و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی است

شده که چون رسول خدا ص قدس بواخت بست در میان اصحاب علی از روی انزوه از رسول خدا ص سب  
برادر کردن خود را رسید پس رسول خدا ص گفت انت اخي فی الدنیا و الاخرة و ان سئلت  
نیز روایت کرده باشد که چون روز وفاته رسول خدا ص علی را با کسی برادر ساخت و علی از سب  
ان رسید انحضرت گفت انما اخوتك لنفسی الا لیک ان تكون اخا بنیک یعنی با خزندار ختم  
شما را اگر از برای خودم آیا خوشحال نمیشد ترا اگر برادری خود باشی بعد ازین روایت کرده  
کس گرفت دست علی را و بر مشرب زد و گفت ان هذا منی و انا منه الا انه منی بماند که ها  
من موسی الا من کت مولاه هذا علی مولاه و بعد ازین روایت کرده که پس عمر علی  
را دید و گفت یختم لک یا ابا الحسن اصبحتم مولائی و مولای کل مسلم و از طریق

دیگر نیز روایت کرده که رسول خدا ص فرمود انت اخي فی الدنیا و الاخرة و ان سئلت  
مناق و اینست کرده از رسول خدا ص میگفت مکبوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات  
و الارض بالفی عام محمد رسول الله علی الخ یعنی نوشته شده است در بهشت بنی از خلق  
کردن خدا تعالی اسمها و تین باید و هزار سال که محمد پیغمبر خداست و علی برادر اوست  
**و احمد بن حنبل** روایت کرده از جابر بن عبد الله که رسول خدا ص گفت رایت علی باب الجنة مکبوب  
لا اله الا الله محمد رسول الله علی الخ و از طریق دیگر روایت کرده از جابر که گفت

بودیم نزد رسول خدا ص که پیداشد علی بن ابیطالب پس رسول خدا ص گفت قد اکرم انی یعنی به تحقیق که امر نزد  
شما برادر من بعد از ان رسولی نجس کرد و گفت و الادی نفسی بیده انت هذا و شیعه  
هم القاب و یوم القيمة حاصلش آنکه قسم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که این سر  
یعنی علی بن ابیطالب و روز قیامت فایز و واصلت رحمت الهی و نعمت جاوید بعد از ان فرمود  
انه اولکم ایمانا معی و اولکم بعد الله و اقیمکم باهم الله و اعدا لکم فی الرعیة  
واقمکم بالسویة واعظمکم عند الله منزلة یعنی بدرستیکه علی منزه از شماست در ایمان  
با من و وفا کننده تر است از شما بعد خدا و یا بر جای تراست از شما قیام با من امر و عاقلتر است

در سنن ابی داود و صحیح ترمذی است

از نهادن دست بسوی گردن و بندگتر است از نهادن خدا بپایه درافزونی منزلت بعد از آن  
 ابن مسعود گفت آنحضرت فرمودت فیه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم  
 خلیل الہیة یعنی نازل شد در حق او آیه مذکور و ظاهر معنی آیه آنکه بدینست که آنسانیکه ایمان آورده  
 اند و کارهای خوب کرده اند ایشانند بهترین خلایق و **حافظ انو نعم** در حلقه الاولیاء است  
 کرده از رسول خدا که گفت اخضعتک یا علی بالسنۃ فلا یبقی بعدک و تخضع الیک الناس تسبیحاً  
 یحمدونہا احد من قریش انت اولہم ایماناً یا اللہ و اولہم بعباد اللہ و اقوامہم  
 یا ما اللہ و اقیمہم بالسویۃ و عدلہم فی الرعیۃ و ابصمہم بالقضیۃ و اعظمہم  
 عند اللہ منیۃ حاصلش آنکه عالم بر تو ای علی بیجود زیر آنکه نبوتی نیست بعد از من و عالم  
 تو بر ما سببست فضیلت که مسکن نیست از احدی از قریش تو پیشتری از ایشان در ایمان سخا  
 و وفا کنده تری از ایشان بعد خدا و بار جای تری از ایشان در قیام با امر الله و بهتر  
 از ایشان در صفت بسوی و عادت بر رعیت و پیشتری از ایشان در قضایا و احکام  
 و بزرگتری از ایشان نزد خدا و درافزونی منزلت **مقتب** بر اهل الصفات پوشیده نیست  
 که تا کسی مستحق این صفات نباشد و در مراتب کمالات و قرب منزلت ربانی از همه در پیش نباشد  
 رسول خدا را و از ازمیان جمیع اصحاب و اقارب از برای برادری خود اختیار نمیکند زیرا که  
 دوستی رسول خدا را از روی خواہش و هوای نفس نیست بلکه از حیث مناسب ذاتی و ارتباط صفاتی  
 و قرب منزلت بجنب الہی است و هر گاه کسی در ذات و صفت بر رسول خدا امشب و اقرب  
 باشد از دیگران و بشهادت رسول خدا از همه افزون باشد یقین است که با وجود او دیگری  
 دومی بفرخند نمی تواند بود **معجم بیوم** روایت کرده **احمد حنبل** در کتاب فضائل  
 است از ابن زبیر از قمی که گفت جمعی از اصحاب رسول خدا در ای شاریع در مسجد رسول بودند پس رسول  
 گفت سددوا هذه الابواب الی باب علی یعنی سدد و مسدود کنید این در را را غیر ازیک  
 از خانه علیت پس جمعی درین باب سخن کردند پس برخاست رسول خدا و بعد از حمد و ثناء گفت  
 اما بعد فانی امست بسدد هذه الابواب الی باب علی فقال فیه قال لکم والله ما سددت

شیا و لا فحشاء و لکنی امت بشی فاتبعته حاصلش آنکه ابا بعد از حمد و ثنای الهی برستی که من امر کردم  
 بمسد و کردن این در این غیر در علی پس بنظم شد در بنیاب گویند شما بخدا قسم که مسد و دو کزدم من خبر  
 را و کشدم چیزی را لیکن ما مر شدیم با مریم پس متابعت کردم از او و در صحیح مسلم در حدیث  
 روایت کرده از ابن عباس که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد ابواب را علی  
**و این معازلی** روایت کرده از خدیجه بن اسید غفاریه حدیثی مشتمل بر اینکه رسول خدا صلی  
 پیغام فرستاد بموسی ابو بکر و عثمان تا مسد و در گذارند ابواب شارع در مسجد را و علی را فرمود تا بگوید  
 خود باشد و چون بر مسو نخواست رسید که جمعی دین باب سخنان میگویند اسفرت برخواست و بعد از  
 خطبه فرمود و الله ما انخر جتم و لا اسکنته ان الله عزوجل اوحی الی موسی و اخیه ان  
 تبوالق مکما بمصر بیعتا و اجعلوا بیوتکم قبله و اقموا الصلوة و اقموا موسی ان لا  
 یسکن مسجده و لا یتکم فیہ و لا یدخله الا هو و من و ذریتہ و ان علیا منی بمنزله  
 هارون من موسی حاصلش آنکه بخدا قسم که بیرون نکردم ایشان را از مسجد و ساکن نمانتم علی را  
 بدرستیکه خدای عزوجل بموسی و برادرش وحی فرستاد که بنا کنید از برای قوم خود بمهر خانه و بمهر  
 خانه های خود را بقید و بگذارید نماز و امر کرد بموسی تا ساکن نماند و در مسجدش و نگذارد که کجای کند در آن  
 و داخل نشود مگر بیرون و ذریه او بدرستیکه علی بمنزله هارون است از موسی و بیک روایت کرده  
 از برادر ابن عازب موافق روایتی که از احمد بن حنبل تحفه میریافت و حافظ ابو ذر که با اسفند  
 در کتاب مناقب عباس روایت کرده از عبد الله بن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده و لا یمربله جنب و لا یتسکته الا هو و هارون  
 و انی سئلت الله ان یطهر مسجده و یجعله لك و لذرتک یعنی برستی که موسی  
 طلب کرد از خدا این تعالی تا پاک سازد مسجد او را و نگردد در و جنبی و ساکن نگردد در آن مسجد  
 کسی را غیر خودش و هارون و بدرستیکه من طلب کرده ام از خدای تعالی تا پاک سازد مسجد مرا  
 و حلال گرداند از برای تو و ذریه تو بعد از آن روایت کرده مشتمل بر آنکه بعد از ام کردن بسد  
 ابواب ابی بکر و عمر و عباس و گفتگوی مردم در آن باب رسول خدا صلی الله علیه و آله منبر رفت و گفت

ما اناسد دت ابو ابكر ولا انا فقت باب علي ولكن الله سدد ابو ابكر وفتح باب علي  
 يعني من مسدود وگردد در راهي شمار و گشتادم در علي را وليكن خدا تعالي مسدود گردد و راهي شمار  
 و گشتادم در علي را و در مصباح روايت شده از ابو سعيد خدری كه رسوخند گفتم يا علي  
 لا يحل لاحد ان يجنب هذا المسجد غري وغريك يعني اي علوه حلاليت از براي احد  
 كه جنب شود در اين مسجد غري و غريك و روايت کرده احمد حنبل در مسند كه خواند رسوخندام علي  
 را در غزاي طائف و را از گفتم با و بطول انجاميد را از گفتن اسخفت تا انكه مرده داشته بود  
 از صحابه انرا پس گفت قايمي از ايشان تحقيق كه در از كرد از امر و زبا بن عمر و رسوخند  
 اين سخن بر رسوخندام پس جمع كرد از نشان گروهى را بعد از ان گفت ان قايلا قال لقد  
 اطال اليوم نحوي ابن عمه اما اني ما انتجيت و لكن الله انتجيه يعني بر رستيكه گوئيد  
 گفت در از كرد امر و زبا بن عمرش انگاه باشند و بدانند بر رستيكه من را از گفتم وليكن خدا  
 را از گفتم با و ابوعبازي و مناقب روايت كرده از جابر بن عبد الله مثل روايت احمد حنبل و  
 مناقب اخذم و در صحيح ترمذى و در مصباح نيز روايت شده از رسوخندام كه در ان رو  
 گفت ما انتجيت و لكن الله انتجاه تنبيه مخفى نيت بر صاحبان بصيرت دلالت كردن اين  
 احاديث بر نهايت امتياز و قرب منزلت علي بن ابي طالب نسبت بخدا و رسول و بحيثيتي كه عقل  
 عاقل منصف را خرم بهم ميرسد كه با وجود اسخفت و گريه سزاوار مرتبه خلافت و ولايت است  
 لمعجه چهارم احمد حنبل روايت كرده از عبد الله بن بريد و او از پدرش كه گفت برو  
 خيبر رايت را ابو بكر برداشت و بجانب كفار رفت و فتح ناكرد و برگشت و روز ديگر عمر رايت را برد  
 و بجنگ رفت و او نيز فتح ناكرد و باز گشت و در ان روز بگردد از او و مشقت بسيار رسوخند  
 رسوخندام گفت انى دفع الولاية عندا الى رجل محبة الله و ربه و يحب الله و ربه و  
 لا يجمع حتى يعفم له يعني بر رستيكه من خواهم داد علم را فردا بكم و دوست ميدارد او را خدا  
 و رسول و دوست ميدارد او خدا و رسول را بر نخواهد گشت تا انكه فتح شود و از براي او بعد از ان  
 روايت كرده كه مردم در ان شب بيدار بودند و مذكورى ساخته با خود كه آيا فردا از رسوخند

که علم خواهد داد چون مردم صبح کردند در سوخته آمد رفتند و هر کس را امیدان بود که باو خواهد داد  
 آنگاه طلب کرد سوخته آمد علی را در حالتی که از چشم داشت و آب دهن مبارک در چشم آنحضرت  
 انداخت و لوار باو داد و فتح نصیب نگذاشت اسلام شد و دیگر روایت کرده از سعید بن مسیب که سوخته  
 در آن روز گفت لا عطين الی این در جلا یفتح الله علی یدیه یحبه الله و رسول الله یحب  
 الله و سهولت تا آخر که گرفت رایت را و فتح شد و بطریق دیگر نیز روایت کرده و در  
 روایتش از ابوهریره مذکور است که عمر گفت دوست ندارم من آثار را اگر از روز و در بعضی از روایات  
 احمد لیس بقدر نیز مذکور است یعنی نیت گزینده و در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز روایت شده  
 باسناد از سهل بن سعد که رسول خدا در روز غیر گفت لا عطين الی الله عدا جلا یفتح الله  
 علی یدیه یحب الله و رسول الله و یحبه الله و رسول الله بعد از این روایت کرده اند موافق آن  
 اول احمد تا آنکه آب دهن مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس رایت را باو داد و بعد از این  
 زیادت دیگر نیز مذکور است و از طرق دیگر که بعضی نظریه بعضی دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز  
 دارد نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند و در جمع بین الصحاح الستة از صحیح ترمذی نیز روایت  
 شده باسناد از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری و مسلم و دیگر روایت کرده از سلمه بن  
 احوح مشتمله امور مذکوره با کلیت قتل مرجب نیز در تفسیر تیره و هدیکم صراط مستقیم روایت  
 کرده مشتمله بر روایت اول احمد با یادی مثل قتل مرجب و غیره و در آن مذکور است که بعد از  
 رجعت عمر و فتح مکرزن اصحاب عمر را بچین نسبت میدادند و عم اصحاب را و ابن مخاضی  
 نیز روایت کرده باسناد از رسول خدا بعد از رجعت ابو بکر و عمر گفت لا عطين الی الله عدا جلا یفتح الله  
 علی یدیه و رسول الله که این فلان یعنی سینه زنده ناگرم زنده است و بعد از این روایت کرده بن  
 چشم علی باب دهن مبارک آنحضرت و رایت بعلی دادن و فتح کردن و در دلائل النبوة  
 و تاریخ طبری و حلیه حافظ ابو نعیم نیز مثل روایت ابن مخاضی روایت کرده و از طرق  
 دیگر نیز ابن مخاضی روایت کرده امر خبیبر را در بعضی از آنها لیس قتل نیز مذکور است  
 و ابن حجر در صواعق گفته که روایت کرده طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمر بن حصین



و روایت کرده برادر از ابن عباس که رسول خدا در روز خیمه گفت لا عین الایة خدا اول  
یفتخ الله علی یدیه یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله لکن ادر غلب فی یفتح علیه  
و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره بعد از آن ذکر کرده طلبیدن عتی را و روایت با و دادن  
و سایر اصحاب حدیث نیز روایت کرده اند که کثیری از آنها شمشل است بر فضایل مبارک و اتفاق بر  
ارباب سیر و زو اول رسول خدا علم را با بوی که داد و او بجانب حصن رفته منزه باز گشت در روز  
دوم نیز عمر از و رسول اگر دید بعد از آن رسول خدا فرمود لا عین الایة تا آخر کس روز دیگر  
علم را حضرت امیر المومنین داد و آنحضرت علم را برگرفته متوجه جنگ کفار شد و مرحب را که سر کرده  
ایشان بود و در سینه قابل عربی شجاع است شهید داشت حضرت ذوالفقار بدو زخم فرستاد و بعد  
از آن حلقه در خیمه گرفته آن در عظیم را از جانب بر کند و بزوی خندق بل ساخت تا مسلمانان  
بر آن عبور نمودند و حصار خیمه در تصرف اهل اسلام درآمد و آنحضرت در آن روز فرمود ما  
قلعت بأجین بقوة جسمانية و لکن قلعت بقوة برآئنه یعنی برکندم در خیمه را بقوة جسمانی  
بلکه برکندم آن را بر و بقوة دبانة و **اخبر عمار** روایت کرده از رسول خدا  
که در روز فتح خیمه بعلی ابن ابیطالب گفت کولان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النساء  
فی مجلسی ابن مسم قلعت فیک الیوم مقالا یبحث لائمه علی ملاء من المسلمین الا انخذوا  
من تراب رجلک و فضل طهورک لیستشفون به و لکن حسبک ان تكون منی و انما  
منک ترابی و انت منی بمنزلة من من موسی الا انه لا ینبئ بعد یا علی  
انت تقودی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الاکثر اقرب الناس منی و انت غذا  
علی الکوم خلیفتی تذوقه عنه المناقین و انت اول من یرج علی بحوض و انت  
اول داخل فی البکنة من امتی و ان شیعتک علی منابر فین حاصلش اگر نه این  
که می گفتند طایفه از امت من در حق تو آنچرا رضای در حق عیسی مریم میگفتند بر آئینه میگفتند  
در حق تو او صافی چند که نمیکشد شی بر چ فرقه از مسلمین الا آنکه بر میداشند خاک پای ترا و او بر آئینه  
آب وضوی ترا از برای تحصیل شفا و نجات و لیکن پس است ترا آنکه امتی از من سمره از من از موسی

وَأَنَا أَخْبِرُكَ بِقَوْلِ رِوَايَتِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَاسْمُ الْخَطَّابِ جَوَاهِرُ أَرْبَعَةِ زَوَايِدَ كَرَامَتِ الْأَهْلِ الْخَاطِبِينَ لَا حَقَّكَ اللَّهُ وَبِهِمْ لَدُنَّ الْحَقِّ الْمُبِينُ

الا که نیت پیغمبری بعد از من ای علی تو دین و ملت مرا بخلق خواهی رسانید و قتال خواهی کرد موافق  
 دین و ملت من و قوی تر و دیکتر مردمان بمن و بدتر سستی که تو بر لب حوض کوثر خلیفه من خواهی بود  
 و منیع خواهی کرد منافقان را از ان و تو اول کسی که وارد خواهی شد بر من در لب حوض کوثر و تو  
 اول کسی که داخل می شوی در جنت از امت من و بدتر سیکه شیعه تو بر منبر می نوبز باشند در جنت  
 بعد از من از تهمه این حدیث روایت کرده که رسول خدا فرمود و حبیب حبیبی و سلطان سلیمی و  
 سرک سکه و علانیتک علانیتی و سرمدیه صدرا کسره صدرا و انت باب علمی و انت  
 ولدک و لدی و علمک لحي و دهمک دمی و ان النجی معک و النجی علی تسامک  
 و فی قلبک و بین عینک و الا یمان مخالط لکم و دهمک کمالا لطلحی و دمی ان  
 الله عز و جل امرنی ان الیشک انک و عاتک فی الجینه و عدوک فی النار لا یمرح  
 علی الحوض مبعوض لک و لا یغیب عنه حب لک حاصل آنکه جنگ با تو جنگ با من است و  
 صلح با تو صلح با من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است ما فی الضمیر تو ما فی الضمیر من است  
 و تو باب علم و دانش منی و بدتر سیکه فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون  
 تو خون من است بدتر سیکه حق با حق بر زبان است و در دلت و در پیش چشم است و ایمان  
 معز و جت با گوشت و خون تو سخن که فخرها است با گوشت و خون من بدتر سیکه خدا بی غر و جل امر کرده  
 است مرا تا بشارت دهم ترا با آنکه تو و عورت تو در جنت خواهند بود و عدو تو در نار خواهند بود و در  
 سخن خواهند بود بر حوض کوثر و دشمن تو و غایب نخواهد شد از دوست تو و **احمد بن حنبل** در منبر است  
 کرده که رسول خدا در حق علی بن ابیطالب گفت و الذي یقنی بید لا لولا ان تقول طویفا  
 من امتی فیک ما قالت النصاراء فی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لکلامه جلد من  
 المسلمین **احمد بن الحارث** من تحت قدمک للابیکه حاصلش آنکه قسم آن کسی که جان من  
 در قبضه قدرت اوست که اگر نمی گفتند گرو می چند از امت من در حق تو آنچه میگویند نصاری در حق  
 عیسی بر آیه میگویم امر و زورشان تو سخنی چند که نمیکند شسته بر جاده مهلبین مگر آنکه بر میداشتمند  
 خاک زیر قدمهای مرا از برای تهنیت و تبرک و **احمد بن حنبل** در منبر و می در کتاب فردوس

**و ابن معاذ بن منقب و اخطب در مناقب** روایت کرده که رسول خدا در حینکه قوم نضیب  
 نزد آنحضرت آمدند فرمودوا لا یغنی عنکم و جلا منی یا گفت مثل نضیب فلیضیب  
 اعناقکم و لیسبن ذراریکم و لیأخذن اموالکم حاصلش آنکه مسلمان شوید و الاخوانم فرستاد  
 بسوی شما هر یک از من است یا مثل من است پس خواهد زد و گردن شما را با سیر می خواهد بر دوگان شمار  
 و خواهد گرفت اموال شما بعد از من روایت کرده اند که عمر گفت بجزا قسم که نخواستم امارت را مگر  
 از وز بس لذت میگردم سینه خود را که شاید بگویند این است آنگاه گرفت و پشت علی را و گفت این است  
**و در مسند احمد بن حنبل و مجمع بین الصحاح** گفته روایت شده که قریش جمع شدند نزد رسول خدا  
 و گفتند یا محمد قوم ما تو لمحق شده اند آنها را ما باز فرست پس بنختم شد رسول خدا بعد از آن گفت  
 تقهون یا معشر قریش اولی یعلن الله علیکم رجلا منکم المعلن الله قلبه لایمان یضرب  
 رقابکم علی الدین حاصلش آنکه در گذرید ای قریش و الاخوان فرستاد بشما خدایتجاری هر دو را از شما  
 که امتحان کرده است دل او را از برای ایمان تا بزند گردن شما بر سر دین و ملت بعد ازین گفته که  
 پرسیدند یا رسول الله امکن البکر است گفت نه گفتند عمر است گفتند نه و لکن خالص النعل  
 النحی یعنی علی بن ابیطالب که در آن وقت دو ال نعلین آنحضرت می دوخت و تقبلی روایت کرده  
 در تفسیرش با شما که چون رسول خدا مراد او بحدیث از که نمود علی بن ابیطالب را در که از برای  
 و صایای خود و رد و انتهای که نزد رسول خدا بود گذشت و امر کرد علی را در شبی که بخار رفت در  
 حالتیکه احاطه کرده بودند تشریف کن خانه رسول را تا بر فراش آنحضرت بجاوید بعد ازین گفته که پس  
 علی چنین کرد پس فوجی کرد خدایتعالی بجهنم و میکائیل که من در میان شما عقد اخوت بستم و گردانید  
 عمر کی از شما را در از قریه دیگر است اکنون که ام یک از شما ایثار میکند حیات خود را بر برادر  
 خود پس اختیار کردند هر دو حیات خود را و میکائیل بر گیری بدل حیات کردند آنگاه خدایتعالی و جبرئیل  
 فرستاد که چرا شما مثل علی بن ابیطالب نباشید که من در میان محمد و او عقد موافات بستم و او بر  
 جای محمد خوابید و من خوابید جان خود را فدای او نماید اکنون بر دیدند علی بن ابیطالب و او از زمین  
 نگاه دارید پس بر دو فرود آمدند و جبرئیل علیه السلام آنحضرت نشست و میکائیل بر جانبی او و آنگاه

جبریل گفت پنج من مثلک یا بن ابیطالب بیاهی الله بک المملکة حاصلش کن مبارکباد ترا  
 ای علی بن ابیطالب گیت مثل تو خدا تعالی بسبب جوانمردی و اخلاص تو با کلمه مبارک میبخت پس  
 در حالتی که رسول خدا متوجه مدینه بود فرستاد خدا تعالی در شان علی بن ابیطالب و من الناس  
 من لیس فی نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کس نیست که سبقت دهد نفس خود را از برای  
 طلب رضا و خوشنودی خدا تعالی و **احمد حنبلی در مسند و اخطب** در مناقب نیز روایت کرده  
 اند از ابن عباس حدیثی در فضایل علی بن ابیطالب مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت فروخت علی نفس  
 خود را و پوشید لباس رسول خدا را بر جای انحضرت خوابیده شمرگین پیداشد که رسول خدا است  
 پس آمد ابو بکر در حالیکه علی خوابیده بود و چون پیداشت که نبی است گفت یابنی ادر علی کجاست گفت  
 در سبک رسول خدا بجای بر میخوابد رفت پس ابو بکر رفت بجانب بر میخوابد و دریافت نبی را  
**علیه** چون محبت خدا و رسول کسی از راه خوبی ذات و صفات و شایستگی اعمال انکس است و جان  
 خود را فدای رضای خدا کردن کاشف از فط اخلاص و ایمان بخدا و رسول است پس تا میاید که در کلام  
 نبی در حق کسی خبر دهد که خدا و رسول او را دوست میدارند و صاحب ان اخلاص و فتوت باشند  
 مستحق خلافت و امانت است یا دیگران و از روی انصاف باید دید که اینچنین اخلاص و فتوت که حکمیه  
 از عهده ان بر نماند آید چه جای شکر در که ام یک از اصحاب غیر علی بن ابیطالب موجود بود و مانده  
 بر انحضرت میشی گرفت اسحق صاحب این مروت و اخلاص و قرب الی لایق مرتبه و ولایت است نه آنکه  
 در جمع عاقد حضور دست و دشمن رسول خدا را و اگر داشته خود بچون نامردان عالم عاقد قرار را  
 فور عظیم دانند **لعمریه** روایت شده در جامع ترمذی و جمع من الصحاح و سنن ابی داود  
 و مناقب اخطب و مناقب ابن مغازل و مصابیح از انس ابن مالک که گفت بود نزد رسول خدا  
 مرغ بخت پس رسول خدا گفت اللهم انی بأحب خلقک الیک یا کل معی یعنی خداوند امی منتر  
 کسیکه محبوب تر من خلق است نزد تو تا بخورد با من این مرغ را و **احمد حنبلی در مسند** روایت کرده  
 پسند از سفینه غلام رسول خدا که گفت آورده شد برای رسول خدا دو مرغ پس گفت رسول خدا  
 اللهم انی بأحب خلقک الیک و الی رسولک پس آمد علی بن ابیطالب و تناول نمود مرغ را با

رسول خدا را و این حدیث را جمهور محدثین هر دو فرقه بطریق مقدره روایت کرده اند و بعضی  
 از روایات ابن مغزیله و الخطیب از انس منقولست که چون رسول خدا این دعا را فرموده بنی  
 بن ابی نابت آمد و اذن دخول للبلید و چون من امیدوار بودم که شاید مردی از انصار باین  
 قضیلت ممتاز گردد و او را انعم شفی هست پس بارگشت علی و بیدرنگ مرا حجت بخود و باز او را برگردانید  
 و در مرتبه سیوم نیز میخواستم مثل بار اولی دو دو م او را برگردانم پس شنیدم رسول خدا مکانی  
 را پس خواند او را و آنحضرت گفت یا علی چه بود ترا که دیر آمی آنحضرت گفت دو بارش از من آمی  
 و انس مرا باز گردانید بعد از این انس گفت که رسول خدا مرا گفت که ترا چه برین داشت من گفتم  
 که محبت تو هم یعنی انصار را برین داشت و **ترندی** در صحیحش روایت کرده از رسول خدا  
 که در و تکیه علی را بسجای فرستاده بود میگفت اللهم لا تمتنی حتی تنبی علیا یعنی خدا یا پروردگار  
 مرا تا آنکه بنای بمن علی را و **در مسند احمد حنبل و کتاب فضائل و مناقب** از خط خازم  
 روایت شده از رسول خدا که گفت ان السعید کل السعید حق السعید من احب علیا فی  
 حیاته و بعد موتة حاصلش آنکه بر سیکه سعید کامل و سعید حقیقی آنست که دوست دارد و علی را  
 هم در زمان حیات و هم بعد از موتش و **در صحیح مسلم و صحیح ابی داود و صحیح ابن ماجه**  
**و مشکوٰۃ** روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت والذی فلق الحجاب و فلق الشکة فلهذا البی  
 الای الی ان لا یحبه الا مومن و لا یغضنه الا منافق حاصلش آنکه قسم با کسی که شکسته است  
 دانه را و خلق کرده است آن را که عهد کرده و قرار داده با من بنی که دوست ندارد مرا مگر مومن  
 و دشمن ندارد مرا مگر منافق و **ابن عبد البر** در کتاب استیجاب باین معنوی آورده که در دست  
 کرده اند لطاف از صحابه که رسول خدا علی را گفت لا یحبک الا مومن و لا یغضک الا  
 منافق و علی میگفت و الله انه لعهد الله الای الی انه لا یحبه الا مومن و لا یغضنه  
 الا منافق و **احمد حنبل** در سند روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت عهد الله الی  
 انه لا یحبک الا مومن و لا یغضک الا منافق و مگر روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا  
 علی بن ابیطالب را گفت لا یغضک مومن و لا یحبک منافق و **در صحیح بخاری**

نیز از ام سلمه بهین مضمون روایت شده و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحاح المستدرک  
 و صحیح ترمذی از ابو سعید خدری روایت شده که می گفت پیش ختم منافقان را به دشمن داشتن این  
 علی را تو این حجر در صواعق روایت کرده از طبرانی از ام سلمه که رسول خدا گفت من احب علیا  
 فقد احبنی و من ابغض علیا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله یعنی هر که دوست  
 دارد علی را این حق که دوست داشته ام هر که دشمن دارد علی را این تحقیق که دشمن داشته ام و هر که دشمن  
 دارد مرا پس به تحقیق که دشمن داشت خدا را و **احمد حنبلی** در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا  
 گفت من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که تکی را سزا گفت پس به تحقیق که مرا سزا گرفته است و این  
 حجر در صواعق از حاکم نیز روایت کرده و همچنین الخطیب از زم در مناقب و نیز در صواعق روایت  
 شده از بنابر از سعد بن ابی وقاص که رسول خدا گفت من ادعی علیا فعدا اذانی یعنی هر که برخیزد  
 علی را پس تحقیق رنجانیده است مرا و دیگر روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسول خدا  
 گفت النظم علی عبادته و **احمد حنبلی** در مناقب نیز بهین مضمون روایت کرده و **احمد**  
**حنبلی** در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا گفت من احبک فقد احب الله و من  
 جیب الله و عداک عداک و عداک عدا الله الاولین اغضبت بعدک و **ابو یوسف** از عمر  
 که رسول خدا علی را گفت طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب  
 فیک یعنی خوشا کی که دوست دارد تو را و راست گوید در حق تو و وای بر آنکه دشمن دارد تو را  
 و دروغ گوید در حق تو **تقی بن حنیف** صاحب النصاب پوشیده نیت که هر که احب خلافت باشد نزد خدا و هر که  
 سومن باشد و عداوت او عداوت باشد و رسولی باشد و سبش سب رسول خدا باشد و صی  
 و خلیفه رسول خدا می تواند شدند و دیگر به عجب دارم از آنکه این حدیث متواتر المعنی در جمیع کتب  
 معتبره ایشان مذکور است و معجزه اش مثل معاویه ملعون را که انواع دشمنی از او نسبت بامیر المومنین  
 و سایر اهل بیت رسید از خلفا میدانند و او را حضرت خال المومنین می نامند و میگویند در اینجا  
 کرده مثل است لغو زبانه من بده الاعتقادات خذلهم اعد فی الدنیا و الآخرة **احمد حنبلی**  
**احمد حنبلی** روایت کرده در فضایل که رسول خدا گفت انا مدينة العلم و علی بابها

**و در روایت دیگر** شواقیق شده انادار الحکمة و علی بابها و در **روایت** ابن مغزی خطیب  
 خوارزم روایت شده از ابن عباس که رسول خدا گفت انامدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم  
 فلیات الباب و در **کتاب مصابیح** نیز همین مضمون روایت شده **ابن مغزی** روایت کرده  
 جابر بن عبد الله انصاری و علی ابن ابیطالب که رسول خدا گفت انامدینة العلم و علی بابها فمن اراد  
 العلم فلیات الباب و **ابن حجر** در **مصابیح** روایت کرده از بنابر و طبرانی در اوسط از جابر  
 عبد الله که رسول خدا گفت انامدینة العلم و علی بابها و **حاکم** روایت کرده از علی بن ابیطالب  
 که رسول خدا گفت انامدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و **ترمذی**  
 روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت انادار الحکمة و علی بابها از غزالی غیضات  
 انکه ابن حجر در **مصابیح** بواسطه فضیلت خلفای ثلثة در برابر این حدیث متواتر روایت کرده از  
 ویلی که رسول خدا گفت انامدینة العلم و ابی بکر اسامیها و عمر حیطانها و عثمان سقفها  
 و علی بابها و از بس غلظت جا بهت سدره بصیرت گشته هیچ ملاحظه نکرده که شهر اسقف نمی باشد  
 و رسول خدا هرگز متکلم باین چنین سخنان نمی کرد و ادنی سقف را اگر گویند فلان شهر اسقف  
 دارد البته محل بر سخریه خواهد کرد و این مرد بجهل دانکه حدیث مذکور دال است بر فضیلت خلفا  
 ثلثة جزم نموده که عثمان سقف شهر علم است **احمد حنبلی** در **مسند و بیهقی** در صحیحین روایت  
 کرده اند از رسول خدا که گفت من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرصة  
 و الی ابراهیم فی حمله و الی موسی فی فطنة و الی عیسی فی نهاده فلینظر الی علی  
 ابن ابیطالب یعنی هر کس بخواهد ببیند آدم را در علمش و نوح را در عرشش و ابراهیم را در حملش و موسی  
 را در فطنتش و عیسی را در زهدش پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب و در **تواریخ** بیهقی  
 واقع شده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرصة و الی ابراهیم فی حمله  
 و الی موسی فی هبیه و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب و **احط**  
 خوارزم در **مناب** و **بخاری** در صحاح روایت کرده اند از ابی الحکم که رسول خدا گفت  
 من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرصة و الی عیسی بن ذکوان فی نهاده

و الی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب و ابن مغازی در  
 سنن روایت کرده باشد از انس بن مالک که رسول خدا گفت من اراد ان ینظر الی علم آدم  
 و فقه نوح فلینظر الی علی بن ابیطالب و **تجلی** در تفسیر و جمعی کما فی تفسیر روایت کرده اند  
 که مراد از من عنده علم الکتاب در آیه قل کفی بالله شهیدا یعنی و بدینکه و من عنده علم الکتاب  
 علی بن ابیطالب است ظاهر معنی آیه آنکه گویا محمد شهادت میان من و شما خداست و آنکه نزد او است  
 و **تجلی** و **تجلی** مثل تعلی و احدی و غیر ایشان حافظ ابو نعیم در کتاب  
 روایت کرده اند که مراد از اذن و اعنه علی بن ابیطالب است و قاضی عضد در موافق اقتضا  
 کرده و گفته که بر روایت اکثر مفسرین این آیه در شان علی بن ابیطالب است و این آیه در سوره السجده بعد  
 از ذکر احوال قوم نوح و اذیت و حاصل ظاهرش باز عایت ماقبل این است که حالیکه بر قوم نوح اجرا  
 کردند از گرفتاری کافران و سرکشانی مومنان برای آنست که خلق را فتنه شود و نگذارند ان پند  
 را گوش نگذارند و یاد گیرند **تجلی** بر عقل بصیر پوشیده نیست که لایق مرتبه ولایت کسی است که باب  
 مدینه علم خیر المرسلین و متصف بصفات جلیله انبیای بزرگوار باشند و دیگری چون کسی از عهده حصر  
 فضایل علمی ابن ابیطالب بر نمیتواند آید چنانکه روایت کرده اخف خوارزم از رسول خدا که گفت کولا  
 ان الغیاض اقلام و البحر مداد و ابجد حساب و اکلا کتب کتاب ما احصوا فضایل علی بن  
 ابیطالب لهذا این حدیث مشهور مانده که علامه معتمد ایشان مثل ابن مغازی و ابن مردویه و اخف خوارزم  
 نیز روایت کرده اند احتضاری نماید و ولایت کرده اند از عامر بن و انه که گفت حاضر بودم و خود شنیدم  
 که علی بن ابیطالب در روز شوری با صاحب شوری میگفت اکنون من بر شما جمعی نام میکنم که عورت عجم  
 تا و بر تفرغ او نباشند بعد از ان فرمود انشد که یا الله ایها النضر جمیعاً افیکم احداً و بعد الله  
 قبلی قالوا اللهم قال فانشدکم بالله هل فیکم احداً له اخ مثل بعض الطیار فی الجنة مع  
 الملكة قالوا اللهم قال انشدکم بالله هل فیکم احداً له عم مثل عی حمزة اسد الله و  
 اسد الرسول سید الشهداء غایت قالوا اللهم قال انشدکم بالله هل فیکم له  
 نروجة مثل زوجتی فاحمة بنت محمد صلعم سیدة نساء اهل الجنة غایت قالوا اللهم





رسول الله ان ياخذ براءه من ابى بكر فقال له ابى بكر يا رسول الله نزل في شئ  
فقال انه لا يودنى عني الا على غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم  
احد قال له رسول الله لا يحبك الا مومن ولا يبغضك الا كافر في غيري قالوا  
الله لا قال فانشدكم بالله اتعلمون انه امر لسيد ابى بكر وفتح بابي فقلتم في ذلك  
فقال رسول الله انا ما سددت ابى بكر ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابى بكر  
وفتح بابه غيري قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون انه ناجاني يوم الطائف  
دون الناس فاطال ذلك فقلتم ناجياه دوننا فقال ما انا انتجته بل الله انجاه غيري  
قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله قال الحق مع علي و  
علي مع الحق يدور الحق مع علي كيف ما دار قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله  
اتعلمون ان رسول الله قال اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي  
لن تضلوا ما انتمستكم بهما ولن يفترقا حتى يردا على الحوض قالوا نعم قال فانشدكم  
بالله هل فيكم احد وقي رسول الله من المشركين بنفسه واضطجع في مضجعه  
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد بارز عمرو بن عبدود  
العامر حيث دعاكم الى البارز غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم  
احد انزل الله فيه اية التطهير حيث قال انما يريد الله لذهب عنكم الرجس  
اهل البيت ويطهركم تطهيرا غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم  
احد قال له رسول الله انت سيد العرب غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم  
بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ما سئلت الله شيئا الا اسئلك لك مثله غيري  
قالوا اللهم لا چون اكثر فضايلى كدر حديث مذکور است پیشتر هر يك در مقام خود مذکور است بهذا  
سبب تفصيل متعین تر ترجمه شده اشاره به بعضی از امور غیر ظاهر میماند قوله فانشدكم بالله یعنی قسم  
سیدیم بخدا اسجد اقله بین یکدیگر صدقه بمجل این امر بر وایت جمیع مفسرین هر دو فرموده  
چون اخذ می صحابه بار سوختن امر از بسیار میگفتند و ان شئت را از کثرت مجلس و نظم بسیار است

خوش می آمد و حیایان می شد که پیش از طلوع می شد که ایشان را مانع شود و لهذا نازل شد آیه یا ایها  
 الذین امنوا اذنا جئتم الرسول فقد موافقین بیده بخوبی یکم صدقه حاصل ظاهر شد آنکه آن  
 کسی که ایمان آورده اید چون مناجات کنید و زار گوید بار رسول الله باید که پیش از راز گفتن  
 صدقه بدید پس همه اصحاب ترک مناجات و مناجات بار رسول الله کردند بعضی از راه فقر و جمعی از  
 راه خست و بخل و حضرت امیر در آنوقت یکدینار طلا داشت آن را بده در هم بفرودخت و بده دفعه  
 هر بار در جیبی بصدقه میداد و بار رسول الله را از میگفت و تا حکم این آیه باقی بود بغیر از امیر المؤمنین  
 کسی بار رسول الله را از گفت تا آنکه برای سر زدنش صحاب آیه الشفقتهم ان تقد موافقین بیده  
 بخوبی یکم صدقه نازل شد و حکم آیه بخوبی منوخ گشت و حاصل ظاهر آیه آنکه آیا ترسیدید که پیش از  
 مناجات بار رسول الله صدقه بدید و لهذا حضرت امیر فرمود که در قرآن آیه هست که بغیر از  
 هیچکس بان عمل کرده است و بنی دلیعه بعین مذهب بر وزن سفینه قبیل المیت از قبایل یمن قلب  
 بقاف بر وزن فحیل یعنی چاه و محفل خبر قلب بر وایت انطب خوارزم آنکه در شب بر روی کف  
 با صحاب گفت که گیت از برای ما آب بیار و پس برخاست علی بن ابیطالب و مشک را بر دوش  
 بر سر چاهی عسقی آمد و مشک را بر آب کرد پس خدا تعالی و جی فرستاد و بجهنم و سیکانیل  
 و اسرافیل که بیار می محمد و لشکر او بر وید و ایشان با ملک دیگر فرود آمدند و در آن اثنا بر سر  
 چاه بر علی ابن ابیطالب گذشتند و بر آن حضرت همه ایشان سلام کردند و بر وایت فریقین در جنگ  
 احد و وقتی که اصحاب کریمه بودند و حضرت امیر بر رسول الله ایستاده بود و از هر طرف که  
 فوجی از مشرکان قصد رسول الله میکردند بفر و الفقار ایشان متفرق می ساخت چنانکه  
 نازل شد و میخواند لافقی الاطی لاسیف الاذ الفقار بعد از آن گفت بار رسول الله تعجب میکنند ملک  
 از جافتن علی از برای تو و چون مواساة بال یعنی از مال خود بهمرازی میکی کردن متعارفست چنانکه  
 گفت هذه هي المواساة فیض نیست مواساة که کسی بجان بهمرازی کند ز آنکه از مال خود دیگر  
 را بهره مند سازد و بر وایت متواتر بر دو فقره رسول الله یعنی ابن ابیطالب فرمود تو مقام  
 خوابی کرد و با کشین و مار قین و قاسطین و مراد از نا کشین سپاه جمل است که بر سر کردگی عایشه

و علمه و زبیر با حضرت امیر مومنان جنگ کردند و چون ایستادند و بیعت امام بحق را نخواستند رسول خدا  
 این اسم را بر آنها جاری ساخت و مراد از قاسطین معاویه اصحاب اوست که از حق عدول کردند و  
 با آنحضرت که خلیفه و وصی رسول خدا بود قتال کردند و قاسط یعنی عدول کننده از حق است چنانچه خدا تعالی  
 فرموده و اما القاسطون مکانوا بجهنم طبا و ادا از عارقتن خوارج هر و انست که رسول خدا از حق آنها  
 بمقتن من الدین کما یبق السهم من الیمیه یعنی بیرون میجهد از دین نجی که تیر از کمان بی  
 جهد و حکایت روششم در کتب فقیهین مذکور است و موافق بعضی از روایات ابن مغضالی این است که  
 وحی نازل شد بر رسول خدا و در حالیکه سر مبارکش در کنار علی بود پس علی ابن ابیطالب بواسطه آنکه سر  
 رسول خدا در کف داشت غلظت نمرد تا آنکه غروب کرد و آفتاب پس رسول خدا گفت اللهم انک ان  
 علی علی طاعتک و طاعة رسولاک فارد و علیه الشمس یعنی خداوند اگر علی بطاعت تو و  
 و قد رسول تو بوده است پس باز گردان از برای او آفتاب را از مغرب طالع شد تا علی ابن ابیطالب  
 نماز عصر کرد و بعد از آن غروب کرد **مبحث** در تفسیر با فضیلت امیر المومنین بر هر صاحب  
 قدرت مستقیم پوشیده نیست که یکیک از جابت خدا و رسول باین همه فضایل که مذکور شد ممتاز باشد  
 اکمل و افضل جمیع اصحاب است و اعظم است در ارج و اقرب و در منزلت نزد خدا و ایتما و انکاش  
 محض مبارک است و نیز هر که از حالات آنحضرت فی السجده اطلاعی باشد به یقین میداند که بعد از  
 رسول خدا در جمیع کمالات احدی را لاف همسر با آنحضرت نمی رسد او را در علم برابر با  
 تحقیق ظاهر است که آنحضرت اعلم الناس بود و این اصحاب در جمیع مسائل مشکله با آنحضرت رجوع میکردند  
 و حکما از کلمات و خطب آنحضرت استفاده حکمت نظری و عملی کرده اند و میکنند و فقها و مغتربین  
 جمیع فرق اسلامی با امام جعفر صادق <sup>علیه السلام</sup> میفرمودند یا بن عباس و این بر دو از آنحضرت تعلیم گرفته  
 اند اما بن عباس خود بلا واسطه نشد آنحضرت بود اما امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که او از  
 پدرش امام محمد باقر علیه السلام استفاده نموده و او از پدرش امام زین العابدین و او از پدرش  
 امام حسین و او از آنحضرت تعلیم گرفته بلا واسطه و هر کس تامل در خطب پنج البلاغه کند میداند که جمیع  
 مسایل حقه طبیعی و الهی در آنها مندرجست با نهایت وضوح و جمیع مکملین از مستقره و اشاعره منقذی

در تعلیم بعد از بن محمد بن عقیقه و او با آنحضرت ارادت یافته بود و اسطوخودوس را نیز او را  
 با بوالسود تعلیم فرمود با اتفاق و علم فصاحت نیز از آنحضرت آموخته و بعد از جمیع ضمایح خطب آنحضرت  
 را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق گفته اند و کمال صوفیه نیز حقه خود را با آنحضرت میرسانده و اسرار  
 علوم غریبه نیز همه خود را با آنحضرت منسوب میسازند و از فیض کتاب جعفر و جامع که بر دیات متواتر  
 علمای اهل بیت از آنحضرت است و مشتمل است بر علم الدین و آخرین بهره مندگشته اند و جمیع که در اهل  
 خلاف معتقدند نیز برین اعتقاد بنموده اند **میر سید شریف** در شرح مواقف در بحث تعلق  
 علم و احوال معلومین چنین گفته بدستیکه جعفر و جامع دو کتابند از علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شده  
 در آن دو کتاب بظهر یقین علم حروف و حروفی که حادث میشود تا انقضای عالم دانائی که معروضند  
 از اولاد او میدهند آن دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو کتاب و در کتابت قبول عهدیکه  
 علی بن موسی از رضا مامون نوشته مذکور است که تو شاختی از حقوق ما آنچه را بیکدیگر آن تو نشاختی  
 پس من بقیه کم کردم عهد ترا لیکن جعفر و جامع دلالت میکند بر آنکه این عهد تمام نخواهد شد و بعد ازین  
 گفته که مغایر با نصیبی از علم حروف هست و منسوب میسازند در آن علم خود با ابا ولایت و من دیدم در  
 شام نظمی که در آن بسبیل رضا اشاره شده بود باحوال ملوک مصر و ششیدم که آن نظم مستحکم است از آن  
 دو کتاب تا اینجا بود و مضمون کلام **میر سید شریف و ملا سعد الدین** در شرح مقاصد  
 در مجتبی امامت نیز گفته که امام علی بن موسی رضا در آخر آنچه در پشت عهدنامه مامون نوشته بود این  
 بود که جعفر و جامع دلالت میکند بر ضد عهدی که تو کرده بعد ازین گفته که الحال آن عهدنامه موجود  
 است در مشهد رضوی مدخر اسان و بر متبع ظاهر است که اخبار بیغیبات آنحضرت از حد و حصر  
 متجاوز است مثل خبر دادنش زوال ملک بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و آمدن سپاه سر  
 و منقول و زوال دولت بنی عباس و مثل خبر دادن از شهید شدن خود از این لحظ و از شهید  
 شدن امام حسین در کربلا و از ششمان بن النبی قاتل آنحضرت و خبر دادن از گداز شدن خوارج از  
 نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید مجری که از خاصان اصحاب آنحضرت بود بعد از مدتی  
 هر دو دست در دمای او و خبر دادن از حجاج و افغانش و از گشتن کمال این زمانه

که از خواص آنحضرت بود برست آن ناپاک و خبر دادن از مصدوب شدن میثم غلام آنحضرت و بمیثم  
 نمودن نخلی که او را بران بردار کشیدند و خبر دادن از کشته شدن قهیر و خبر دادن بمیثم را  
 بن عازب تا زمان کشته شدن امام حسین و یاری کردن بر او امام حسین را و غیر اینها از اینجی در کتب معتبره  
 بر دو فقره روایت شده **و در کتب معتبره** روایات متعدده واقع شده که آنحضرت بر  
 منبر میگفت سلوئی آن تفقد و بی یعنی بر رسیدن من پیش آنجا که مرا نیاید و بعد ازین میفرمودند  
 چیزی که شما از من پرسید من از آنجا که هست ندانم **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت  
 بر منبر فرمود بر رسیدن از کتاب خدا برستی که نیست آیه از آیات قرآن که اگر آنرا میدانم که در کجا نازل  
 شده و بر رسیدن از قهیر نفس نیست فتنه گر آنکه میدانم پیشتر و از او میدانم اکنون تا که دران فتنه میکنند  
**احمد بن محمد** روایت نموده و در مسند که بنود از اصحاب رسول خدا ام احمدی که سلوئی گوید بر علی بن  
 ابیطالب و دیگر روایت کرده در مسند از سعید بن سبک که عمر بن الخطاب پناه میداد و بعد از آنکه  
 حل آنرا از علی بن ابیطالب نشنیده بود و چرا چنین نباشد و حال آنکه از او ان طفولیت تا او ان طاعت  
 خیر المرسلین با نهایت حفظ و ذکا و حدس صایب همواره در خدمت رسول خدا می بود و همیشه از آنکه  
 تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اتمام در ارشادش بجای آوردند و لهذا عرفان و فاش میرسد  
 رسیده بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما انزلت یقینا ما صلت آنچنان بر من حقیقت  
 امر روشن است که اگر پرده حجاب از میان برخیزد در ایمان من نیغیراید **و دیگر** در زهد بحکیم از اهل  
 حضرت مکتوفیت که غیر رسول خدا در ترک دنیا و گذشتن از لذت آن مثل علی بن ابیطالب نبود  
 که همیشه بدینا خطاب میکرد و میگفت ترا سه طلاق داده ام و پیوسته برانان تا آنجور که خوار گشت  
 بود و هر میکرد که مباد احسین دران روغن یا چیزی دیگر که فی الجمله لذت بخشند داخل گشتند و همیشه  
 نشن بود و بغلیں از لیس می پوشید و خود لباس پاره شده خود را می دوخت و بعد همیشه خود را  
 از لیس میکرد **و دیگر** در عبادت با اتفاق همه بغیر رسول خدا کسی از آنحضرت عابد تر نبود و استقامت  
 در عبادت میرسد بود که در عین نماز یکبار از جبهه مبارکش میکشیدند و خبر داری شد و از بسیار  
 سجود و زمین منورش مثل سینه شسته شده بود و همه کس او را نماز شب دعا و مناجاتها را

از آنحضرت کس کرده اند و حاضرین در اخلاص این بود که فرموده و الله ما عبدك خوفا من نار  
 ولا شوقا الي جنتك ولكن رايتك للعبادة فعبدتك حاسلش آنکه بخدا قسم که عبادت  
 نکردم ترا از ترس دوزخ و نه از خواهش بهشت و لیکن چون ترا مستحق عبادت یافتیم عبادت کردم و هر  
 در شجاعت با جماع جمیع فرق اسلام از همه است اجتماع بود و در تمام اقطار و بلاد بر آنحضرت مثل منبر نهاده  
 و در کثرت جهاد و قتل مشرکین بکس مثل آنحضرت نبود و هر کس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف  
 باشد می داند که این سخنان و قدرت ربانی است نه جسمانی در واقع کسیکه جبرئیل در شانش کافری  
 الا علی لا سیف الا ذوالفقار نخواهد و رسول خدا در وصفش بگوید لضربة علی یوم خندق  
 افضل من عبادة الثقلين که ای ایا که در شجاعت و قوت و برابری تو آنقدر و لهذا در کتب اخبار  
 روایت شده از عمر و حسن و حسین که در حق آنحضرت گفته اند لولا سیفه لما قام علی الاسلام  
 و دیگر در سخاوت نزد همه کس مسلم است که آنحضرت اسبی از جمیع امت بود و در جان بخشی آن سینه  
 داشت که در شانش نازل شد و من الناس من شیری نفسه ابتغاء مرضات الله و شرف  
 نشین نیز بر عالمیان روشن است آنحضرت که ام شرافت زیاده از این عم رسول خدا و زوج فاطمه  
 زهرا علیهما السلام بودن مقصود است و همچنین در هر صفتی از صفات کمال احدی از امت با آنحضرت  
 برابری نمی تواند کرد و این بر مطلقین احوال و احوال بسیار ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت  
 افضل امت است و هر گاه افضل باشد خلیفه و جانشین رسول خدا آنحضرت خواهد بود زیرا که تقدیم  
 مفضول بر فاضل قبح است عقلا **اصول دهم** در ذکر برخی از مطاعن داله بر سلطان امامت  
 خلفای نموده مشتمل بر چهار تذکره تذکره اول در مطاعن مشتمل بر آنکه از این جمله مختلف هر سه از  
 جیش آسامه و بیان این امر بر سبیل اجمال آنکه با اتفاق ارباب سیر و فقیهین حضرت رسول خدا و ائمه  
 قریب بر حجت آسامه بن زید را امیر گردانید بر ابو بکر و عمر و عثمان و جمعی کثیر از صحابه و انصار و حکم  
 فرمود تا بجانب فلسطین بفرستند و سر داری آسامه و تا یکدیگر بلیغ نمود در بیرون رفتن ایشان  
 از مدینه و مطابق روایت رئیس متکلمین ایشان صحیح شهمستانی در کتاب ملل و نحل و روایت میر سید  
 ثقیف از آمدی امام شیوای ایشان در شرح مواقف و غیر اینان از علماء مورخان مفسرین و

لعن الله من تخلف عن مجلس اسامه يعني منت كن و خدا بر كسيكه تخلف كند از لشكر اسامه ايشان  
 هسته بخاري انحضرت را بهانه ساخته از مجلس اسامه تخلف نمودند كه مبادا بعد از رفتن ايشان خلافت بعلي  
 ابن ابیطالب قرار گیرد بلكه بر همه ظاهر بود كه انحضرت بمقتضاي آيه شريفه و ما ينطق عن الهوى ان  
 هو الا وحي بوحى بر چه ميغرايد بوحى باياني است و همه كس سامورند باطاعت آن پسر جمجمكه امر رسول خدا  
 نشنوند و مسيبي او عمل نمكنند يعنيني است كه صلاحيت خلافت بغيره آخر الزمان ندارند و نیز ظاهر است كه اگر رسول خدا  
 بخلافت كسي از اين سه راضى مى بود در حين وقتي ايشان را بپيرون رفتن از مدينه امر نميغرمود  
 و آنها را تابع اسامه نميكرد ليكن چون انحضرت بر ما في الصيحه ايشان اطلاعي داشت آنها را بر حق با اسامه  
 سامور ساخت و علي بن ابیطالب را نزد خود در مدينه نگاه داشت تا از باب شعور امتحان شود كه آنها قابل  
 خلافت نيسند و كلكم كفر ايشان چه باتفاق جميع امت اين سه بعد از مدتها كه كافر بودند دبت مى گزشت  
 شرف اسلام دريافتند و علي بن ابیطالب باتفاق در طغيي معادات ايمان ممتاز گردیدند و عقل سليم  
 متحقق است كه هر كه سجده است كرده باشد قائلست مرتبه رفيع خلافت رسول خدا كه صنف مرتبه نبوت است  
 ندارد و آيه شريفه انى جاءك للناس اما ما قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدك الظالمين  
 نیز برين دعوي بر ما نيت قاطع زير كه بحضرت ابراهيم خبر داده كه من گرداننده ام ترا از راس مردم  
 ميشو و مقتدا و حكمايت كرده از ابراهيم كه از ذريت من نيز امام و پيشوا اگر دان و در جواب فرمود كه نبي رسد  
 عهد من يعنى امامت بظالمان و مراد از ظلم ظالم در حين ظلم نيت چه ظاهر است كه حضرت ابراهيم از ابراهيم  
 ذريت ظالم در زمان ظلم امامت را طلب نميكند و نیز مراد منحصرا دران ذريت كه هر كه متصف بصفت ظلم  
 شده باشد نيت و الا جواب مطابق سوال نخواهد بود پس مراد از ان با ذريت است كه بالفعل صالح  
 و عادل باشد و در بعضى اوقات بتصف بصفت ظلم شده باشد يا اعم از ذوات ان كه اصلا متصف  
 بظلم نشده باشد و بنا برين جواب چنين ميشود كه امامت ميرسد بان ذريت كه متصف بظلم شده است  
 و در بعضى از اوقات ديگر كه در بعضى از اوقات كافر باشد ظالم نيز خواهد بود بمقتضاي آيه و انك انتم  
 هم الظالمون پس روشن شد كه خلفائى كه چندين سال كافر بودند مستحق خلافت نيسند و اگر كسي گويد  
 مرا عهد نبوت است بلكه مخالف ظاهر آيه و قول اكابر بغيريت ايشان مثل صاحب كشاف و امثال



دوست بی فایده نیز بهت زیر که هرگاه نبی جایز الظلم نباشد حلیقه نبی که نایب دوست و بعد از او در امت او  
 بهدایت خلاق و حفظ احکام دین مشغول است نیز باید که جایز الظلم نباشد چنانکه ظاهر است بر صاحب انصاف  
 و از مویات مثبت مقصود است آنچه خدا تعالی در سوره ابراهیم فرموده که ابراهیم در ساجات گفت  
 و اجنبی دینی ان تعبد الا صنایم رب انهن اضللتن کثیرا آمن الناس فمن تبعني فانه مني  
 یعنی دور کردن مرا و فرزندان مرا از آنکه پیوسته بنان را ای پروردگار من بدستیکه بنان گمراه  
 کردند بسیار از مردم پس هر که پیروی من کند بدستیکه او از من است پس از اینجا ظاهر شد که از ذیت او  
 هر کس که بت پیوسته پیروی او نموده و هرگاه پیروی او کرده باشد از او نخواهد بود و هرگاه از او نباشد یقین  
 است که طلب امامت از رای او کرده و نیز مویده مطلوب است روایت ابن مغازی از ابن مسعود که هر که  
 گفت انتهت الدعوة الي و الی علی لم یجد احدنا قط الصنم زیرا که حاصلش اینکه رسیدن به  
 علی مشیوائی و نهائی از برای آنکه مایه را هرگز سجده نموده ایم پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات منافق  
 نداشت با امامت رسول خدا این طور سخن نمیفرمود چنانکه ظاهر است **دیگر** ترک تجیه و گفتن و تقریر  
 رسول خدا کردن و همان لحظه بدون مشوره با اهل بیت رسول خدا و سایر اقبای آنحضرت در اخذ  
 سعی و تلاش نمودن زیرا که ظهور این امر ازین دلیل است ظاهر بر عدم اخلاص و عقیده نهایت صریح  
 بر امامت و حکومت اگر نه به معنی دارد که خیر المرسلین که بعضی کولال ما خلقت الا فلان است  
 بطبیعی او موجود گشته ایشان را از ذلت کفر و خواری جا حلیت بغیر اسلام سزاوارتر گردانده و سالها از سزا  
 و هدایت ایشان متخل زحمتی بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت درباره شان مینماید  
 دارد و ایشان اصلا متوجه تغیر و تکفین جسد مبارک آنحضرت نشوند و امر تعزیه اشتغال نه نمایند و با  
 اهل بیت او که قرآن مجید از عصمت ایشان خبر داده مشورت نکنند با آنکه بر همه ظاهر بود که رسول خدا محبت  
 و اطاعت ایشان را اجر رسالت قرار داد و صلوة برایشان را جزو صلوة بر خویشین گردانید و امت را  
 مکرر با طاعت ایشان مامور ساخت و فرمود که اگر اطاعت بایشان نکنید هرگز بمصالح نخواهید افتاد  
 و خبر داد که ایشان با قرآن و قرآن بایشان نیست و نجات از اطاعت ایشان حاصل نمیشود و توسل  
 بایشان موجب رسنگاری است و محبت ایشان باعث نجات است و همه را یقین بود که علی

بن ابیطالب در علم و زهد و سجاوت رای و تدبیر و سایر کمالات از جمیع امت سر آمد بود و همواره  
 از رسول خدا مفضل بشمار در حق او استماع می نمودند و مکرر شنیده بودند از آنحضرت که نسبت علی با من  
 نسبت هر دو است بموسی و این را خبر داده بود که علی با حق است و حق با علیست و می دانستند که خدا  
 در قرآن مجید اخذ اولی امت و نفس رسول خدا گفته و رسول او را سبط موی می نامد و گریه و دایه و او را  
 برادر خویش خوانده و فرزندان او را فرزندان خویش دانسته و فاطمه زهرا را با و از زانی داشته و  
 خبر داده که او دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسول دوست میدارند و او را الهی اگر کسی بپرسد  
 از انصاف و شعور مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معر اسازد بیقین میدانند که با حق  
 بر کتاب اینقسم امور موجب نرارد بغير از حب ریاست و غلبه اهل بیت و الا بمقتضای عرت و عادت  
 و طور عقل و رعایت حقوق رسالت و یقین راه نجات و آئین دینداری و اجتناب از خطا و ضلال میباشد  
 که بعد از پرداخت امور لغزیت و بختی و کمفین رسول خدا با علی بن ابیطالب و سایر اهل بیت و اقارب  
 آنحضرت مصلحت دیده بر تقدیر عدم نفس خدا و رسول خدا بمشورت و صواب دیدار ایشان یقین غلیظه  
 نمایند که ای که متوجه آیات و احادیث نشده و اصلاً با مرتضیت نپرداخته و از اهل بیت مصلحت ندیده  
 از مردم برای خود دعوت بگیرند و بعد از ان اهل بیت رسول خدا بیکر و قهر تکلیف معیت نمایند عجب نیست  
 که شیعه اهل بیت علمای ایشان را امامت میکنند و میگویند چه معنی دارد سخن شما که امامت ابو بکر با حق  
 ثابت شده و خدا و رسول نفس بر خلافت بیکدیگر کرده اند و چرا رسول خدا با نهایت شفقت و عنایت  
 نسبت بحال امت این چنین امر عظیم را مصلحت دانگذازد ایشان از راه جدل میگویند امامت داخل در  
 اصول دین نیست بلکه از فروع است و اینچنین امر را اگر خدا و رسول خدا با اختیار امت و اگر  
 محمد و سید در دور امتثال این مقام از راه تدریس و عام فرمی آمده میگویند چون نهایت اتمام فرزند  
 امامت بود صحابه از در دینی که داشتند یقین امام را بر بختی و کمفین رسول و مشوره با اهل بیت او  
 مقدم داشتند و بر هر ذی عقلی ظاهر است که در دین صحابه پیش از در دین پیغمبر و اهل بیت او نبود  
 صحابه را غم امت و نکولت پیش از ایشان نبود و همچنین نزد همه کسی روشن است که اگر ایشان این  
 مقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسول خدا مصلحت اهل بیت امر خلافت را انظام دهند چه

معهده مترتب نمیشد و اصلا خلل در دین را پدید نیافت و چگونه چنین نباشد حال آنکه بعقیده همه ایشان در روز اول دویم کار معیت با تمام بر رسید و معجزانه بلاد اسلام را کسی باخت و تاراج کرد و زکری از مسلمانان بدست کفار آید و نه بر سر مدینه کسی سخن آورد و **بگویم** آنکه ابو بکر و عمر بواسطه اخذ معیت از اهل بیت قصد سوختن خانه فاطمه را کردند **این عید** امام معتمد القول ایشان در جزو رابع از کتاب عقد چنین گفته که امام علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه و ابو بکر عمر را گفت اگر با بکنند از بیعت مردوز اگر پس عمر آمد با آتش افروخته تا خانه فاطمه را آتش فاطمه گفت یا این خطاب آمد که بسوزی خانه ما را عمر گفت آری و صاحب کتاب محاسن انفس **بگویم** آنچه در کتاب سقیه نیز قریب بهین مضمون روایت کرده و **واقعی** که از اجله مشایخ قریب العهد ایشان است روایت کرده که عمر بن الخطاب با جمعی که در ایشان بود اسید بن الجحد و سلمه بن اسلم آمد نزد علی و گفت بیرون آید و الا خواهم سوختن خانه را بر شما و **این خبر** که از معتمدین ایشان است در کتاب غررش نقل کرده که زید ابن اسلم گفت من از آنکس می بودم که با عمر بن خطاب بهیمة بر در خانه فاطمه بر آمد پس عمر بفاطمه گفت بیرون کن در خانه تست و الا خانه را با هر که در آنست خواهم سوخت و در خانه علی بود و فاطمه و حسنین و جعفری از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من آتش خواهی زد عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت این خبر و **مخبر** جریر بن کثیر طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر که از مشایخ علمای ایشان در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که و الله خواهم سوختن خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آید از بیعت و **صاحب تل و خل** که از معتمدین علامت نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه را کرد و طعلی محسن نام از حضرت فاطمه را اساقط شد بلب المکه در آن روز از عمر بن الخطاب با سخنتر رسید و **این ابی** **احمد** در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد او ستادم بقیعت کجی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه باینکه در میان بهارین اسود او را به نیره و ساقط شدن حمل از او و سباج کردن رسول خدا آخون بهارین اسود او را به نیره و سباج کردن رسول خدا مباح گردانده خون بهارین اسود او را از برای آنکه او زینب را ترسانند حاصل

این روایت در کتاب محاسن انفس و در کتاب غررش و در تاریخ جریر بن کثیر و در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که و الله خواهم سوختن خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آید از بیعت و صاحب تل و خل که از معتمدین علامت نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه را کرد و طعلی محسن نام از حضرت فاطمه را اساقط شد بلب المکه در آن روز از عمر بن الخطاب با سخنتر رسید و این ابی احمد در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد او ستادم بقیعت کجی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه باینکه در میان بهارین اسود او را به نیره و ساقط شدن حمل از او و سباج کردن رسول خدا آخون بهارین اسود او را به نیره و سباج کردن رسول خدا مباح گردانده خون بهارین اسود او را از برای آنکه او زینب را ترسانند حاصل

از قضا شد ظاهر حال این است که اگر رسول خدا زنده می بود هرگز مباح میگردانید خون کسی را که کشته  
را ترسانید تا آنکه اصطلاح نمود بعد از این گفته که پس من گفتم با ابو جعفر نقیب که من از تو روایت کنم  
با آنچه جمعی میگویند که ترسانید و شد فاطمه و محسن از وسطا شد ابو جعفر گفت نه این را از من روایت  
کن و نه تظلماتش را ای اهل انصاف و ارباب شعور به مید که بواسطه حکومت پسر و زه از این خطا  
و این ابو تحفه نسبت بآل پیغمبر آخر الزمان که ملائکه بنیاد می ایشان افتخار میکنند چه نوع ظلم و ستمی  
بطور آمده بروایت بزرگان و مشهوران مخالفین و معجزان نهایت رسوخ بر این نامشایسته بنی امیه و  
شدت عصبیت و بیعت این چند ستمکاران را خلیفه و امام می دانند و من یضلل الله فما له من هاد  
**دیگر** که نجات ایشان از سقراطه کفار چنانکه در کتب ارباب سیر بر دو فرقه مفضلند کور است که در جنگ  
خنین بقولی چهار کس نزد رسول ماند علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و عبدالل بن مسعود و بقولی  
ده کس علی و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث و ربیع برادرش و پنج دیگر باقی  
مردم که از جمله ایشان خلفای ثلثه بودند عارفان بر خود پسندیده رسول خدا را در میان اعدایین  
گذاشتند و از جنگ روگردان شدند و همچنین در احد و خیبر چنانکه مخفی نیت بر و اتفاق ارباب  
سیر و بر صاحب فطرت پوشیده نیت که تا اخلاص و اعتقاد نسبت بر رسول خدا ثابت است و رسوخ  
در دین باقی است از پنجکس انقسم افغان شیشه بطور بی آمد در واقع صاحب قوتی که نسبت بکون  
خودی فی السجده موالات و آمیزشی داشته باشند برگزیده خود قرار میخوانند و اد که او را در سبک گذارند  
خود راه سلامت پیش گیر پس با وجود ادا و عقیدت درست نسبت بر رسول خدا چگونه از کار  
این چنین امر قبیحی توان نمود و از تعصبات رسول الهی بمنزه و بیگانه شود و در برابر  
تقریر آی و یوم خنین اذ انجینا که کشتیم بواسطه اصلاح نامردی و گریز خلفای ثلثه نفعه در آن روز  
بغیر از عباس و ابوسفیان بن حارث کسی نزد رسولی نماند و هیچ نمیدانیده از تکذیب رسول خدا که با اتفاق  
در حق امیه مومنان و سرور مردان فرموده که ما را خلیفه اند بر هر که اندک مشوریه دارد ظاهر  
است که در حق کسیکه خدا تعالی در قرآن مجید او را یاد کرده که نفس خود را فدا کرده از برای  
خوشنودی خدا و جمیع خلایق از کافر و مسلمان و عرب و عجم و ترک و دیلم او را استیضاح نامشاید

و ملایک از حلمات او در عجب اند و جبرئیل در حق او گفته لا فتی الا علی لاسف الا ذوالفقار  
 این قسم بهتانی گفتن بغیر از حاق و جهات و عداوت موبنی بکندارد اللهم احش مع خلفائه  
 الصادقین ابوبکر و عمر و عثمان **شماره دوم** در مطایف مختصه ابوبکر از انجده آنکه منع  
 حق فاطمه زهر اکرد و آل رسول خدا را کاذب و فاین و جاهل و ائمه و بیان این قصه بر سبیل اجمال  
 بعد از فتح خیبر و نزول آیات ذی القعدة حقه که امر است بدادن حق ذوالقربی رسول خدا  
 فدک را که دومی است از حجاز فیک حضرت فاطمه زهر ائمه و در زمان حیات رسول در تقریف حضرت  
 فاطمه بود و بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر حضرت فاطمه را از تصرف در فدک مانع آمد پس آنحضرت  
 اظهار کرد که بمن خبر من بخشیده است ابوبکر سنی او را نشنیده از سید بناء عالمیان گواه طلبید مطابق  
 روایات مشکوئه ابوبکر چه صاحب کتاب سفینه فدک که همه اوراقه و متحد و متبوع میداند در و  
 و اقدی و یاقوت حموی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بشر بن وید و ابن ابی الحدید و صاحب  
 تاریخ آل عباس و صاحب کتاب ملل نخل و عمر بن شیبه و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن حضرت فاطمه  
 امیر المومنین و ام ایمن را گواهی طلبیده ایشان گواهی دادند آنگاه ابوبکر گفت گواهی شوهر در حق  
 زنی سموع نیست چه محتمل است که برای جلب نفع خود گواهی دهد و ام ایمن نیز چون یک زن است  
 گواهی او اعتبار دارد و این وسیله فدک را از تصرف خیر الشایرون برده داخل بیت المال نمود  
 و بر وایت شیخ حلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابوبکر از آن مخصوص خود ساخت و همچنین  
 عمر و چون غضب فدک بر عالمیان روشن بود لهذا از خلفای بنی امیه عمر بن عبدالعزیز و از بنی عباس  
 ابوالعباس سفاح و مامون و غیرهما از ابو لاد فاطمه تسلیم کردند **ابو لاد عسکری** در کتاب  
 اخبار الاوائل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بپوشه فاطمه زد که عمر بن عبدالعزیز بود و بعد از زمان  
 او از ایشان گرفته شد تا زمان سفاح اولی خلفای بنی عباس پس سفاح با ایشان باز داد و بعد از  
 سفاح از ایشان گرفته شد تا زمان مهدی بن منصور عباسی پس او نیز با ایشان باز داد و بعد از  
 مهدی از ایشان گرفته شد تا زمان مامون بعد از آن مامون با ایشان تسلیم کرد و **دو شاخ**  
**مقاصد** نیز در شرح کتاب مذکور گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اول عمر عبدالعزیز

فذک را با ولاد فاطمه باز داد و بعد از آن در سال دوصد و بیست از هجرت مامون بجای خود نشست  
 تا فذک را با ولاد فاطمه باز داد تا اینجا بود و مضمون کلام شارح مقاصد و نجلی از اینجانب صاحب تاریخ  
 اهل عباس درین باب ذکر کرده این است که بعد از آنکه جماعتی از ولاد حسن نزد مامون دعوی  
 فذک کردند مامون جمع نمود و دو کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را تاکید کرد که گمان مصواب  
 نمانوده از متابعت حق درستی سر نه بچند پس ایشان بروایت واقعی و بشهرن دید و غیر نقل  
 کردند که بعد از فتح خیمه جبل تباه و آن ذالقرن الحقه نازل شد پس رسول خدا هم گفت کبیت  
 و چه چیز است حق و جبریل گفت فاطمه است که فذک حق اوست پس رسول خدا هم فذک را با شخصت  
 داد و در وقتیکه ابوبکر فاطمه را از تصرف در فذک مانع شد آنحضرت فرمودیدرم من داده است  
 و ابوبکر و لا قبول نموده خواست تا درین باب چیزی نوشته فذک را با شخصت باز دهنم الخطاب  
 گفت از فاطمه منیه طلب کن پس ابوبکر از آنحضرت منیه طلبید و آنحضرت امیرالمومنین و ام ایمن و  
 اسما بنت عیس و ابوجوایی آورد پس ابوبکر بر طبق این چیزی نوشت تا فاطمه تصرف در حق خود نماید  
 آنگاه عمر شینه نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفته نوشته ترا محو ساخت و گفت فاطمه زنی است  
 و علی بن ابیطالب ثوبه را دست غرضش جلب نفع است از برای خود و موجود شهادت و وزن خود  
 اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه را از آن اعلام نمود آنگاه حضرت فاطمه  
 قسم یاد کرد که ایشان گواهی بر استی داده اند و بایشان گفت شما شنیده اید از رسول خدا هم که گفت  
 اسما بنت عیس و ام ایمن از اهل جنتند ایشان اعتراف کردند که شنیده ایم و معجده احق آنحضرت  
 را نداده پس از ایشان آزرده شده قسم یاد کرد که سکایت هر دو را نزد رسول خدا هم خواهم کرد و  
 چون جاری شد وصیت کرد امیرالمومنین را تا نگذارد که ابوبکر و عمر بر آنحضرت غارت کنند و روز دیگر  
 مامون نزد کس از علما و فقها جمع کرد و بعد از مناظره بر استحقاق فاطمه اتفاق نمودند بعد از آن  
 مامون از ایشان فضیل علی ابن ابیطالب پرسید و ایشان برخی از فضایل آنحضرت ذکر کردند  
 چنانکه مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضایل حضرت فاطمه پرسید و همه فضایل طیبه  
 بروایت کردند و ام ایمن و اسما بر رسید گفتند رسول خدا هم فرمود که این هر دو از اهل جنت اند

پس مامون گفت چگونه می کنید که علی باین فضایل و زهد و روح بفرقی تمهات و بدایا که با تجربه علم نداشت که شما در حق فاطمه اعتبار نداشتید و همچنین کدام عاقل تجویز میکند که فاطمه با بهارت و عصمت و سیده نساء عالمیان بودن چنانکه شمار و آیت گردید طلب غیر حق خود کند و خواسته باشد که مال جمیع مسلمانان را بطلب مقترف شود و بعد از بسیار ازین قسم سخنان صواب مامون حکم کرد

تا فک را با دلا و فاطمه دادند و سوختا درین باب ساله نوشتند و امر کرد که در موسم حج انرا بر مردم

سخن آتش و ان رساله را اصحاب تاریخ و تالیفات خود ذکر کرده اند **صاحب المعجم الکبیر**

بعد از آنکه گفته فک دبی است از حجاز واقع در دروزه مدینه و از رسول خدا بود و فاطمه گفت رسول خدا ان را بمن داده و ابو بکر از و شاهد طلبید ذکر کرده که عمر بن عبد العزیز فک را بر ورثه فاطمه باز داد و بعد از وی ابو العباس سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون نیز در زمان خود بایشان باز داد و امر کرد تا از برای ایشان سجلی برداخته و بر مامون خوانند

پس و عمل خزاعی درین باب گفت **شعر اصبح وجه الزمان قد ضحک** رد مامون هاشمیا

قد کما نایجا بود مضمون کلام صاحب معجم الکبیران حاصل معنی شعر آنکه زانرا از نشاط خندان شده

بسیب رد مامون فک را بمنی هاشم و چون سیده نساء عالمیان دید که ایشان دیده و دانسته

از رسول خدا و عادت کذب آل معصوم حضرت نمودن حق ایشان را بخصف تصرف کردند لهذا بار فک

برای اتمام محبت بعنوان وراثت مسلم الثبوت مسلمان بود و عوی نمود چنانکه روایت کرده اند

**بخاری و مسلم** در صحیحین خود که فرستاد فاطمه نزد ابو بکر و طلب کرد میراث رسول خدا از

آنچه داده بود رسول خدا در دنیا و فک و آنچه باقی مانده بود از خسر خیر پس ابو بکر با نمود و گفت

بدرستی که رسول خدا گفت لا نفیث ما ترکناه صدقه حاصلش آنکه از ما پیغمبر ان میراث برده

نیشو و آنچه را باز گذاشته ایم صدقه است و بعد ازین چنین روایت کرده اند که پس فاطمه غضب

کرد و برای بکر و دو سر گردید و دیگر مستحکم شد با و تا آنکه بعد از شش ماه رحلت نمود و چون فوت شد

علی بن ابیطالب آنحضرت را در شب بدگون ساخت و رجعت فرادانی بکرا در توفیق آنحضرت

ای اهل انصاف و صاحبان فطرت مستقیم نظر کنید که امام ایشان چگونه از عده ابر رسالت

بیرون آمد و بجه نوع وصیت پیغمبر آخر الزمان را در حق عترت او بجا آورده و حرمت سلامه نبوت  
 را چه قسم نگاه داشت و اهل بیت مطهر از رجس را که قرآن با ایشان داشت و قرآن اند و تمسک با ایشان  
 موجب نجات است بجه علمی ستم ساخت در واقع کدام بی آن رزم نمود و در امیدارد که قره العین رسول  
 که خدای از عصمتش خبر داده و در کتب صحاح فریقین رسول خدا سیده شد اهل جنت و بضعه نمود  
 خوانده و آزار او از خداوند الهی خواسته شد که حق جمیع مسلمین را بظلم تصرف نماید و فرضی علی با آن  
 همه فضایل که در سوره آمده و باره او شهادت اند چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و آن  
 تقدس و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و میا پد و ریاضت و گذشت از لذات نفسانی و ذوق  
 دنیوی که نزد جمیع فرزندان مسلم است برای نفع خود حضرت فاطمه را از امر ماصواب مانع نشود و باین  
 اقتضای نموده گواهی مآخیز بدین معنی با مدرن قبا سح اجمالی هر که ادنی شعور باشد میداند  
 که ظهور این امر شیخ از ابوبکر بغیر از حد و غنا و دولت ذاتی هیچ موجهی نداشته چنانکه در کتب  
 اهل بیت بطریق تواتر بصحت رسیده و آنچه را حضرت امیر در ترویج البلاغه در نامه که بعثمان بن حنیف  
 که از قبل آنحضرت والی بصره بود مندرج ساخته مصدق مطلوب است و آن اینست کلمات فی ایدیتنا  
 فذلک من کل ما اهلته السماء فحسد علیها نفوس قوم و سمیت عنها نفوس  
 آخرین و نعم المحکم الله یعنی بود در دست فذلک از آنچه سایه انداخته بران آسمان یعنی در  
 تمام روی زمین ما را همین فذلک بود پس حدیث برادران نفسی جمعی یعنی ابوبکر و تابعان و در  
 گذشته از آن بخواهیم دیدی قومی دیگر یعنی آل رسول خدا و خدای تعالی خوب حکمت و مستصان  
 بنی امیه پرست بواسطه اصلاح فعل بر ابوبکر گاهی تا در عصمت رسول خدا حرف میدارند تا بعلنی  
 و فاطمه چه رسد و سستی میت که تجویز عدم عصمت در حق رسول آخر الزمان و کمال این چنین  
 خیانت و ظلمی در باره حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا که محض است پس دوستداران  
 ابی بکر در حقیقت خود را و او را بر دو تکفیر کرده اند و گاهی میگویند اگرچه ابی بکر میدانست که ایشان  
 راست گو و معصوم اند لیکن آنچه کرده موافق شرع است و التزام کرده اند که اگر پیغمبر نیز  
 دعوی کند از وجیه باید خواست هر چند نزد قاضی یقین الحسم باشد و چشم پوشیده اند از آنکه



فایده بین معمول طین است از برای حاکم و لهذا اقرار اقصای است از بین پس در وقتیکه حاکم جنم بعد  
 قولی داشته باشد دیگر طلب بین یعنی است و خلاف بدین عقل جمع عقلا است و لهذا در کتب  
 فزینین روایت شده که اعرابی بر سولخام دعوی قیمت شتری کرد و آنحضرت با اعرابی فرمود که قیمت  
 شتر را بتو داده ام پس اعرابی از آنحضرت بجهت طلب کرد آنگاه خریمه بن ثابت و دو شهید اعرابی  
 و گواهی داد پس رسولخام خریمه را گفت از کجی دانستی که من قیمت آن را داده ام خریمه گفت  
 اگر چه من حاضر نبودم لیکن گواهی دادم ازین جهت که تو رسولخامی و ما بتو ایمان آوردیم پس آنحضرت  
 خریمه را گفت شهادت ترا بمنزله دو شهیدت گردانیدم و باین سبب لقب بذی الشهادتین شد  
 پس ظاهر شد که این قسم جواب نیز فصل است بر حقاقت ابوبکر و تابعانش و بر سر عاقل مصطفی و دشمنان  
 که آنچه در مرتبه دوم ابوبکر از رسولخام روایت کرده کذب و افترا است اما اول از برای  
 آنکه از این سخن راست بود بایستی که رسولخام از ان رابعلی و فاطمه و فرزندان ایشان بگوید  
 زیرا که در اثبات تعلقی بایشان داشت و اختصاصی که ایشان را با آنحضرت بود دیگر را نبود با اتفاق  
 مسیح معنی دارد که رسولخام با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت بایشان داشت و بمقتضای  
 آن شریفه **والله لعشیتک الا حق بلین** ما مورسده بود باندازه افارب و همیشه در تعلیم و ارشاد است  
 خصوص علی بهوجهی بجز سزاوارتا آنکه قره العینش حضرت فاطمه زهرا و دانا و ابن عم و برادرش  
 علی بن ابیطالب نزدیکان یکان متهم باندانی و ظلم شوند العیاذ بالله **بخاری** در صحیح خود  
 روایت کرده که امام حسن در ایام شیر خوارگی خرابی صدق در دامن انداخت پس حضرت رسول  
 او را از آن منع نموده فرمود **الم تعلم ان الصدقة حرام علینا** یعنی ای تو نمیدانی که صدقه  
 بر ما حرام است تا اینجا بود مضمون روایت بخاری و برین مناقشه دارد آورده اند که چون در  
 زمان امام حسن طفل و غیر مکلف بود چه حضرت جنم فرموده **شیخ ابن حجر عسقلانی**  
 مقدم که از مشایخ علمای ایشان است در شرح بخاری در جواب اندین مناقشه حکم مصواب  
 شده گفته از برای آنکه امام حسن در آن وقت نیز مطالعه لوح محفوظ میکرد پس هرگاه آنحضرت امام حسن  
 را در شیر خوارگی مانع نمود و بگوید تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است و دانایان ایشان اعتراف

گفته که آنحضرت در ایام رضاع مطالعه لوح محفوظ میکرد و چگونه مرتضی عقی که باب مدینه علم است و همه  
 روایت کرده اند که او اقصای علم است و جمیع اصحاب مسائل از او استفتاء می نمودند و  
 رسول خدا ص در باره او در حدیث وارد در شان حسین فرمود که ابو جعفر منها علم بهرات بنزد  
 از انبیا گذشته باشد در سوختن او چه آنحضرت را و فاطمه را خبرند ازین معنی و انانیت او  
 آنکه صریح مخالفت کلام ربانی است چنانکه فرموده و وراثت سلیمان داود و نیز از ذکر کلمات  
 نموده که در حین طلب فرزند گفت انی حق الموالی من وراثتی فیه من لدنک و لیایینی  
 و میراث من ال یعقوب و ابعده ربی رضی یعنی ظاهرش آنکه من میراثم از بنی اعمام خود  
 که بعد از من خواهند بود پس عطا کن مرا فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و برگردان  
 ای پدر و دگر من او را رضی و صالح و محقق نیست که اگر آیه را بطاهر حمل نکنند و تکلف کرده بگویند  
 که مراد وراثت در علم و نبوت است معنی آیه پسندیده نخواهد بود بواسطه آنکه بنی اعمام ذکر یا  
 اگر استحقاق مرتبه داشته باشند پس چرا او نخواسته باشد که با ایشان برسد و اگر نداشته و بقیش  
 حاصل بود که با ایشان نمیرسد پس ترسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نخواهد بود در واقع پیغمبر  
 چرا ترسد از آنکه دیگران از ایشان او بعد از پیغمبر شود و نیز هرگاه مراد وراثت در علم و نبوت  
 باشد و ابعده ربی رضی لغو است چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم زیرا که رتبه پیغمبر که در  
 اول خواسته فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر نیست پورے شافعی مسطور است که روایت شده  
 از ابن عباس و حسن و ضحاک که مراد وراثت در مال است و ازینجاست که در هیچیک از کتب  
 ارباب سیر روایت نشده که او را دانیای سابق از ابای خود میراث نموده اند و نیز هر ذی سوره  
 میدانند که در بین قسم آیات وراثت در علم مراد بود بایستی که ظاهر باشد بر علی بن ابیطالب که  
 بعضی رسول خدا قرآن با اوست و او با قرآن تابع و خضوع و کثرت با تفق اعلم آیات قرآنیت و  
 همچنین بر حضرت فاطمه علیها السلام و حال آنکه خلافتش ظاهر بود و او را دعوی وراثت مال رسول  
 نمیکردند و این دلیل است ظاهر بر آنکه مراد وراثت در مالیت و منضم میکاره محض است  
 و آنکس که آنحضرت گفته اگر مراد وراثت در مال باشد لازم می آید که راستی باشد

چه یحیی پیش از ذکر یا از دنیا رفت سخنش از عدم تمسح و تامل ناشی شده از برای آنکه در کتب علما  
 معتبر ایشان مثل کثافت و تاریخی طبری مذکور است که یحیی بعد از ذکر یا کشته شد و معجزه بخت او  
 بر خودش نیز وارد است زیرا که از دعای ذکر یا که فرمود انی خفت الموالی من و لای طاهر است  
 که او فرزندی را طلب کرد که بعد از او میراث از و بهر دو گزند من و برای یحیی خواهد بود پس برین تقدیر  
 یحیی میراث پیغمبر را نیز بعد از ذکر یا نبوده پس دعا ذکر یا مستجاب نگشته باشد و قطع نظر از جمع  
 مراتب بر آنکه ادنی تمیزی دارد ظاهر است که دو دستی داشتند از او سلطان اس بعد از فوت ایشان  
 خود نسبت با ولاد و اقارب او این طور سر تنیک بلکه اسخ از دستش می آید از مهر بانی و رعایت  
 نسبت با آنها بجای آمد پس آنکه مستوریت برابر باب فتوت پس بر تقدیر محال که فدک از حضرت فاطمه  
 نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و عطف و تسلط نبوت و رعایت حقوق پیغمبر آخر الزمان بعد  
 معذور در راسته ضای سیده النساء میگوشیدند و از مسلمانان التماس میکردند تا قلیلی که از حضرت  
 رسول مانده بذریع پیغمبر آخر الزمان و اگر اند چه خلل در دین راه می یافت یقین حاصل است  
 که همه اهل اسلام باین رضامید اند و از حصه خود بطوع و رغبت می گذرشته و این ابی  
**الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغه که ابو العاص بن ربیع شوهر زینب که بزعم  
 اهل نین و خنر رسول خدا است از حدیث جنگ بدر ایستاد و چون اهل مکة فذری اسیران خود را  
 فرستادند زینب نیز فدای ابو العاص را فرستاد و از آنچه زینب فرستاده بود قلاده بود که حدیجه مادر او  
 در وقت زفاف ابو العاص با و داده بود پس چون رسول خدا ان را دید رقت بسیاری کرده از  
 مسلمانان درخواست نمود تا ابو العاص را سر داده و آنچه زینب فرستاده بود با و باز فرستادند  
 بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که خواندم این روایت را بر ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری  
 پس نقیب گفت دیدی که ابو مکرم و عمر باین مقام رسیدند آیا تفاضا نمیکرد شرح مکرّم و احسان  
 خوشدل ساختن فاطمه را بعد از آنکه فدک از فاطمه نود و چه شد اگر ایشان از آن  
 مسلمین برای او بطریق مبهیگر گفتند آیا کمتر بود مرتبه فاطمه از مرتبه زینب و حال آنکه فاطمه سید  
 نساء عالمیان است تا آنجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید آنست که آنک انصافی داشته

[illegible]

من قاتل خضرت فاطمه و ریحیح الیها و دیگر رسول خدا را بمفاطه گفت الا ترضین ان تکونی سیدة  
 نساء العالمین او سیدة نساء هذا الامة یعنی آیا راضی نیستی فاطمه که بود به  
 بهترین زمان عالم و در صحیح مسلم روایت شده از عایشه که رسول خدا گفت یا فاطمة  
 الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المؤمنین او نساء هذه الامة و تعبیر  
 نیز روایت کرده در تفسیر این ستمها میهم و غزالی در اجابا علوم در باب فریم  
 سخیل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمران بن حصین مشتمل بر آنکه خدا فاطمه گفت آنک سید  
 نساء اهل الجنة و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع من الصحیح  
 و جمع من الصحاح است با سناد روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمة  
 بضعة منی من اعضاها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره از من است هر که غضب کرد او را  
 پس به تحقیق که غضب کرد مرا و در مشکات از متفق علیه بخاری و مسلم و یحیی در علم  
 حافظ ابو نعیم روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمة بضعة منی من یریبی ما یریبها  
 و یؤذینی ما ؤذیها عالمش آنکه تهت بر و تهت بر من است در بخاندن او و بخاندن من است پس ازین روایت  
 مذکوره متحقق گشت که بخاندن و غضب سیدة نساء عالمین ازیت و غضب رسول خدا است و ازینجه از صحیح بخاری  
 و مسلم و غیره ما قبل ازین تحریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیدة نساء را غضب آوردند و بخاندن کردند  
 تا آنکه در حیات خود بایشان سنگم نشاند و اذن نداد که بعد از رحلت بر آنحضرت نماز کنند و بر دایمی که از  
 سر دویہ در مناقب ذکر کرده آنحضرت چندان سگایت نبرد آن کرد که هیچ شونده را شبه نمی ماند در اتفاق  
 سرخ ایشان و خدا بتعالی در قرآن مجید فرموده که الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله  
 فی الدنیا و الاخرة ایدید که از بمقدات چه نتیجه حاصل است از برای آنکه حرمت سلاله نبوت  
 نداشتند فاعن ایا اولی الاصل و دیگر مغزول گشتن از بردن سوره برات و خواندن برات  
 حج احمد حنبل در مسند روایت کرده با سناد از علی ابن ابیطالب با من مضمون که چون نماز  
 شده آیه از سوره بقره خواند رسول خدا ابو بکر را و او را با مات مذکوره بک فرستاد تا بر اهل که بخواند  
 و بعد از آن خواند مرا و گفت در باب ابو بکر را و هر جا که با و رسید مگر آیات مکتوب را از و و سیر انهارا

فرمود این که بخوان پس رسیدیم با بوبکر و گرفتیم از و آیات را پس برگشت بوبکر بسوی رسول خدا و از سبب  
 آن پرسید باین مضمون که یا رسول الله آیا نازل شد در حق من چیزی؟ رسول خدا گفت: بیکس جبریل  
 آمد بسوی من و گفت: کن یحیی عتق الّا انت او حمل منك حاملش انکه باید هرگز نرساند احد  
 از تو مگر خودت یا مرد از تو باشد و دیگر روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا فرستاد بوبکر  
 را بابرأه بسوی اهل که بعد از آن فرستاد و از و باز سرست و گفت: لا یدک الّا رجل من اهل بیت  
 یعنی باید که نبرد از انگر مرد از اهل بیت من پس فرستاد علی را و در صحیح ابی داود و صحیح  
 ترمذی و جمع بین الصحاح الستة در تفسیر سوره براءت روایت شده با سناد از ابن عباس  
 مشتمل بر آنکه رسول خدا فرستاد بوبکر را و امر کرد که در موسم بخواند بر اهل که بعد از آن علی را از بی  
 او فرستاد و چون به بوبکر رسید از رسول خدا نوشته بود و در آن امر شده بود که علی بخواند این  
 کلمات را و مرقوم بود که فانه لا یبلغ عینی الّا رجل من اهل بیتی یعنی سزاور من است  
 که برساند از من مگر مرد از اهل بیت من و شیخ جریر در جامع الاصول روایت کرده از  
 انس که رسول خدا فرستاد براءه را بای بکر و بعد از آن او را طلبید و گفت: لا یبلغ الّا احدان یبلغ  
 هذا الّا رجل من اهل بیت من خواند علی را و با و داد و در صحیح بخاری نیز روایت  
 شده در ستم عورت که رسول خدا علی را از بی بکر فرستاد و امر کرد تا علی براءه را بخواند و  
 ثعلبی نیز در تفسیر سوره براءه روایت کرده با سناد و مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا ابی بکر را  
 بآیات سوره براءه تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن بوبکر علی از بی او فرستاد و چون با و  
 رسید براءت را او فرو گرفت پس برگشت ابی بکر و از سبب رسید رسول خدا گفت: لا یبلغ عینی  
 غیره او رجل منی و اخطب خاتم من نیز روایت کرده و مشتمل بر آنکه بعد از برگشت  
 بوبکر و از سبب رسیدن رسول خدا گفت: امت ان لا یبلغها الّا انا او حمل منی یعنی ما  
 شده ام با کما نباید برساند از انگر من یا مردیکه از من باشد یقیناً کنون باید نمود که هرگاه خدا  
 و رسول مرا ضعیف نباشد که شخصی چند آیه قرآنی را در حیات رسول خدا بر طایفه از امت بخواند پس  
 بعد از رحلت رسول خدا جمیع آموختن و دینی تمام خلق را عکوبه با و میگردانند و چون را

نی شوند که صاحب اختیار جمیع نفوس و حامی دین و حافظ قرآن و احکام نبوت و رهنمای کافه امت بوده  
باشد و آنچه مخالفین در حسن پوشی این امر گفته اند که باعث بر عزال ابو بکر رعایت عادت عرب و قنوت  
جایله بود که در تنگست و بست عهد و پیمان اعتبار نمی کردند مگر بسبب آنکه صاحب عهد است یا کسیکه  
از خویش آن او باشد محض تزویر است بواسطه آنکه اگر چنین بود مناسب بود که رسول خدا را بگوید چنان  
آمد و بمن خبر داد و من از جانب او آمده ام و مناسبت بود که مخصوص خود ساخته بگوید باید  
که نرساند از من تا آخر بلکه مناسب آن بود که بگوید بواسطه آنکه عرب از صاحب عهد و اقرار ابو بکر  
اعتبار نمی کنند و این نهایت الهی دارد بر صاحب فوق سلیم و نیز بر آنحضرت که در مکه نشو و نما یافته  
بود و محبت تائیدی باقی مطالعه لوح محفوظ میکرد و همچنین امر ظاهر که مخفی نبود پس چرا ابو بکر را در اول  
سیف رساند و نیز آنحضرت همواره با امر الهی بر خلاف عادت جاهلیت عمل می نمود و ارسال برات  
نیز بعد از آن بود که قریش نفقض عهد رسول خدا کرده بجهایت بنو بکر برین خراعه تاخت آورده و غزو  
در خصوص آیات بر آنکه ایشان را فرستاده ام شده بود و بقتل و گرفتن و کشتن بعد از ماهیای  
حرام از آنچه مرتضی علی را بان مامور ساخت که در کعبه مردم بگوید منع مشرکان بود از دخول در  
کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه ضرورت بود که آنحضرت بتبعیت عادت جاهلیت نماید  
و نیز ازین قرار بایستی که آنحضرت عم خود را عباس که نزد قریش شیخی موقر بود با ایشان  
امیرش داشت بفرستاده مرتضی علی که در حدیث سن بود و بواسطه کشته شدن خویش و  
قبیل قریش به تیغ آنحضرت و فرط مقاتله اش با کفار و نهایت حمایتش در دین و ملت همه او را  
دشمن میدانستند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد که این قسم سخنان بواسطه تمییس حال ابو بکر  
و اخفای منزلت علی بن ابیطالب گفتن شاید بر عادت و سفاهت و انایان اهل خلافت و برابراب  
هدایت ستور نیست که غرض اصلی خدا و رسول بینه بود در عدم استحقاق ابو بکر مرتبه جلیله خلافت  
را چنانکه دانسته شد و الله الموفق للعلوب الطالین و مکر عارف بود با حکام دین بحیثی که  
شناخت کلام را که عبارت از کسیکه نه در داشته باشد و نه پسر چنانکه روایت شده در کتب  
تفریقین که پرسیدند از او کلام را چون نمیدانست ساکت شد و بعد از زمانی گفت میگویم من در

از پیش خود اگر صواب گویم از خدا است و اگر خطا گویم از شیطان و خداست میراث جده را چنانکه روایت  
 شده در کتب فریقین که بر سید از جده از میراثش او در جواب گفته نیافتم از برای تو چیزی در  
 کتاب خدا و سنت رسول تا آنکه او را خبر کردم و میفرمود و میفرمود که رسول خدا جده را رسد داد  
**و دیگر** فحاشا بکفری را در آتش نبخت و حال آنکه رسول خدا با اتفاق علمای ایشان بنی از آن کرده و فرمود  
**لا یعذب بالنار الا ادب النار** و بید دست چپ در دروازه آنکه با اتفاق دست راست را با  
 برید و دانایان ایشان در امثال این مقام میگویند ابو بکر مجتهد بود اگر بعضی مسایل را غلط کند  
 یا نداند چه میشود و هیچ تامل نمیکند بر فرضیکه مجتهد باشد آخر این چنین مجتهد است که این قسم مسایل ظاهره  
 سهله الحصول را نمیداند و هر گاه مجتهدی این قسم مسایل را نداند دیگر چگونه قابلیت خلافت غیر  
 آخر الزمان دارد و حال آنکه به بدنه عقل مستحق است که انام باید عالم معارف ربانی و حقایق فراق  
 و حلال هر امر مشکل و دانای بر آیه از آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و موقت و غیر موقت و  
 مجمل و مفصل بوده باشد تا حفظ احکام دین و ملت و رعایا امت تواند بود **و دیگر** در کتب فریقین روایت  
 شده که عمر در حق او گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة و فی الله شرها فی عاد الی مثلها فالتوا  
 یعنی بود بیعت ابو بکر بی اصل بی اندیشه ناشی از عطف گناه داشت خدا تعالی شر از این پس هر کس رجوع کند بشیر  
 ان بیعت بکشد او را **و در روایت** جمع من الصیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عمر بن  
 خطاب باین عبارت واقع شده انما کانت بیعة ابی بکر فلتة و تمت الی واتها فکانت کذلک  
 و لکن الله و فی شرها یعنی بود بیعت ابو بکر امری بی اصل ناشی از عدم تدبیر و اصابه را که با تمام  
 آگاه باشد و بداند که تحقیق چنین بود ولیکن خدا تعالی نگاه داشت شر از او در آخر این روایت  
 بعد از چند روز که عمر حکایت از روز سقیفه کرده باین مضمون گفت که هر که بیعت کند با دیگری بدون  
 مشورة مدعیان ان بیعت بیعت نیست و حق آن دو نفر کشتن است **و دیگر** آنکه خود اعتراف کرده و در حق  
 خود گواهی داد و گفت اقبلونی و لست بخیر که و علی فیکم یعنی و انذارید مرا زیرا که من بهتر از شما  
 نیستم و حال آنکه علی در میان شماست موافق روایت ابن ابی السدی و قاسم بن سلام صاحب کتاب اموال  
**و در روایت** ابن حجر از احمد بن حنبل چنین مذکور که ابو بکر گفت انما انما کانت بیعة ابی بکر فلتة و لست بخیر



امر احد که در امثال این مقام زمانی از اضطراب برورنگار میزند و گاهی خاطر را بین تسلیم میدهند  
 که او کس نفس کرده بخند اند که امام باید که در روس منابر کلمات خود را ظاهر سازد و بر امت تائید را  
 بشناسد و او بهم رسد و بقول او عمل کنند آنکه مردم را از خود بی اعتقاد سازد و در واقع در منبر مسجد که  
 موضع ارشاد خلافت است این طور شکست نفسها چه معنی دارد **دیگر** آنکه در کتب و تفسیر روایت شده  
 موافق روایت عبدی رختی شیخ معتد اعین در کتابش که مناسبت بمعنی در امامت و موافق روایت  
 ابن حجر از احمد حنبل که ابو بکر گفت اذ ارا بیعتی استقامت فالتبوعی و اذ اذغت ففوقی و اعلمی  
 ان لی شیطانا یفتنی فاذ ارا بیعتی عصیت فاجتنبونی یعنی چون ببینید مرا که براه راست میروم  
 متابعت کنید مرا و چون از راه پیروم و مگر راه شوم باز آید مرا بدرستی که مرا شیطانت که  
 از راه پیروم میبرد پس چون ببینید که عصیان کنم از من اترز کنید و موافق استخفا علی  
 قوشی در شرح تفسیر ذکر کرده باین طریق گفته آن لی شیطانا یفتنی فالتبوعی فالتبوعی فالتبوعی  
 وان عصیت اجتنبونی و معانی همه روایت نزدیک بهم است **دیگر** از تفسیر آنکه با اتفاق خالد بن  
 ولید را بواسطه زکوة به قبیله مالک بن نویره فرستاد و خالد با وجود اسلام ان قبیل طبع در زوجه مالک بن  
 نویره کرده و ادرا با قبیل اش قتل و غارت نمود و هم در ان شب باز وجه مالک زلف کرد و عمر بن ابی  
 ریطش با مالک هر چند سعی کرد که ابو بکر در حق خالد قصاص شرعی بجا آورد ابو بکر قبول نکرد و در برین  
 با خالد گفت اگر من خلیفه شوم بر آئینه ترا خواهم گشت بسید این امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح بخاری  
 و صحیح مسلم روایت شده که در حدیث طایفه مذکور بطریق میراث ابو بکر گفت لا ینال شیائت  
 صدقه رسول الله عن حالما الی کانت یعنی بخدا قسم که تغییر نمیدم چیزی از صدقه رسول را  
 از خاندان داشت در زمان رسول و عمل خواهم کرد بخو که رسول بخدا عمل کرده است **و در جمیع این**  
**الصحیحین** روایت شده که ابو بکر قسمت میکرد حسن و موافق قسمت پیغمبر **و** آنکه عید ادنویش از رسول  
 را بخو که رسول را عید با ایشان میداد و از بیخا ظاهر میشد و گنه ابو بکر در قسم حدیث سابق و بر هر عاقبتی پوینده  
 نیست که هر گاه کسی در حق خود این قسم اعتراف کند و در حدیثی این نوع خاتم تقصیر نماید تا باین  
 نزار و **دیگر** در مجموع در طعن مختصه عمر اگر چه اطوار ناشایسته و ادعا و ذمیه او بشمار است لیکن

درین مقام بچندی از اینها اختصار می نماید **صحیح** مستی باشد نمونه خرواری از انجیل که با اتفاق چهار نفر  
و مورخین هر دو فرقه رسول محمد در مرض موت اصحاب گفت بیاید از برای من اسباب کتابت تا بنویسم  
از برای شما نوشته که بعد از آن هرگز بضالت یغفید و عبارت انصحت موافق روایت صحیح بخاری است  
و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین مشکات این است هلموا الکتب لکم کتابا فی تفضلوا بعدایه یعنی بیایید  
تا بنویسم برای شما کتابی که بعد از آن هرگز بضالت یغفید و **بروایت** در سطره موافق است  
بقطر طلس الکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدایه و واقع شده یعنی بیاید از من کاندن تا بنویسم برای  
شما کتابی که بعد از من بضالت یغفید و **در روایت** مشکات و **در روایت** مشکات و **در روایت** مشکات  
و قطر طلس واقع شده **در روایت** مشکات و **در روایت** مشکات و **در روایت** مشکات  
و واقع شده لیکن مقصود همه آنست که مذکور شد پس عمر بن خطاب مانع شده گفت رسول خدا میان میگوید چسبم  
کتاب الله یعنی من است شمارا کتاب خدام امنیت موافق روایت احمد حنبل و صحیح مسلم و مشکات و محمد  
و غیر آنها زیرا که در بعضی از روایات کتب مذکور یحیی واقع شده و در بعضی حجر و در لغت عرب فتحی  
میگویند از اینان گفتن ما خبر دهنده میگویند خبر و یحیی خبری که در کتب لغت مثل صحاح و قاموس و امثال  
آن مذکور است **در روایت** بخاری واقع شده که عمر بن خطاب گفت قلما غلب علیه الجمع و در بعضی  
استوفی شده حرفش اعتبار ندارد و مخفی نیست که این کلام نیز بغیر ازین معنی ندارد که آنچه رسول خدا میگوید  
از روی بخوشی و غلبه مرض است پس بدان گفته باشند انگاه منافقین با عمو اتفاق نموده اند از اطفال  
کشید تا آنکه رسول خدا از روی اعراض ایشان را از پیش خود دور کرد اکنون ای طالبان حق این تلقین  
باید داد که در زیر آسمان این چنین معنی از کدام مسلمان اخلاص کیش می آید عفا که هیچ فعلی از افعال  
منافقین زمان نبوت از ابتدای بعث تا حین رحلت باین قباحت و شرافت نبوده که تمام مسلمان را بر زبان  
جاری میگویند و سخنی چنین نسبت به رسولی که رحمت عالمیان و غلت غایب ایجاد است و هر چه میگوید  
مقتضای آن هوای و خی یوحی از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء و المرسلین بدانند و تمسک  
دین مبین و ارشاد عباد الله از او و رحمت بی اندازه بکشد و همواره بواسطه ترویج و پیش خداست  
طاعت را بجا و بغیر و دینی که تا قیام قیامت همه خلایق بآن عمل کنند از جانب الله خلقی برساند و آخر

بنیان بگوید این نیست که بنیاد کفر و نفاق و شدت عداوت و شقاق بنهم الله فی الدنیا و الاخره  
 محبت است آن بی ارزش غلط القلب در اول خود را دانای تر از رسول خدا و ناموده گفت حسبکم کتاب الله  
 و تفسیر که کتاب بی کتاب آن موجب هدایت است نیست و الا با ایستی که این همه مذاهب مختلفه و فرق بانه  
 بهم نرسید و از اینجا است که قطب یکی شافعی در بعضی از مکاتیب خود گفته راه بی را بنامیتوان یافت و  
 گفتن که چون کتاب آمد و سنت در سوال در میان است بر شد چه حاجت بان ماند که مرض گوید  
 چون کتب طبعی است چرام با بطار جوع باید که انبی و معجزه در سقیفه بنی ساعده به وجه رجوع بقرآن  
 نمود و اصلاً نام کتاب بعد بر زبان نیاید و اگر این چنین امر عظمی که بواسطه آن ترک تجنیه و گفتن  
 خدا کردند در کتاب نبود پس چون گفت حسبکم کتاب الله و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با او مگر  
 بیعت کردند آنکه در حق آن بیعت گفتن انبی یکسان است بیعت با او که کانت فلتنة و فی الله شرها روزی شود  
 می دانند که غرض ایشان بود مگر حوس بر اماره و حسد بر آل رسول خدا اگر نه کدام سبغیه تجویز میکنند  
 که وصیت رسول خدا لغو باشد و رسول مبنیان بگوید و بجهت کتاب اند ضلالت و اختلاف بهم نخواهد رسید  
 در واقع انما یفتنه و غیره و تراعی که بر سر امامت بظهور آمده و خواهد آمد بر سر این امری از  
 امور بظهور نیاید **و لهذا** روایت شده در کتب مذکور ه مثل صحیح بن الصمیمین و مشکات و ملل و نحل  
 بان مضمون که ابن عباس می گوید و میگفت بدرستی که مصیبت و تمام مصیبت بان بود که مانع شدند  
 رسول خدا را از نوشتن کتابت و گفتند او را که ندان میگوید تا اینجا بود مجبلی از سخن ابن عباس  
 استحق کدام مصیبت اعظم از این می تواند بود و از اینجا است که صاحب ملل و نحل گفته که کشیده نشد شمشیر  
 بر حج قاعده دینی مثل کشیدن شمشیر بر قضیه امامت **ابن ابی الحدید** در شرح حدیث  
 کرده از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت رفتم بجانب عمر بن الخطاب در اول خلافت  
 و بعد از آنکه خبر علی بن ابیطالب از من پرسید سوالی کرد و گفت اعتقادش این است که رسول خدا  
 امامت را بر من مقرر کرده من گفتم آری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی است میگوید پس  
 عمر بن خطاب گفت تحقیق که خواست رسول خدا تا در مرض موت تقریر باسم علی کند پس من تا نتم  
 شدم از آنکه در آن قریش باو نمیکردند بعد از من ابن ابی الحدید گفته که این روایت را با آنکه



وحله و فضاله تلقی شست و ازین قرار حمل ششماه خواهد بود زیرا که مبت و چهار ماه با زای دو سال تمام  
 شیر خوردن می افتد و ششماه دیگر با زای حمل پس عمر از قول خود برگردید و **دیگر** دیگر منع کرد از نه گرفتن  
 بسیار و گفت هر کس مهر و خورش را بسیار میگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس زین  
 بر خاست و گفت تو منع میکنی ما را از آنچه خداستغای در قرآن مجید حلال گردانیده از برای ما و  
 خواند بروان ایتم احدیهن قطار افلا تاخذ و امنه شیا پس عمر گفت کل الناس  
 افقه من عمر حتی المحدثات فی الحال یعنی جمیع مردم فقیه تر اند از عمر حتی زنانیکه در جهلها  
 بسر می برند و تابعان عمر در جواب این سخن میگویند او کسر نفس کرده و هیچ فکری نکند که هرگاه تسلیم  
 قول آن زن کرد و در آن مشد پس آن زن از د فقیه تر بوده باشد زیرا که تسلیم آن قول اعتراف است  
 بر بطمان قول خودش و لهذا در روایت ابن ابی الحدید واقع شده که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید  
 از ما میک خطا کرده و زنیکه صواب گفت پس قطع نظر از آنکه در عین مقام کسر نفس خلیفه و خود را در نظر  
 امت جاهل و احمق و در اصل صورت ندارد و تصدیق قول آن زن کردن عین اقرار است بایست  
 و اعلمت آن زن از عمر خواهد کلام مذکور از او صادر شده باشد و خواه صادر نشده باشد و خواه کسر کرده  
 باشد خواه نکرده باشد و **در جمع بین الصحیحین** روایت شده از ابی اوفی که گفت پرسید  
 از من عمر که رسول بخدا در نماز عید چه میخواند من گفت بقیة الساعة و القیام و **دیگر**  
 در کتاب مذکور روایت کرده که عمر بن الخطاب از ابی اوفی پرسید که رسول بخدا در نماز عید  
 و عید رمضان چه میخواند و در جواب گفت قی و القیام و اقرب الساعة الحق امامیکه ساهبا بخدا  
 بوده باشد و باحضرت نماز عید رفته باشد و نداند که آنحضرت در نماز عید چه قرات میکرد عجب امامی است  
 مناسب حال متعصبین در امثال این مقام آنست که بگویند عمر اجتهاد کرده بود در نهالتن و **دیگر**  
 روایت شده در کتب معتبره اینست که عمر شبی گمان فسق بر او بر کسی و از راه دیوار بخانه آنس رفت و چون  
 آنس را میخ طلب یافت او در جواب گفت اگر من یک فسق کرده ام از تو چهار فسق الحالی ظهور آید کی آنکه  
 بختس کردی و حال آنکه خداستغای از آن بخی فرموده و گفته و لا تجسونا و دیگر از راه دیوار آمد  
 و خدا بقیة فرموده که بد و ن افون داخل در خانه مشهود و گفته و لا تدخلوا بقیة غایب

بگویم حق گفتا لستوا و دیگر آنکه سلام نکردی و خدایتغای فرمود و تسلّموا علی اهلها پس عمر از  
 کار خود شرمزده شد: و باز گشت و متعصبان درین مقام نیز گفته اند عمر اجتهاد کرد و عجب حالی است  
 که این نادان همیشه برخلاف نص خدا و رسول خدا م ایضا و میگذراش بر سبیل سهو و فتنان یکبار  
 موافق قولی خدا و رسول م نیز اجتهاد میکرد و این روایت را علامه دوانی در شرح عقاید معتزله  
 نیز آورده **و ابن ابی الحدید** این روایت را در شرح نهج البلاغه بعد از آنکه گفته عمر  
 در بسیار از مواضع فتوی میداد و بعد از آن منع میکرد و بر ضد این فتوی میداد و این روایت  
 را ذکر کرده لیکن در روایت او خطا در اذن طلبیدن مذکور نیست و **بکر** روایت کرده از ابن ابی  
 الحدید در شرح حسن که عمر در سبیل بخواهی از انصار گذشت در حالتیکه تشنه بود پس از آن جوان آب  
 طلبید و آن جوان شربت از عملش آورد و عمر از خوردنش امتناع نمود و گفت خداست که فرموده  
 اذ هبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس آن جوان بعم گفت این آب از برای کافران است  
 نه مسلمانان و خواند بر عمر قبل از این را و یوم یغیر فی الذین کفروا علی النار اذ هبتم طیباتکم  
 فی حیوتکم الدنیا پس عمر گفت کل الناس اقله من عمر و **بکر** روایت کرده از مالک امام  
 مخالفین و او از آن عمر که گفت تعلیم گرفت عمر سوره بقره را در دوازده سال و بعد از آنکه با تمام  
 رسید شترهای را سکرانه سخر کرد و بجهان آمد این شتر و دعوی جانشینی رسول خدا کردن به مناسبت  
 با هم دارد و **در مجمع بین الصحیحین** در مسند عمار بن یاسر روایت شده که مردی  
 از عمر پرسید که هرگاه جب شوم و آب ینیم چه کنم عمر گفت نماز کن پس عمار بن یاسر او را از غلطش آگاه  
 گردانید و گفت تیم باید کرد در واقع شخصیکه همیشه در سفر و حضر بار سول خدا باشد و این خنن حکیم  
 عام الوقوع را از آنحضرت فراموشته باشد و انما یه قرآن خوانده باشد که آیه فلم یجد و انما و فقیه  
 را این طر داشته باشد قابلیت کتب داری کدام سر زمین دارد تا با مردم دیگر چه رسد و **بکر** در مجمع  
**بین الصحیحین** روایت شده که ابو موسی اشعری نه مرتبه بر در خانه عمر آمده اذن دخول طلبید و  
 چون اذن یافت باز گشت بعد از آنکه عمر واقف شد ابو موسی را گفت خبر ابی اذن نیاورد  
 گفت بواسطه آنکه از جانب رسول خدا مابین طریقه ما مور شده ایم پس عمر گفت بر این سخن گفتی شد

یار قیس ابو موسی ابو سعید خدری را گویای آورد و آگاه عمر گفت این امر بر من پوشیده بود و **دولت**  
 آنکه با اتفاق ارباب سیر و احادیث تنگ کرد در موت رسول بخدا و گفت پیغمبر مرده است بلکه مثل  
 عیسی با همان رفته است خبر که گوید مرده است و در انجیل است که ابوبکر از قرآن برآید آنک  
 میت و انهم میتون خواند پس عمر از قول خود برگشت و گفت کافی لم اسمع هذه الکلامه  
 گویان شده بودم این آیه را و اما که میگویند عمر از روی اضطراب و وحشتی که از خبر فوت نبی عارض  
 او شده بود گفت نبی مرده است سخن شان ناموجه است زیرا که این وحشت و اضطراب با تنگ تخمیر  
 و تکفین آنحضرت و همان لحظه در تلاش بیعت سعی که در جمع نمیشود چنانکه ظاهر است بر ارباب شعور و  
 نیز اگر چنین بود بایستی که علما ایشان در کتب خود این را داخل در اختلافات و اقد بعد از نبی ذکر کنند  
 و حال آنکه آمدی و صاحب ملل نخل و امثال ایشان این را نیز از جهل اختلافی ذکر کرده اند که بعد از نبی  
 بهم رسیده مثل اختلاف میان مهاجر و انصار در امامت و اختلاف در موضع دفن نبی و غیر اینها و **دولت**  
 آنکه عمر یقین در ایمان خود نداشت **عمر ابی** در احیاء العلوم و شیخ محی الدین در فتوحات  
 روایت کرده که عمر بنا بر آنکه رسول بخدا من فقیه را بجز یقین بیان گفته بود و از حدیقه میرسد که من از  
 من فقیه نیامده و در واقع کسیکه ایمان تنگ داشته باشد بر مسند خلافت رسول خدا چگونه تواند نشست  
 بلکه او را یقین در نفاق خود بود لیکن این سوالات را از برای فریب عوام میگفت تا بگویند عمر و انجل  
 اهل نفاق نیست و خبر از اصحاب بدیه العقبه ندارد **ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه  
 روایت کرده که عمر گفت **والله ما ادری خلقه انا و وطنی** بخدا قسم نمیدانم که من خلیفام  
 یا بادشاه و در **کامل التاریخ** شیخ ابن اثیر نیز مذکور است که عمر سلمان گفت آیا من  
 لکم یا خلیفه سلمان در جواب گفت اگر یکدم از مال مسلمانان بغیر حق صرف کرده باشی خلیفه نخواهی بود  
 پس عمر کرمان مند مخفی نمشت که حضرت سلمان کنایه بل صریحاً سلب خلافت عمر کرد زیرا که عمر مخالف  
 خدا و رسول تصرفات بسیار کرده مثل آنکه حصه مهاجرین را زیاده از انصاف قرار داد و خمس اهل بیت  
 را چنانکه دانستی منع کرد و از برای خود آن مبلغ برداشت که روایت ابن عبد البر در کتاب استقراء  
 بعد از مرگ او از منت یک سالش بهر یک دوازده شش که بر او چهار و دو دینار است و در نه منشاء و سه دینار

نزد سرج رسید این **ابی احمد** روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در اخایام حیات  
 اینچنان نسیان طاری شده بود که عدد در شغلات نماز را فراموش میکرد و ازین جهت مردی را فرموده  
 بود که در پیش او ایستاده همیشه دعا و از تلقین بگوید و عمر با شماره آن مرد قیام در ولوع بجای آورد  
**و دیگر** آنکه منع کرد از حج تمتع و منع کردن زنان و گفتن جی علی بن عمر العلی در آن و گفت ثلث کن  
 علی عهد رسول الله و انا انھی عنهن و احرمهن و اعاقب علیهن یعنی سه چیز بود در  
 زمان رسول خدا و من نمیکنم از آنها و معاقب میازم مردم را بر کردن آنها و دیگر گفت المعتان  
 کائنات علی عهد رسول الله و انا انھی عنهن و اعاقب علیهن یعنی دو مسئله بود در زمان رسول  
 من نمیکنم از آن و معاقب میازم مردم را بر ارتکاب آنها **و در جمع من الصحیحین**  
 روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری باین مضمون که حج تمتع و مسئله میگردیم در زمان  
 رسول خدا تا آنکه عمر منع کرد هر دو را و گفته هر که زن را تمتع میکند من او را رحم نخواهم کرد **و دیگر**  
 روایت کرده که ابن عباس امر میکرد بمقتله **و دیگر** از جابر بن عبد الله که میگردیم مسئله نسی از عمر  
 یقین در ایام رسول خدا و ابی بکر تا آنکه بنی که در عمر از آن **و در صحیحین** روایت شده  
 که مردی از اهل شام رسید از بن عمر که مسئله زنان حلال بود او گفت حلال است پس انحر و گفت در  
 تو بنی کرده است از آن او در جواب گفت من ترک ستمه رسول خدا بقول پدر نمیکنم **و در**  
**خلیل در سنن و حافظ ابو نعیم در حلیه** روایت کرده اند از عمران بن حصین در  
 مسئله زنان که گفت نازل شد در کتاب خدا لکن در کردیم در زمان رسول خدا و نازل شد قرآن  
 سحر متش و پیغمبر نیز بنی مکذ از آن تا آنکه از دنیا رحلت نمود **و عبد الزاق** که از مشایخ  
 علمای موثق ایشان است روایت کرده اند ابن عباس که میگفت بود مسئله اگر رحمتی که خدا ایتا میاید  
 محض از زانی داشته بود اگر عمر بنی نمیکرد احتیاج بزنا نمی شد و مخفی نیست کلام عمر صریحت در حلال  
 بودن مسئله در زمان رسول خدا و همچنین حدیث مذکوره و بر تعلق مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام  
 زمان رسول خدا باشد و رسول ائمه از جانب خدا بخلق رسانیده باشد و خدا تعالی در آن  
 جمیع خبر داده باشد که الیوم اجملت لکن **و دیگر** که گویند که است که حرام تواند نمود **و دیگر**



روایت شده از سوطی مالک که عمر صبی در خواب بود مومن خواست او را از برای نماز صبح بیدار کند  
 گفت الصلوة خیر النعم پس عمر مومن را امر کرد تا از داخل درازان صبح گردانید و **دیگر** احداث کرد و رکوع  
 را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز نافله را بجای بگذارند و حال آنکه در زمان رسول و ابوبکر  
 به تنهای می گذارند چنانچه حمید در مسند ابوسریه از مستقی علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از آن  
 بفرموده عمر بشته بنو ششند تا در همه جای بکشند و در **کامل ابن اثیر** از واقعه روایت شده  
 که گفته اول کسیکه در نماز صبح امر کرد تا بجای بگذارند و بشته بنو ششند تا همه جای بکشند عمر بود و  
**در جمع بن الصبیحین** از مسند ابوسریه در مستقی علیه بخاری و مسلم روایت شده از عبدالرحمن  
 عبدالقاری که گفت بعد از آنکه عمر وضع نماز بجای در نافله رمضان کرد شبی با عمر مسجد رفتیم دیدیم که  
 مردم نماز بجای میگذارند پس عمر لغت البدعة یعنی خوب نیست بدعتی و حال آنکه در جمع بن الصبیحین  
 روایت شده از جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت کل بدعة ضلالة و **ابن حجر** در صواعق  
 روایت کرده از حافظ ابونعیم که رسول خدا گفت اهل البدع شر الخلق و الخلیقة یعنی ارباب بدعتها  
 بدترین خلایقه و **دیگر** روایت کرده از ابوحاتم خراسانی که رسول خدا گفت من و قری صاحب بدعت  
 اهل بدعتها سگان و ورنه **دیگر** روایت کرده از طبرانی که رسول خدا گفت من و قری صاحب بدعت را پس بر تحقیق که در خبر  
 خدا اعان علی هدای اسلام یعنی هر که تعظیم و توقیر کند صاحب بدعت را پس بر تحقیق که در خبر  
 اسلام مذکور است و **دیگر** روایت کرده از بهی که رسول خدا گفت لا یقبل الله صلح عبد  
 لا صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا احبا ولا عمرة ولا جهاد ولا صرفا ولا  
 عدلا ینخرج من الاسلام کما ینخرج النملة من العجین حاصلش آنکه قبول نمیکند خدا تعالی نه نماز  
 صاحب بدعت و نه روزه اش و نه صدقه اش و نه جهش و نه عمره اش و نه جهادش و نه صرف کردنش در راه  
 خدا و نه عدلش بر من میرود صاحب بدعت از اسلام چنانکه بیرون میرود موانع **دیگر** روایت کرده  
 از بهی که رسول خدا گفت ابی الله ان یقبل علی صاحب بدعة حتی یتوب من بدعته یعنی باذن  
 خدا تعالی از قبول کردن عمل صاحب بدعت مگر و قیقه گویند از آنکه باید دید که بمقتضای این احادیث  
 حال کسی که بدعت را خوب داند و این همه بدعت در دین پیغمبر نماند چه خواهد بود و **دیگر** اخبار شریفی

کردن و مجلس این امر آنکه در حین مردن شش کس را تعیین کرد از برای امامت علی و عثمان و عبدالرحمن بن  
عوف که خواهر داری عثمان زن ابو د و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و گفت بعد از سه روز اگر کسی  
دیگری مخالفت کند آن یکی را بکشند و اگر سه کس در یک طرف باشند سه کس دیگر را بکشد و قول آن سه کس  
که عبدالرحمن بن عوف بایشانست اعتبار کند و آن کس دیگر را بکشند و اگر همه با یکدیگر مخالفت کنند همه را  
بکشند و بر هر ذی شعور که روشن است که هرگاه علی بن ابیطالب با آن همه فضایل که خدا و رسول  
با اتفاق بر دو فرقه در باره او فرموده اند در طرفی باشند دیگر قول عبدالرحمن بن عوف را برگزین  
و بقول او سه کس دیگر را بر چند یکی از آنها علی بن ابیطالب باشد کشتن بغیر از عداوت با علی بن ابیطالب  
بیج احتمال ندارد سبحان امداین چه عباد و شفاوت بجای و خلافت که بمجرده مخالفت سخن مثل علی  
چگونه حکم کند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و جنس متواتر رسول خدا تمسک با و  
موجب نجات است و همیشه حق با او است و او با حق است و نسبتش نبی است با و آن است بموی  
د باب مدینه علم رسول خداست و او از قرآن جدا نمیشود و قرآن از جدا نمی شود و بر نفس قرآنی نفس خیر  
المسلمین و ولی امت است غریب تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر فروعی از فروع  
اصحاب رسول خدا که با اعتقاد ایشان همه از اهل بیتند با یکدیگر مخالفت کند در سه روز یا بیشتر چراست  
قتل شوند نزد هر که ادین از تینمندی دارد همه فعل شنیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل بیت را  
دلیل ظاهر و برآیند قاطع است و مکرر از غرایب شوری آنکه جمیع مخالفین اتفاق در رد که رسول خدا  
فرمود الا ائمة من قلیش و روایت کرده اند که ابو بکر در روز سقیفه باین حدیث انصار را از  
امامت منع کرد و در کتب معتبره ایشان روایت شده که عمر گفت اگر سالم مولای ابی حذلیفه زنده  
بود او را خلیفه میکردم زیرا که از رسول خدا شنیدم که میگفت ان سالما شدید الحجب الله  
و با اتفاق همه سالم مذکور از قریش نیست مخفی نیست که هرگاه بمجرده از رسول خدا که گفت سالم خدا  
را بسیار دوست میدارد و سالم مستحق خلافت باشد پس اگر مرتضی علی با انهمه فضایل که از رسول خدا  
در باره او شنیده بود و دانسته بود که خدا تعالی او را نفس رسول خود خوانده و اهل بیت  
مطهر از رجس ساخته چراست حق امامت نباشد و این نیز است بر نهایت عداوت عمر

و دیگر آنکه این ابی السخیر روایت کرده در شهر جنت که عمر در حق اهل شهر کوفه اول گفت رسولی از ما  
 ازین شش کس را خبری از دنیا رفت و بعد از آنکه طلحه نزد عمر آمد چون نذر آفریده بود بواسطه گفتگو  
 طلحه با ابوبکر در باب خلیفه کردن عمر بعد از عمر باو گفت رسیده اند از تو آفریده و غضبناک بود که از دنیا  
 رفت بواسطه سخنی که در وقت نزول آیه حجاب نازل تو صادر شد و بعد از این روایت کرده از جاحظ  
 که در کتب پیش گفته میان این دو حکم عمر متافض است و این ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول  
 از عمر ان شش کس را خبری رفت و در ثانی گفته که رسول از طلحه ناراض رفت و ازین اطور ظاهر  
 میشود که حرف عمر هرگز از روی نفس امارت نبود بلکه همیشه بر موافقت خواست خود حرف میزد و روایت  
 ابن ابی السخیر از جاحظ سخنی که طلحه در حین نزول آیه حجاب گفته اینست که چه نفع می بیند پیغمبر را امر  
 کردن بحجاب فردا است که خواهد مرد و باز نانش را نکاح خواهیم کرد صاحب این سخن با عقدا از اهل جنت  
 است **علاوه** در جمع بین ابی السخیر روایت شده از سعد بن عبد بن عباس که عمر در حین وفات  
 بعد از مدین عباس گفت این جزع و فرح که از من می بینی از بگذر تو و اصحاب تبت و امید که اگر مثل  
 آنچه در روز من است پندارم تصدق میگردم از ترس عذاب الهی و **حافظ ابو نعیم** در  
 حلیه الاولیاء روایت کرده باین مضمون که عمر در حین تمسک گفت کاش من کوسید بودم که مرا کشته  
 بودند که نصف مرا کتب و نصف دیگر قد برده خورده بودند و فصد شده بودم و انان نمی بودم  
**و در کتب** مخالفین روایت شده ما من حضرت محققه اکامیه معتقد من الحجة و النال  
 حاصلش آنکه پنج محضر نیست که در وقت احضار جای خود را در بهشت یا دوزخ ببیند پس اگر عمر  
 خلیفه رسول خدا نمی بود البته جای خود را در بهشت جا و دان می دید و این جزع و اضطراب و اظهار گناه  
 از وی ظهور نمی آید **تذکره چهارم** در مطلق مختصه عثمان بن عفان بن مثنی بن ابی سلف ظاهر است که  
 شیوه عثمان اصلا مشابیه با طواری اهل حق تراشت بلکه همواره شمشیر بکوه فاعنه و قبا صره می  
 از دربانان معتقد و قرار دادن و عثمانان زمین کرد اشتن و در اظهار امور باطل میبرد و ابودون و غیر  
 اینها و از جمله قیاس **شش** که حکم بن العاص را بدین باز آورده و بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه  
 نهایت شقاوتش از مدینه دور کرد و باین اعتبار او را طهریه رسول میخوانند یعنی رانده و دور کرده

رسول و هر چند در زمان رسول خدا عثمان درخواست او کرد و ملتفتش نزد رسول خدا مقبول نیفتاد  
 و همچنین در زمان ابوبکر و عمر **و دیگر** دیدن عقده را با بنایت فسق و الی کوفه ساخت تا آنکه او مت  
 پشیمانی کرد بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از آن گفت و باغ خوشی در رم اگر میخواهم بیشتر از  
 چهار رکعت بگذارم و این ولید را بخدا فاسق خوانده در آیه امن کان موهنا کان فاسقا  
 لا یستغون چنانکه مغیرین گفته اند که مراد از فاسق ولید است و از مومن مراد علی بن ابیطالب است  
**و دیگر** آنکه عبد الله بن مسرج را که رسول خدا او را خوشتر از هر ساخته بود و والی مصر کرد و چندی جفا که  
 از وی بطورینید و بعد از آنکه اهل مصر از وی شکایت کردند و خبری نوشت و بمحمد بن ابوبکر داد و اهل مصر  
 گفت ولایت شما را بچند دادم با او بر وید و بعد از آن نام عبد الله بن کور نوشت که محمد را با جمعی که  
 همراه او نیز بکشت و خود در مصر بحکومت ممکن باشد **و دیگر** آنکه ابی ذر غفاری را بان جلالت قدر  
 که همه اتفاق دارند از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و بواسطه آنکه او را از اعمال ناشایسته منع  
 میکرد و اطوار او را می پسندید و بعد از آن بغیر موده عثمان او را پیشتر برهنه سوار کرده پدیده آوردند  
 پس او را بر نهاده که موضعی است در حوالی مدینه و در آنجا نه آفت و نه آبادانی فرستاد و تا در آنجا بجاوار  
 رحمت از وی پیوست **و در کتب معتبره فریقین** روایت شده که رسول خدا گفت ما  
 اظلت استخضاع و کلا قلت الغلبه صدق لحيه من ابی ذر یعنی سایه نینداخت آسمان بر  
 و بر نداشت زمین تیره راست بجهت تر و صادق القول تر از ابی ذر کسی **و دیگر** عبد الله بن مسعود را آن  
 قرب منزلت که در خدمت رسول خدا داشت چندان فرمود و زدند که استخوان پهلوش شکست و از  
 جان از او بجاور رحمت حق از وی پیوست و مصحفش را بر و گرفته لبوخت **و دیگر** عیسی را فرمود  
 تا چندان زدند که نفق بهم رسانید بسبب ناراضی بودن عمار از کارهای ناشروع او و حال آنکه همه بر علیهم  
 مرتبه عمار نزد رسول خدا اعتراف دارند **و دیگر** روایت کرده اند از نزدی و دشمنی و حاکم که رسول خدا  
 گفت ائجه تشاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان **و دیگر** بازار مدینه را که رسول خدا بهم مسلمان  
 بخشیده بود به برادر مروان بن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که شتر که بود میان مسلمانان از  
 برای خریدن حیوانات مخصوص خود و بنی امیه گردانید و نگذاشت تا مواش دیگران از آن بهره مند

**دیگر** آنکه مال مسلمانان را بر سر بخویشان خود میداد و چنانچه بچه را دانا و خود چهار صد و نوار در سرخ داد  
 و حکم بن ابی العاص را در یکبار و دینت هزار و پنجم داد **و سر وایت** ابن ابی الحدید و یزید مروان  
 بن حکم را در کینوبت تمام خصل از مینه داد و عبد الله ابی سرخ را تمام غنایم که از فتح افریقیه است  
 آمد بخشید و یکس را با و شیر یک کرد و ابو موسی اشعری اموال بسیار از عراق آورد و بعد از آن خویشان  
 خود قسمت نمود **دیگر آنکه** در سفر چهار رکعت نماز گذارد و حال آنکه بروایت کتب صحاح الشیخان  
 رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان خود بی در اول خلافت دو رکعت کرده اند **و جمیع** بن  
 الصحیحین روایت کرده اند عبد الله بن عمر که گفت نماز گذارد رسول خدا با نماز مسافر در منی و غیر  
 دو رکعت و یحیی بن ابوبکر و عمر و عثمان نیز در اول خلافت چنین کرد و بعد از آن عثمان چهار رکعت کرد  
**دیگر** روایت کرده در مسند عبد الله بن مسعود از عبد الرحمن بن زید که گفت نماز کرد عثمان در بی  
 چهار رکعت و چون بعد از آن مسعود گفت عبد الله بن مسعود گفت من بار رسول خدا و ابوبکر و عمر  
 دو رکعت کردم **و دیگر** در جمیع بن الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده در مسند ابن  
 عباس که بغیر موده رسول خدا در نماز مسافر دو رکعت است و در سفر چهار رکعت **و از مسلم** نیز در  
 مسند انس بن مالک بهین مضمون روایت کرده **و دیگر آنکه** امر کرد بر حرم زنیکه در شش ماهه در نماز او را  
 بود پس علی بن ابیطالب او را از غلطش آگاه کرد و چنانچه عمر را درین امر آگاه گردانید **و ایت**  
 مسلم با سند در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زنی شهپر کرد و بعد از شش ماهه زاید و چون خبر  
 بشمار رسید امر بر حرم کرد پس علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام نزد عثمان آمد و گفت خدا تعالی  
 در قرآن مجید فرموده و حله و فضاله ثلثون شهرا و غیر گفته و فضاله فی عاین پس آن زن را  
 خلاص کرد **و دیگر آنکه** حدیثی بخانیا و در نسبت بان عمر که هر زمان حاکم اهل از آن بعد از سراف  
 اسلام بغیر حق گشت **و یحیی بن** نسبت بولید بن عقبه حدیثی خبر بخانیا در و اطاع بر جمیع  
 قبا حتمایه او از کتب ارباب سیر ظاهر می شود لهذا بهین گفتند و مجلس آنکه انایه قباحت از او  
 ظاهر شد که جمیع مهابد انصار بر قلنس اتفاق کردند و از قس از و ناراضی بودند تا سه روز افتاد و  
 بود و کسی او را دفون نساخته بود **و بروایت** و اقدی بغیر از مردان و سه کس از

علامتش کسی بر جنازه اش حاضر نشد و آن چهار کس را نیز فرمودم لبیک از سر جنازه و دور کردند  
 عجب است از محض لغیض که نجیب قول عبد الرحمن بن عوف خلافت عثمان را بر حق می دانند و اطاعتش را واجب  
 و با جمیع صحابه بر قتل عثمان و او را واجب القتل منزل از خلافت نمیدانند که او را بگناه و مظلوم میدانند  
 معجده اسم صحابه را که در قتل عثمان شریک بودند و هم انا که طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را کشتند  
 نزد ایشان شاید **اصل یازدهم** در ذکر پاره از کلام حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب  
 که است بر بطلان خلافت خلفاء بعد از کتاب انج البلاغه که منتهی است نزد او باب تبیع و تمام کلام  
 درین اصل در دو توضیح بوضوح می پیوندد **توضیح اول** بعد از آنکه در خلیفان استحضار شکایت  
 از خلفا و اظهار غصب خلافت و ظلم بر اهل بیت صریحاً و کتبی بسیار است و از اسناد دلالت صریح  
 دارد بر اینکه در نحو و کنج ایشان مختصر باشد که گوی می شود و چون تمام فقرات را بتفسیر بفارسی کردن  
 باللفظی نقدیم و تاخیر ترجمه را از سلامت مجاوره فرس بیرون می بر و بنا برین به بیان مطلب و اصل  
 کلام مقتضای نماید از اسناد در بعضی از خطب فرموده این الدین زعموا انهم الواسخون فی العلم  
 و ننا کذباً و بغیا علینا ان زلفنا الله و وضعهم و ادخلنا و اخرجهم حاصلش  
 آنکه کسی اندک کسی که خود را راسخ در علم می دانستند از روی دروغ و ظلم کردن بر ما بهجت برداشتن خدا  
 ما را و فرود گذاشتن ایشان را و داخل کردن خدا ما را در زمره اوصیاء و ائمه و بیرون کردن انهارا  
 از آن مرتبه جلیل بنا نیست عطی الهی و لیست جلی العنی با خواسته میشود بهایت و ما حسته می  
 روشنی از کوری گمراهی و جهالت ان کلامه عن سوا فی هذا البطن من بنی هاشم که نص  
 علی سبواهم و لا یصلح الکلامه لعینهم بدستیکه امان و او میگوید آخر الزمان نشانه شده اند  
 درین بطن از هاشم یعنی باطلاب مراد آنکه یعنی بغیر از من و او را دوم حد استعاضه بدگره کرامت کرده است  
 ولایت و امانت پیغمبر آخر الزمان را و زمینه نیست بر غیر او و علی بن ابیطالب غیر ایشان کسی  
 صلاحیت و اسحقاق این منزلت جلیل القدر نداشته و نخواهد داشت و در **توضیح دیگر**  
 لا یقاس بال محمد من هذه الامة احد و لا یستوی بهم من جرت نعمته علیهم  
 هم اساس الدین و عماد الیقین یعنی سبخته نمیشود و بال محمد احد ازین امت و برابر کرده نمیشود

باین انیکه همیشه جاسوسان و جاسوسان بر وزیران تمام صحابه رسا و هدایت و عزت و اعتبار  
 و دولت پوشید و سنی پیغمبر و آل پیغمبر یافتند چنانکه ظاهر است الیهام یعنی الغالی و بهم یلقی  
 باین رجوع میکند بر افراط کننده در دین و دور گذرند از طریق مستقیم و باین تمی می شود و در عالمه در  
 دین حاصل انکه بازگشت همه در امر دین و هدایت بایشان است و کلمه خصایص حق الوکایه و فهم  
 الوصیه و الوثایه مرا باین راست خصایص امامت و ولایت از عالم بودن با حکام الهی و عصمت و مبارزه  
 گمراهیه و در ایشان است و همین دورایش پیغمبر از راه اسحقاق ذاتی و انجم راه قربان و هم از راه نص  
 خدا و رسول و آلان اذ رجعتم الی اهل و نقل الی منتقله الحال این زمانی است که حق  
 راجع شده باشد یعنی مستحقش و این زمان وقتی است که نقل کرده شد حق محل و ما و خود را  
 انکه نش ازین دیگران بکمال حق مقصدی امر خلافت بودند الحال که دست آنها از غضب منزله گناه شد  
 حق بمرکز خود قرار گرفت و در بعضی دیگر فرموده فلما مضی تنایح المسلمین الاکرام من  
 بعد یعنی چون در گذشت رسول خدا و نزاع کردند مسلمانان در امر امامت بعد از ان انحضرت فوالله  
 ما کان یلقی فی روعی ولا یخط علی مالی ان العرب ترجع هذا الاکرام من بعده عن اهلیته  
 و الاکرام منی یعنی رجعتنم که انداخته نمشد در دلم و خطور نمیکرد در خاطر من که عربان بیرون برند  
 این امر را بعد از پیغمبر خدا از اهل بیتش و دور کننده باشند خلافت را از من حاصلش انکه با نهایت استحقاق  
 من و قرب منزلت من نسبت حضرت پیغمبر و کثرت انصوح و اقتد در باره من و کمر بستن بخود پیغمبر  
 مرا از برای این کار و بهمایشان خبر دادن و اگر احتمال این راه نمیداد کم عزت من در گذرند و دیگری را نص  
 حق خلیفه رسول خدا و اولی تصرف در امت اند فاما غنی الایات الناس علی فلاتی تبايعوا  
 پس باز داشت مرا از طلب حق خود غیر از هجوم آوردن مردم برالی مکر و بیعت کردن با و فامسکت  
 بیکه حتی را بعت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی الحق دین محمد بر  
 گاه دهم دست خود را اما انکه دیدم که برگشتند مردم از دین و اسلام و مرتد شدند و پیوسته اند مردم را  
 با مکر و خدعه که موجب ابطال و زوال دین محمد بود و فحشیت ان لم انصد و الاسلام و اهل ان ارک  
 فیه تلما اوهد ما تلک المصیبة به علی اعظم من فوف و لا یتکم من سریرم که اگر بار

کنیم اسلام و اهل اسلام به پیغمبر در اسلام دشمن یا ویرانی که سخت تر باشد حبیب ان بر من انا میر و او  
 تصرف نمودن در شما حاصل شد که بعد از غضب خلافت باعث ارشاد و دادن من آنها را و معاونت  
 در دین کردن و رایهای صواب بایشان نمودن آن بود که اگر نمی گردم دین محمد با کلیه بر طرف می شد  
 بشومی جهالت و ضلالت آنها **و در بعضی دیگر** در بیان حالات اهل بیت فرموده هم موضع  
 سر و تجماع امر و عیبه علمه و موئل حکمه و کثرت مکتبه و جبال دینه بهم اقام لکن  
 مله یعنی آل محمد اند موضع اسرار بنوی و مله امور او و صندوق دافش او و مرجع حکم او و فخر  
 من بیای او از قرآن و غیره و کوهها پیش او و بند که گام میدارند بین او را از تزلزل و برهم خوردن  
 بایشان راست شد کجی بیت دین **و در بعضی دیگر** فرمود سخن شجره النبق و مصلح الرسول  
 و مختلف المثلکة و معادن العلم و ینابیع الحکم ناصرا و مجنبا منتظرا الرحمة  
 و مبغضنا ینتظرا السطوة ائیم شجره نوت و جایگاه فرود آمدن رسالت جبرئیل و محل آمد  
 ملائکه و معبرهای دانش و مشربهای حکمتها که کننده و دوست ما منتظر رحمت است و دشمن ما منتظر غضب  
 الهی **و در بعضی دیگر** فرموده قد خاضعوا بحمار الفطن و اخذوا البدع و دون السنن  
 و از سر المومنون و نطق الضالون بقیق که خوش گردند مخالفین در دریا های فتنه و فرار گرفته  
 بدعت و ضلالت را و اگر گشتند ستهای پیغمبر خدا را و منعقر شدند مومنان و ماطق شدند در کوهها  
 گمراه سخن الشعار و الاصحاب و المخزنه و الا بواب ائیم که از نهایت قرب و نزدیکی جاتین  
 رسول خدا ائیم و یاران خازنان اسرار ائیم و در راهی شهر و علم و حکمت او هم چنانچه حدیث صحیح آن امام  
 العلم و علی بابها از آن خبر داده و کایوتی البیت و الا من ابوابها من قلاها من علی ائیم  
 سب سار تا بنیاهن سب نیت در آمدن گمراه در خانه و هر که از غیر راه در بختان در آید او را در فامیده  
**و در بعضی دیگر** در جواب بعضی از اصحاب که از انجباب پرسید که از چه رو منع کردند قوم شما را از  
 خلافت و حال که شما سزاوارترید باین امر فرموده شتحت علینا نفوس قوم و سخت عنها نفوس  
 آخرین و الحکم الله و المعوی الیه القیامة سخی و حمد و رزیدند بر امر خلافت نفوس کثیره  
 جمعی و جو انفرادی کرده در گذشته از نزاع در این برای مصلحت بر هم نخوردن دین و ملت نفوس



شبهه جمعی دیگر و حکم کننده بعد از میان ما و ایشان خداست یعنی با و است و باز گشت با و است روز قیامت  
**و در بعضی دیگر** فرموده قال لی قائل انک یا ابن ابیطالب علی هذه الامور محرمی

گفت بمن گویند یعنی عمر ای علی ابن ابی طالب بد رستیکه تو خریصی برادر خرافت و بسیار بخوابی که غلیظه  
باشی فقلت بل انتم و الله احرص و ابعد و انا اخص و اقرب پس گفتم در جواب که شاه خریص  
ترید و دور ترید و من مخصوص تر و نزدیک تر انما طلبت حقالی و انتم تلحون بینی و بدین  
حق و تقصیر بون و بجهی و دونه و جز این نیست که من طلب کردم حق خود را و شما حائل شده اید یا  
من و میان حق و دست رد میزنید بر سر من فلما قرعته بالحقه حبلا ایدک ما یحبیبی پس  
چون گوش زد او کردم حجت و برهان را بخود آمد از غفلت و ذنابت که در جواب و در الله انی مستغفر

علی قریش و عن اعانهم هذا من يارب سواهم ان تو بر قبيلہ قریش فاعلم قطعا رحمتی  
وصغر واعظیم منزلتی واجمعوا علی مسازعتی اما هوکی بواسطہ انکذا الی ان بریدند خود  
و نزدیکی مرا و جزو شد و ندم مرتبه عظمی را و اتفاق کردند در مسازعت بامر در امر سے کہ ان بریاست

در بعضی از خطب بعد از این جنین دعائی فرمود که حفظت فاذا المیسک را فاد و لا  
ذات ولا ساعد الا اهل بیتي فضلت بهم عن المنيّة پس نظر کردم دیدم که در آن گجام  
مرانه یار سه دهنده بود و نه باز و در نرده و دو دفع گفته و شرب و نه برای که تقویت من کند و اگر آن

من پس باز هشتم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من و در بعضی از خطب خیر  
فرموده که نظرت فاذا الیس معین الا اهل بیتی فضیلت بهم عن الموت و در بعضی  
و کلمه فرموده فوالله ما زلت مدفوعا عن حقیقتی على مذنب رسول الله حتی يوم

لأنفس هذا السجد افسم که همیشه ممنوع بود و ام از حق خودم و بمن گداشته انحق مرا از گزیده  
 شده بر من تا فاجی از وقتیکه بفر کرده شد روح مطهر رسول خدا تا ام و در **و در بعضی**  
 شده کرده حال خود را نسبت بمن نفی زان خود بحال موسی نسبت بفرعون و اما عیش و فرمود  
 و لم یوجس موسی خيفة على نفسه بل اشفق عليه الجهال و ذوالضلال حاصل من  
 گناه منی که ان خوفیکه موسی در خود یافت و هنگامی که ظاهر ساختند سحره اعمال خود را خدا کلام

ربانی از آن خبر داده نه خوف بود و بر ملاک نفسش بلکه خوف کرد و ترسید از علیّه جهال و دولتهای  
 اهل ضلال که سبب از مردم فریب این امور باطل و اسباب دنیوی خورده ایمان نیاد و دزد من نیر  
 که با غاصبان خلافت نزاع کردم و در طلب حق خود با ایشان کار سخت و جدال برسانیدم نه از ترس و نه  
 بود بلکه از ترس آنکه مبادا مردم بواسطه اضلال این جا همان و فریفته شدن از خرافات دنیوی بکانه  
 از دین بکانه شوند **و در بعضی دیگر** فرمود قد ظلم طالع و لم یح لایح و کلاح لایح و عدا  
 ما تل و استبدل الله بقوم قوم ما و یوم یوما یعنی ظلم کرد و طمع کنشده و در شدد و ترسند  
 و ناید تابنده و راست شد کج شده و تبدل کرد خدا استعاضه باطل را با بل حق این همه کنایه است  
 از زوال خلافت ناحق و دیگران و ناید خورشید بدلت و عدل انحضرت بر عالمیان و انظما  
 الغیب انتظار المجدد المطهر و انتظار کردش روزگار کشیدیم مثل انتظار قحط رسیده این  
 را تا حق مبرگز خود قرار گرفت انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاءه علی عباده  
 کلا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفاه و کلا یدخل النار الا من انکرم  
 و انکرمه جز این نیست که امان ایستادگان اند با مخلصان برافزندگان او و عارفان او پسند که  
 حاکم اند بر بندگان او تا بوسید ایشان بندگان پرورگار خود را بشناختند و داخل در بهشت بشنود  
 بگر که بشناختند انکس ایشان را و ایشان انکس را و داخل بشنود در دوزخ بگر که بشناختند ایشان را  
 و ایشان او را چنانکه رسول خدا فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة  
 حاصل آنکه امامی دین کافی اند که از جانب الله باین امر فایز گشته اند و خدا تعالی ایشان را برگزید  
 از برای هدایت و ارشاد عباد و آن مرتبه بایشان ارزانی داشته که شناخت ایشان موجب بهشت  
 است و انکار ایشان موجب دوزخ نه بر حایل و بایه را که خلق بواسطه جلب نفع و تحصیل مرادات  
 دنیوی بر خود امیر سازند **و دیگر در خطبه مشهوره** انما الله لقد تقصها  
 ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من النجی و در بعضی از نسخ بدل ابی  
 قحافة اخوتم واقع شده باعتبار آنکه ابو بکر از قبیده میت یعنی آگاه باشد شما قسم که بوشند این را  
 قحافه جامع خلافت را و بدینست که او میدانست که نسبت من بخلاف نسبت قطب است بنگر است

یعنی امید داشت که همچو نگه آسیابی وجود آن میلی که در میان دارد گردش میکند و اتمی است  
 خلافت نیز و قیام با من نباشد انظارش موافق عدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود مع هذا چشم از حق پوشیده  
 و بغیر استحقاق مقصدی این امر شد بخند عینی السبیل و لا یرفی الی الظلم سیریزد از من  
 سبیل علوم و دیندیش و بسوی من پرند این کنایه است از بلند مرتبه و رفعت شان یعنی گویند که  
 من انقدر بلند است که مرغ بسوی او پرواز تو اندک و فسادت ده و نهاق و باطل و طوبی عنها گفتار  
 پس بروش انداخته جامه صبر او پهلوتی کردم از خلافت و مطلق آنای بنی آن اصول بید  
 جذاء و اصل علی طحیة عمیاء یهزم فیها البکیر و یتب فیها الصغیر و یکدام  
 مومن حقیقی را به نرس استادم متفکر میانه آنکه حد کتم بریده یعنی بی معاون یا صبر کتم  
 بر ابرک سیاه بسیار تیره یعنی زمان خلافت بناحق البوکر که از کار میرود هر بزرگ در آن بسبب تیرگی  
 عنایت و پر میشود در آن هر خورد و مشقت و از ارامی کشد مومن تا وقتیکه ملاقات کند بر در کار خود را  
 فکایت ان الصب علی هاتاجی پس دیدم که صبر برین مصیبت سزاوارتر است فضیلت و فی  
 العین فدی و فی الخلق شیخی یعنی صبر کردم در حالیکه در چشم خاشاک بود و در خلق عضه کرده  
 شده چون استخوان کنایه است از الم و تاسف بر ضایع شدن دین پیغمبر بسبب صرف شدن البوکر  
 عزت را حتی مضی الاول السبیل فادلی بها الی فدان بعدا تا آنکه در گذشت و راه  
 خود رفت غاصب پس رسانید خلافت را در زمانی آنکه در سابق ایام باو بیعت کرده بود و درین مقام  
 آنحضرت شمر که از اعشی مثل آورده و بعد از آن فرموده فیا عجبا بنیا هو لیستقلها فی حیاته  
 اذ عقدا هالاخر بعد وفاته پس عجب تر آنکه وقتی در زمان حیات خود از مردم درخواست میکرد  
 که مرا در گذارید که من بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست و زمانی دیگر خلافت را معین کرد و از راک  
 دیگر که بعد از وفاتش خلیفه او باشد و این سخن از ابو بکر متقن علیه است و در کتب معتبره نقل  
 مذکور است چنانکه شاه شد بان در باب مطالبی البوکر لشده ما قشطر اضرعها ضرع در اصل  
 عبارت از و سر پستان شتر خواهد و نمائی پیش و خواهد آن دو تائی دیگر و قشطر ضرع قشمت کردن  
 فایده و نفع حاصل از ضراع است و هر آفرین مقام این است که بسیار محکم شد قشمت کردن این

دو کس فایده و نفع خلافت را فصدی ما فی حوزة خشتاء یغلظ کلمها و یخشن مسها و لیکن  
 العثار و لا یختمها من سها پس جای داد ابو بکر خلافت را در وادی نامهربانی عمر که غلیظ بود و جرات  
 حاصل از سخن درشت او و مودعی بود و انیرش با او از رگد زشت خوبی و درشتی او و بسیار بود و غیره  
 در سایل و عند گفتش از آنها فضلا حبها که اکب الصعبة ان اشتق لها حزم و ان اسلمها  
 تقحم پس همراه او مثل سواران قدس گشتی است که اگر مهارش را باز می کشد شگافته می شود یعنی او اگر  
 سمیت میکند بسر درمی آورد و سوار را فنی الناس لعمری الله یخبط و شماس و تلون و اعتراض  
 پس قسم به بقای خدا که مبتلا شد مردم بسوگ در غیر راه راست و نفرت از طریق صواب و تفت  
 اهل فضیلت علی طول المدة و شدت المحنة حتی اذا مضی لسبیلہ جعلها فی حزم  
 نعم انی احبهم فی الله و للشوکه متی عارض الی یوم مع لاول منهم حتی صرت اقرب الی هذا  
 النظار هم پس صبر کردم بر درازی مدت و بسیاری سخت تا آنکه چون در گذشت گردانید خلافت را در جماعتی  
 و گمانش آنکه من یکی از آن جماعتم پس از برای خدا که نظر کنیز در شور و به بنید که چگونه طارے شد  
 در منزله من شک و شبهه با اول ایشان تا آنکه گردیدم مقرون با مثالی این گروه چون بجای از قصه شور  
 در مطاعن عمر نگرشند پس درین مقام متعرض نگردید لکنی اسفقت اذا سفا و طرت اذا طارت ففص  
 رجل منهم لضعفه و مال الاخر لضعفه مع من رهن لیکن من از برای اتمام حجت با ایشان  
 در فروتنی و بلند پروازی گفت کردم پس بخوف شد از من مردم از ایشان بواسطه سدی که با من داشت  
 یعنی سعد بن ابی وقاص و دیگر کرد دیگری از برای و اما و چیزی چند دیگر مثل عمار و حماد و عبد الرحمن  
 بن عوف است که ام کلثوم خواهر مادر ی عثمان زن او بود حاصل آنکه بسبب خضر ضعیفی صحیح دینوی و در بیان  
 نفی با من هم ای کردند الی ان قام ثلاث القوم نافی اخضیه بین نثله و معتلفه یعنی تا آنکه بیا  
 سیوم قوم یعنی عثمان و بخلاف نشست حالگونه که مثل شتر میر خورده بلند کننده بود زیر بغل و بهنگاه خود  
 که میان موضع سر گیس و موضع علف اوست این مثلست از برای بکتره و افتخار و قاطعاً معه بنو  
 امیه یخضون مال الله مضنم الابل بنة الريم و برخاسته این پدر او یعنی اقرباس  
 او و میخیزند مال خدای را بهمه و آن مثل خورند شتر گریه بهاری را الی انکثت و اوجوه علیها

علمه و کتب به بطولت آنکه تاب باز در در میان تاب خورده او واجب ساخت بر او قتل و ارجاع ناستیم  
 او و بیه در آور و شکم خوابی و اسراف در خوردن مال ابر بعد از در کین مسلم که شده کرده به سبب  
 مردم با آنحضرت و بر کشتن عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج با نامهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول انک  
 الدار الاخرة یجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا و العاقبة للمتقین  
 گویا آنکه غضب خلافت کردند و آنرا که از من برگشتند نشنیده اند کلام خدای را که فرموده این سرتی  
 آخرت را میگردانیم از برای آنکه نیک اندازد و میکنند سرکشی و فساد در روی زمین و عاقبت از برای  
 متقین خوبست نه حال طالبان ریاست دنیا و معضدان بلی و الله لقد سمعوها و دعوی ها و  
 لکن حلیت الدنیا فی اعینهم و ارا قهم زحما بای سجد اقیم کشته اند آیه را و بید گرفته اند  
 لیکن اراسته و زیبا آمد دنیا در چشمها ای شان و خوش آمد ایشان را زینت دنیا **بسم الله** پیشه نیست  
 برابر با فطانت که از آنچه از این خطابه و از خطب دیگر تحریر یافت متعین و مجزوم به این برایت میشود بطلان  
 خلافت خلفا کشته زیرا که بمقتضای آیات و احوادث و اخبار و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین  
 و آنحضرت از کذب و بهتان مبراست و به یک از مذکورات بر نفی و غضب خلفای نشود و اختصاص منزلت  
 خلافت و ولایت بابل بیت رسوخدا و عدم قابلیت غیر ایشان دلالت قطعی دارد و گنجی احتمال دیگر ندارد  
**و ابن ابی حمزید** در شرحش بر پنج البلاغه چون همه جا اعتراف کرده که این خطب آنحضرت  
 امیر المومنین است و در آنست که اینها را از کتابهای حجیه در زبان آنحضرت نوشته اند بغیر این توانست  
 کرده اند و بالفعل در کتب و رسائل اکثر متعین موقوف است لهذا در اشغال این مواضع نهایت کوشش  
 در کتلفات و تعسفات بجا آورده و حاصل همه باین راجع میشود که مراد حضرت امیر اظهار باطل بودن خلافت  
 ایشان نبوده بلکه مرادش اظهار ترک ادوی است یعنی غرض آنحضرت آن بود که بیان نماید که سرخدا آنها  
 خلیفه و امام بحق بودند لیکن من اولی بایشان بودم اگر بمن و امتنه بودند بهتر بود و هر ذی شعور کسی  
 میدانند که از کلام آنحضرت آنچه تحریر یافت بغیر از عدم استحقاق دیگران و غضب منزلت امامت محض  
 آخر الزمان دیگر چیزی مفهومی نمیشود در واقع هرگاه خلافت ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده  
 باشد و دیگر چه احتمال دارد که امیر المومنین بآن مرتبه اخلاص و عیودیت و عصمت که مسمواری رضای خدا

محو رضای خدا و رسول و این همه شکایت و اظهار نارضا منتهی نماید و خلقی بکفر راجع و منکرات  
 به حالت نسبت دهد کدام بی بصیرت تجویز میکند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت مر بقی علی  
 با کمال ادا باشد و در نظر او بسندیده نیاید انقسم امور نسبت با حضرت و از آن بهین عظم و کفر صریح است  
**و بعضی از خطب فرموده حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعتقاد و غاکلهم**  
 السبیل بالعلم چون قبض کرد خدا تعالی روح رسول خود را برگشتند جمعی بر پیشانیهای خود یعنی همان  
 کفر که در اول داشتند برگشت کردند و پاک ساخت ایشان را از اینها بطل و آنکه علی اکبریم و وصلوا  
 علی آلهم اعتقاد کردند بر هر امر انصواب که در خاطر ایشان منظور کرد و پوستند بغیر از برای پیغمبر و حجرو  
 السبیل الذی امر اجمع دته و دوری گزیدند از وسیله بخائی که مورشده بود مذمومت او یعنی  
 اهل بیت چنانکه سابقا در آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی خیر یافت و نقلوا  
 البناء عن رص اساسه بقبوه بغیر موضع نقل کردند بنا را از اصل و بنیاد استوارش  
 و بنا کردند از او در غیر موضعی که لایق آن بود که است از آنکه خلافت را که حق اوست از رای اهل بیت  
 بگانه نمایند کردند معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمرة آنها بعد از رخط و گناه  
 اند و در پای آمد و شد هر گاه فرورفته در ضلالت و گمراهی اند قد باد وافی الحیدرة و ذهلوا  
 و السکرة علی سنة منال فصاعون به تحقیق که رفتند در وادی سردانی و سرگردانی و غافل شدند  
 و فراموش کردند درستی گمراهی و جهل از بدی عاقبت بر طریق آل فرعون که همواره در کفر و ظلم زیاده  
 و بگونه اندیشه روز باز خواست نمیکردند **ابن ابی حمزید** در تامل این کلام صدق انجام  
 چنین گفته که مراد از این جماعت گمراهی اند از دشمنان آنحضرت که بعد از خلفای سه در صفین آنحضرت  
 محاربه کردند مثل عمر بن عاص و مغیره بن شعبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عبد الله بن زبیر و سعد  
 بن عاص و اشالی آنها و از بس تکلفات بکار بسته در آخر خود عذر میگویند که باعث تاویل بر صل کردن  
 کلام امیر المومنین را بر خلالت مبتدا در اینست که مقتضی بزرگی و منصب عظیم و دین تویم آنحضرت چشم  
 پوشیدن و در گذشتن است از آنچه سابقا بطور آمده از پیشانیان لیکن میتوانست بر مرکب اندک  
 فوقانی دارد از دستور محاوره و روش مکالمه که هر گاه آنحضرت فرماید که وقتیکه با امر الهی رسولی

مقبول شد جمعی باز پس رفتند و گمراه شدند و حق را از مرگ بیرون بردند و اهل بیت را و اگر استند دیگر  
 از خلفای شمش و انصار آنها احتمال ندارد و بر شکایت از جمعی که بعد از انقضای مدت مدتی در رحلت  
 گمراه شدند و عموماً مغلوب و مسکوب و گریزان بودند محض تمکاب و عین خطاست **توضیح دوم**  
 در **از اله و هم** جمعی از جهال غیر متع از غایت اضطراب میگویند که ما قبول نداریم که خطبه شریف  
 از حضرت امیر باشد شاید از اسید رضی گفته و بنام آنحضرت شهرت داده و بر اهل بصیرت ستونست  
 که این سخن یاد و افتراست زیرا که این خطبه بزرگان ایشان در کتب معتبره خود نقل کرده اند مثل  
 ابوعلی بیاضی و ابوالقاسم لجنی و بغیا و قضای صاحب تبیع و تخریج الفقیه اقرار کرده اند که این خطبه از  
 امیر المومنین است و اعتراف نموده اند که در نسخه چند دیده اند که در کتاب پیش از قول اسید رضی نوشته بود  
**روایت** کرده بن ابی احمدی در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از علمای معتبران است  
 است و چنین گفته که حکایت کرد از برای شیخ ابوالحیة مصدق واسطی سه ثبت و ستائت و گفت در وثیقه  
 خواندم این خطبه را بر ابی محمد عبدلبن احمد معروف باین خطاب با و گفتم چه میگویند درین خطبه با بر علی بن  
 یاشنه او گفته نه بخدا قسم که من میدانم یقین که این خطبه کلام آنحضرت است بچنانکه میدانم که تو مصدق  
 مصدق گفته که من گفتم جمعی از مردم میگویند کلام رضی است پس این خطاب گفت رضی را و غیر رضی را این  
 قدر بیکجا است تواند باین اسلوب سخن کرد و تحقیق که واقف شدیم بر سایل رضی و شایسته نظر و واقع  
 او را ثبت ندارد آنها باینکلام اصلاً بعد از ان این خطاب گفت و اند که من دیدم این خطبه را در چند  
 کتاب که تصنیف شده بود پیش از وجود رضی به و صد سال و بخدا قسم که یا نتم من این خطبه را بخوبی چند  
 که بی شایسته من آن خطبه را که خط کلام یک از علما و اهل ادب و عربیت است که پیش از موجود بودن  
 احمدی در رضی نوشته بودند بعد از این ابی اسید گفته تحقیق که من دیدم بسیار ازین خطبه را در  
 تصانیف شیخ و بزرگ خود ابوالقاسم لجنی و نیز یافتیم بسیار ازین خطبه را در کتاب ابی جعفر بن تمیم  
 که یکی از متکلمین امامیه است و آن کتاب مشهور است کتاب انصاف و بود ابوالجعفر از شاگردان ابوالقاسم  
 لجنی که فوت شده پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی اسید و برابر آنش سخن نیست  
 تبیع و تخریج و علوم این خطاب و ابی القاسم لجنی و ابن ابی اسید و مصدق واسطی که همه از پیشوایان

اهل خلاف و مقته ایان ایشانند - روایت کرده سید جلیل نخری سید رضی الکریم طائوس در طریقه  
 باین مضمون که قدیم من این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتاب بی از کتب منی بعضی که  
 سببی است بجهانی ۱۱ جلد و نوشته شده بود در سنه ۱۰۰ و ثلثین و ثلث مائه و شصت و شش که کرده بود این  
 خطبه را در کتاب مذکور حسن بن عبد الله عسکری صاحب کتاب موعظ و زواجر که از حمزه و سید علی بن  
 است و محقق است که سید رضی در سنه ۴۰۰ و ثلثین و ثلث مائه متولد شده چنانکه تصریح کرده آن ابن  
 ابی احمد در اول شرح پنج البلاغه پس کتاب مذکور است و هشت سال پیش از تولد سید رضی نوشته  
 شده باشد **شیخ الموحیدین ابن میثم** شایع پنج البلاغه تفسیر روایت کرده که من دیدم نسخه  
 این خطبه را که بران بود خط ابن الفرات که وزیر مقتدر را بدو پیش از تولد سید رضی بیاورد از هشت  
 سال بعد ازین گفته که نسخه بر من غالب است این است که آن نسخه پیش از تولد ابن الفرات نوشته  
 شده بود و **از کلام صاحب قاموس** نیز اعتراف بر بودن این خطبه از امیر المومنین  
 ظاهر میشود زیرا که نسبت داده با حضرت بعد از تفسیر که درن مستقیقه را به بدیهه که در وقت متی بیرون  
 می آورد از دهان و چنین گفته که خطبه شقیقه علویه را برای این شقیقه میگویند که ابن عباس در وقت  
 کرد و گفت کاش نمیگرسیدی مقاله خود را آنحضرت فرمود باین عباس میهنات تلك شقیقه  
 ثم قیت تا اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و باعث ناتمام گذاشتن آنحضرت خطبه را چنانکه سید رضی  
 در پنج البلاغه روایت کرده آن بود که چون آنحضرت خطبه را بجای رسانید که اسما در پنج البلاغه آن خطبه  
 است شخصی برخواست از اهل بلد و کتابی بدست آنحضرت داد و آنحضرت اند و گفته بخواندن  
 کتاب مشغول شد بعد از فراغ از خواندن کتاب ابن عباس التماس تمام خطبه کرد آنحضرت در جواب  
 فرمود باین عباس **تلك شقیقه هدرت ثم قیت** حاصل معنی این کلام این است که آن  
 ابن عباس رفت آنچه دیدی آن حالتی بود که مثل شقیقه شمر و خوشی وقت بیک آید صویته  
 غریب از آن ظاهر گشت و بعد از آن ساکن شد **شیخ ابن ابی خریز** در بنای نیز  
 اشاره بودن این خطبه آنحضرت کرده زیرا که در موضع بیان معنی لفظ شقیقه باین مضمون  
 گفته که از آنجمله است حدیث علی در خطبه که از دست تلك شقیقه هدرت ثم قیت



و نیز باریه از فقرات این خطبه را در موضع متفرقه از آن کتاب دیگر کرده چنانکه در موضع بیان  
 معنی اشتقاق گفته و در حدیث علی علیه السلام است ان اشتق لها خرم و این فقره را آنحضرت  
 در خطبه مذکوره که در ذمت عمر گفته چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی سف گفته از آنجا که  
 حدیث علی لکنی سففت اذا سفا و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذکر شوری فرموده  
 و همچنین در موضع بیان معنی نفم گفته و از آنجا که حدیث علی تا فجا خضیه و در موضع بیان  
 معنی نیل گفته و در حدیث علی بن نبیل و معتلفه و در موضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث  
 علی و انقت فقام من ابیه بمضمون مال الله خضم الا ایل بنته الربیع و این فقرات  
 را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذمت عثمان فرموده چنانکه تحریر یافت و نیز در موضع بیان معنی نوح  
 گفته و در حدیث علی لعنت حلیت الدنیا فی اعیانهم و از آنجا که در وجهها و این فقره را آنحضرت  
 در آخر این خطبه فرموده و بر سبع خیر ستوریت که فقرات مذکوره در خطبه دیگر که در کتب مذکور از  
 آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست و سخن صاحب قاموس و صاحب نهایه که هر دو از ثقیفین  
 اند نزد خاص و عام محل اعتماد است چنانکه ظاهر است و قطع نظر از این امور هر کس بر خصوصیات حالات  
 وجود مرسمه و کمال فضل و تجرد و علو همت و شرافت نسبت غایت اطلاع بر فنون بلغا و فطامع و احاطه  
 اطراف کلام قضی و نهایت تقوی و ورع سید رضی علیه الرحمة فی الحمد اطلاع داشته باشد چنانکه شهادت  
 داده بر کمال ذمّه آن ابی السدید در شرمش و این خلکان در تار و نخش بقین میداند که این قسم  
 امور نامعاب را بان نحو بر جلیل القدر نسبت دادن محض خطاست چه گنجی لیش دارد که مثل این چنین  
 بزرگوار است پرنیز گار خطبه خود را بامیر المومنین منسوب سازد یا انبیا و شیخ و تقصیر و دریافت ذوق سلیم  
 نداشته باشد که کلام آنحضرت را از کلام دیگر بی تمیز کند و با کلام آنحضرت کلام دیگر را مخلوط ساخته  
 در کتاب جمع نماید و نیز در زبان سید بنی در خدمت خلفای بنی عباس جمیع فضلا و بلغا و ارباب کمال  
 چند نسیب جسد دهند اگر این چنین خطبه از آنحضرت با ساینده صحیحی مروی نشده بود البته سید بنی  
 را مخاطب می ساختند و بر او انکار نموده مواظده می کردند چنانکه ظاهر است از شیوه علماء در اظهار  
 اخطا یکدیگر خصوصاً در تنبیه نواح نیز در میان نبوده باشد و علمای ایشان در کتب خود اعراف کرده اند

که آنحضرت از صحابه بسیار سالم بود و از تقدم خلق نمیشد الجبار که است می نمود **ابن عبید**  
 که از مشایخ علمای ایشان است در کتاب عقد و ابو بلال عسکری که در خطبه موشق القول ایشان  
 است در کتاب آوازی و در خطبه از خطب آنحضرت روایت کرده اند که در آن خطبه فرموده اما  
 انی لو اشلکم ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان و قاتم البالث کالغفل  
 همه بطنه و یله لو قص جناحاه و قطع راسه کمان خیدله آگاه باشید که من اگر بگویم  
 با شما بگویم بر آینه میگویم در گذر خدا از شما از پیشینان بظهور آمدیشی گرفته اند و مرد و برقا  
 سبوم این مثل خراب قصه شش بهین صرف شکم می شد و ای و الرجیده شده بود باهای او و  
 بریده شده بود و بر او برادر برای او از کتاب خلافت بغیر حق و **قد صحیح بخاری و**  
**صحیح مسلم فی الکتاب للقتال** روایت شده که عمر در کماله علی و عباس گفتند فلما توفی  
 رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فحسبنا نطلک من اهلک من ابن اخی  
 و یطلب هذا امیرات من اسمها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورت ما توکنا  
 فهو صدقة فواتمها کاذبا اثما غادما خائنا بعد از آن گفت ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی  
 رسول الله و ولی ابوبکر فرائمائی کاذبا اثما غادما خائنا حاصل آنکه چون مرد رسول خدا ابوبکر  
 گفت من ولی اویم پس آمدید شما در حالتی که میخواستی توای این عباس میراث خود را از پسر بردار  
 و طلب کردی این کس بجای من میراث زلفش را که از پسرش مانده بود پس ابوبکر گفت رسول خدا میراث غدار  
 پس شما هر دو او را در غلو و گنه گار و غدر کننده و خیانت کننده دانستید چون ابوبکر مرد منم و ولی  
 رسول و ولی ابوبکرم شما را در غلو و گنه گار و غدار و خائن دانستید و هرگاه عمر در تعیین اینان  
 گواهی داده باشد یقین که ممکن راه جد و کابره مسدود خواهد بود و مخفی نیست بی ادبی ولی از  
 هرین حدیث دزدان واقع کدام مسلمان نام رسول خدا و قره العین اعدا با این خفه و خواری بی برد که این  
 بی دین بوده است بخود با **العصی** از علماء حنبله او ای تکلمی مشهور است بنا بر تباطس و طلب  
 ایرادی نماید این ابی السجده در شرحش روایت کرده که کجایت کرد از برای من بجای بن سید جنتی معز  
 بان غایبه که از ساکنین بغداد و عدول موشق بود و گفت حاضر بودم نزد اسماعیل بن علی جنلی نقیبه

که در آن زمان مقدم جناب بقدر بود و نزد او از هر جا گفتگو کردم که درین وقت شخصی از خاندان درویش  
 که نزد بعضی از اهل کوفه دینی داشت و رفته بود بگویم که دین خود را بگردیده از اتفاقات در روز غدیر که در  
 مشهد مقدس امیر المومنین علیه السلام بواسطه زیارت جمیع خاص عام می شود در کوفه بود و است پس  
 شیخ مذکور با دشمنی سخن کرد و می پرسید که دین تو بتو رسید و او جواب میداد تا آنکه در حقش این  
 و سوالی شیخ گفت یا رسید کاش می دیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی بن ابی طالب چه می نمود  
 می شد از غش و سخنان شیخ و سب صحابه و از بلند بی ترس و بیم شیخ گفت انزوم را که دیدی چه می نمود  
 در نزد سجد اقسام که یکس اینها را دیدم نزد برین امر و از برای ایشان فتح این باب کرد مگر صاحب آن قبر  
 انشخص گفت کیت صاحب آن قبر شیخ گفت علی بن ابیطالب است باز انشخص پرسید که این راه را علی بن  
 مردم نموده و او ایشان را امواته پس چرا ما فلان و فلان را امان خود داریم و اگر حق نیست پس چرا ما  
 او را امام خود میداریم ازین قرار که تو گفتی باید ما را از بی بنیاد شویم یا از دیگران این ابی الحدید گفته که این  
 غایب گفت چون شیخ مذکور این سخن را از آن شخص شنید بشتاب برخاست و بغیلن خود را پوشید  
 و گفت لعنت خدای باد بر اسمعیل اگر جواب این مسئله بداند و باندون حرمش رفت و ابن ابی الحدید گفت  
 که من دیده بودم شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شده بودم در مجلس با وجود انش شیرین مقال  
 نیز بود متوفی شد در سنه عشر و ستایه حقا که اگر سایر دانیان ایشان بقدر اسمعیل شیخ خایه  
 انصاف میداشتند همه بداندان این مسئله اعتراف میکردند و الله الموفق والمعين **اصل**  
**دوازدهم** در قیام شبیه مخفی شنبه چهار تلویح تلویح اول در ابطال دعوی

اجماع و بیان چگونگی انعقاد آن چون دانیان اهل خلاف از راه اصطراب همواره پناه باجماع برده  
 از احصایین خود میداند و هر دلیل که از نص خدا و رسول برایشان تقریر می شود اجماع را معارضه  
 آن ساخته بر عزم فاسد خود قیام و دلیل میکند و میگویند این دلیل در برابر اجماع چه تواند کرد و لهذا در  
 بیان معنی اجماع و کیفیت انعقاد آن سطر چند نگارش می یابد تا چهره حق از ثواب او امام مصفا  
 باشد بلکه اجماع موافق آنچه جمیع محققین اهل خلاف در کتب معتبره خود تصریح بان کرده اند  
 عبارت است از اتفاق جمیع اهل مل و عقد یعنی تمام مجتهدین امت بجز آنکه از الزمان در وقتی از آن

این گفتاری را در سبب انشخص که در این باب از او پرسیدیم

برامری از امور و اختلاف کرده اند که آیا این اجماع ممکن است که مستحق شود یا ممکن نیست و بر تقدیر  
 ممکن البتة باشد اختلاف کرده اند که آیا علم تحقیق ان بهم مینو اند رسید یا نمیتوان بنا بر آنکه مستحق است  
 بسبب عادت علم با عقدا و جمیع علمای شرق و غرب که متفرق در اطراف و حد و بلاد ربیع سکون اند  
 بهم رسد و از اینجا است که از آنجا منبطل روایت شده در شرح مختصر عقد و غیره که هر که دعوی اجماع  
 کند کاذب است و بر تقدیر یک علم با جماع بهم تواند رسید باز اختلاف کرده اند که آیا از راه خبر و روایت  
 علم تحقیق اجماع بهم مینو ان رساید یا نمیتوان بنا بر آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر مستوات موقوف  
 است بر دانستن جمعی کثر اتفاق جمیع علمای شرق و غرب را و بر تقدیر یک از خبر و نقل علم بهم توان  
 رساند اختلاف کرده اند که آیا تو از خبر شرط است یا نه و بعد از این اختلافها اختلاف کرده اند که آیا  
 اجماع محتمل است یا نه و بر تقدیر یک محتمل باشد بنا بر آنکه بر ادایات مختلفه اللفظ متعارفه المبعی تواند رسیده  
 که جمیع طوایف امت محمد از اهل ضلالت سخاوتند بود اختلاف کرده اند که آیا باقی ماندن اهل اجماع از  
 اتفاق تا انقضای مدت عمر بران قول شرط است یا نه **احمد بن محمد بن حنفی و ابن فورک**  
 که از مشایخ علمای ایشان نیست برین رفته اند که انقضای مدت عمر شرط است و گفته اند که اگر کسی از  
 مجتهدین از قول خود برگردد و آن اجماع نیست و همچنین اختلاف کرده اند که آیا جاری است اجماع از سنه  
 و دیلی که باعث رجوع و دال بر حقیقت ان باشد یا نه و بر تقدیر یک مستندی در کار باشد چنانکه بخت  
 ایشان بران رفته اند اختلاف کرده اند که آیا قیاس مستند اجماع می تواند شد یا نه و نیز اختلاف کرده اند  
 که آیا وجود مقلد در اجماع شرط است یا نه پس هر کس امامه ابو بکر را با جماع ثابت میدانند باید که جمیع این  
 مراتب را بدلائل ثابت کند و خاطر از همه مطمئن ساخته جزم بهم رساند که این چنین اجماعی بر امامت ابو  
 بکر مستحق شده و بر هر مقلد منصف ظاهر است که اثبات این امور تقدیر در دو مسند اعلامی ایشان خود  
 اعتراف کرده اند که این چنین اجماعی در حق ابو بکر بغیر نیامده **ابن عبد البر** شیخ موثق ایشان در کتاب  
 استیعاب ترجمه الی که چنین گفته که تکلف نمود از بیعت او سعد بن عباد و طایفه از خراج و قرقه  
 از خویش و سخ **ابن حجر** مقدم در کتاب اصحاب در معرفت صحابه چند بفته که سعد بن عباد  
 بیعت بر حجت از ابی بکر و عمر نکرد و نتوانستند او را در بیعت خود در آوردن بواسطه کثرت اقوال

و عشار و بعد ازین گفته که عمر در زمان خلافت خود سعد را در مدینه دید و باو گفت در اهل تنو در بیت  
 ما یازین بلد بیرون رود و سعد در جوابش گفت حرام است بر من که بوده باشم و بلدیکه تو امیران باشی  
 بعد از ان سعد از مدینه بشام رفت و او را قبیله بسیاری بود در نوای دمشق و در اینجا بسیاری بودند  
 بر هفت باطایفه از قبیله خود می بود و روزی بی بی دیگر میرفت ناگاه او را از پشت باغی که در  
 همراه او بود تیری زدند و بان تیر کشته شد تا اینجا بود مصنون کلام شیخ ابن حجر **و بلاد**  
 در تاریخش روایت کرده که عمر بن خطاب اشار و کردی خالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصار کشته شدند  
 بکشد پس ایشان را بر تیر زدند و چون کشته شدند بر زبانها انداختند که سعد را چنان کشته و  
**روضا الصفا** مسطور است که سعد بن عباد با ابو بکر بیعت کرد و بشام رفت و کشته شد بعد از  
 مدتی بجز کینه بعضی از بزرگان **و در صحیح بخاری و مسلم و مجمع بین الصحیحین**  
 روایت شده از عائشه که علی ابن ابی طالب بعد از فوت حضرت فاطمه علیها السلام بمصالحه ابو بکر  
 تن در داد و نیز در کتب مذکوره از مسند ابی بکر روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از  
 رسول خدا شش ماه زیست چنانکه سابقا ذکر بیافتم در تبع فک **و در صحیح مسلم و مجمع بین**  
**الصحیحین** نیز روایت شده از تمهیری که گفت بیعت نکردن ازین با ششم بیعت با ششم و نیز  
 سابقا در مطالع نشر که مذکور شد بر روایات علمای معتبره ایشان تخلف نمودن امیر المومنین با سایر  
 اهلبیت رسول و کافری با ششم از بیعت ابو بکر و قصد کردن ابو بکر و عمر سوختن خانه حضرت فاطمه را  
**و صاحب فتنه الاحباب** در کتاب مذکور گفته که اصرار کردند بعضی از اهل سقیفه بنی  
 ساعده در تخلف از بیعت ابو بکر و گفتند بغیر از علی با دیگر بیعت نه خواهیم کرد و **و صاحب**  
**ملل و نحل** نیز در نقل اختلاف مهاجر و انصار در روز سقیفه گفته که بیعت کردند بغیر از فاطمه  
 بنی با ششم و ابوسعیدان از بنی امیه **و ابن ابی الحداد** در شرح تلخ البلاغ چنین گفته  
 که عمر محکم ساخت بیعت ابی بکر را و ان روز شکست زیر را و بر شینه مقدار افتاد و زیر پا کرد و سعد  
 بن عباد را و گفت بکشید سعد بن عباد را و شکست منی جناب من منذ را و ترساید بنی با ششم را که بنا  
 بکنند فاطمه برده بودند **و در مجمع بین الصحیحین** روایت شده از مسند عمر بن خطاب

در حکایتش از رزقیف باین مضمون گفت و دیدم در آن روز بر سر سعد بن عبادہ ایستاد  
کسی از انصار که کشیده تھا سعد را و من گفتم خدا سعد را کشته است **و شارح مقاصد**  
کتاب مذکور در بحث پنجم از امامت چنین گفته که در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیده خراج را نزد علی  
بن ابی طالب رسانده لطیفیت که نقایات از با سناد صحیح روایت کرده اند و مستحکم بر کلام بسیار  
از جانبین و غلطی قلیل از عم و مستحکم بر آنکه آمد علی و داخل شد در جماعت و در حبس که بر جاست  
از مجلس گفت بآل الله فیما سانی و سما و حاصل کلام معنی منقول از حضرت امیر ائمه آفرین خدا  
برستی که از رده ساخت مراد مسدود ساخت شمار اما اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد **و ابن قتیبه**  
شیخ معتبر روایت ایشان در کتاب سیاست در باب امامت ابی بکر گفته که ابا و استماع نمود علی بن  
ابطال از بیعت ابوبکر و بعد ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی را تکلیف بیعت کردند آنحضرت  
گفت انا الحق بهذا الامم منکم لا ابا یحکم و اتم اولی بالبیعة لی و تاخذون هذا الامر  
من اهل البیت عضباً حاصل آنکه من سزاوارترم با امر امامت از شما بیعت نخواهم کرد با شما و حال  
آنکه شما سزاوارترید بر بیعت کردن با من و بجنب حق مارا که اهل بیت رسول خدا ایم از نایبگیرید آنگاه  
بفرمودند له الیوم لید علیک عاداً مضمونش آنکه سخت گیر از برای ابوبکر کار خلافت را  
ماز کند تو فردا یعنی غرض تو همین است که بعد از مردن ابوبکر خلافت را بتو بد **بعد ازین**  
ابن قتیبه گفت که آنحضرت گفت یا علی اقبل قولک و لا ابا یحیه یعنی بعد اتم ای عمر  
که قول ترا قبول نکنم و با ابوبکر بیعت خواهم کرد بعد ازین روایت کرده آنحضرت در آن مجلس  
گفت یا معشای الله! حین لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره الی بیوتکم یعنی  
ای جماعت مهاجرین و انصار من مبر سلطنت و اولی تصرف بودن حضرت رسول خدا را از خانه او بجا  
خود و آنچه را از برای اجماع سند ساخته اند مشغول ابوبکر است که بروایت موضوعه نقل کرده اند  
که در آنوقت او مرض رسول خدا ابوبکر را فرمود تا پیشان زنی فرود کرد و مخفی نمیت که بر تقدیر تسلیم این روش  
باتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر بر و نماز حجتی آنکه در کتب عقاید خود این را مسلم ساخته اند و  
نوشته اند که و یجوز الصلوة خلف کل من و فاجرایس بنا برین پیشانی اصلاً موجب صلاح ابوبکر است

ناید که کمالات و فضایل چه رسد پس چگونه خلافت را که صاحب اختیار بودن در جمیع امور دین و دنیا  
 است بر پیشانی قیاس می توان کرد تا آنکه جمیع علمای اهل بیت با خبر صحیح روایت کرده اند که حضرت  
 رسول خدا امیر کرده تا مردمان نماز گذارند و عایشه دختر ابی بکر از پیش خود مردم را خبر داد که پیغمبر خود  
 تا ابی بکر امانت کند و چون آنحضرت برین اطلاع یافت فی الحال دست بردوش علی نهاده بیرون آمد و  
 ابوبکر را از محراب و زکرده خود نماز گذارد و مود این است آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده  
 باین مضمون که پس یافت رسول خدا در خود خفقی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابوبکر نماز آنحضرت  
 نماز میکرد و یقین حاصل است که هرگاه ابی بکر نماز آنحضرت اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا  
 کرده خواهند بود پس سندی ثابت میشود بر و این هر دو فرقه بسیار عجیب است که پیشمارک ابوبکر با وجود  
 امیر گردانیدن اسامه را بر و دلیل خلافت میتوان شد و خلیفه ساختن رسول خدا امر قطعی علی را در بدین مورد  
 نشاند تا وقت رحلت دلیل امامت آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیده اند که اجماع بر بیعت ابی بکر  
 قشده بهذا در کتب خود مثل مواقف و مقاصد و غیره اعراف کرده اند که در امامت اجماع شرطیت  
 بلکه بیعت یک کس و دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امامت ابی بکر به بیعت عمر و امامت عثمان  
 به بیعت عبدالرحمن بن عوف و چون ایشان جمیع طلبه بنامیه و بنی عباس را امام مغرض الطاعه میدانند لهذا  
 قاضی عضد بعد از ذکر منعقد شدن امامت ابوبکر به بیعت عمر گفته و بهین طریق بیعت یک کس و دو کس  
 گفته اند که از زمان خلفای شش تا این زمان که ما ائمه اکنون انصاف باید داد که هرگاه این همه اختلاف  
 در اصل اجماع شده باشد و در بیعت ابوبکر روایت علمای ایشان و جمیع فرق شیعه اجماع نمیکرد منعقد  
 شده باشد و حال سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابی بکر جزم بمحقق اجماع بهم میرسد  
 و بر تقدیر اجماع ظاهری از قرابت شود با وجود این همه نزاع و جدل و تهدیدات تا بمرتبه که قصد اتش  
 زدن خانه سلاطین میکنند و سعد بن عباد را با نهایت قرب منزلت او در خدمت رسول خدا در زیر  
 پا نرم کنند و مقدور با کمالات قدر امانت رسانند و شمشیر زیر را که با حقا و ایشان از غم و مشقه است  
 بکنند دیگر چگونه کسی را ظن بهم میرسد که جمیع اهل حل و عقدان عصر از حاضر و غایب و در نزد یک از رو  
 خواست و طمع رغبت بی خوف و تقیه بیعت کرده اند حقا که اگر اضلال شیطانی و اصرار بر عاوت بیعت

نباشد با وجود آن همه ایات و احادیث و از برای امامت علی بن ابی طالب و ائمه شکی نیست ایام معصوم  
 اطهر غضب خلافت و آن قبایح صوره از خلفای شنیع عاقل اقتدا بایشان نمیکند و در ده است  
 خود راستی غدا بایم بنیازد و المهدی من مهدی آمده اند **طریق** در کتب فریقین تواتر رسیده که هر یک  
 فرمود که اهل بیت در ضلالت نیستند و بیست قرآن ایشان است و ایشان با قرآن و علی با حق است و حق  
 با علی و تابع ایشان از اهل بخت است چنانکه در اصل ششم تحریر یافت اکنون میگوئیم آیا علی بن ابی طالب  
 در تحلف از بیعت ابوبکر و ابانمودن بر حق بود یا بر باطل اگر بر حق بود ثابت میشود بطلان امامت ابوبکر  
 و اگر بر باطل بود لازم می آید که نبی رسول خدا بر حق نباشد و با مدعی کذب رسول رب العالمین **طریق دوم**  
 در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیت چون با اتفاق اهل جمهور بر دو فرقه فضا از رسول خدا بر امامت  
 ابی بکر واقع نشده و همه محققین اهل خلاف متفقند که بیعت صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام  
 استدلال بر امامت ابی بکر از راه عام فریبی در آمده میگویند چه معنی دارد که اصحاب رسول خدا بعد  
 از آنحضرت در ضلالت افتند و چگونه حق را منظور ندارند و این شبهه بی اصل را از ابطال لایل خود  
 میدانند و در رفع این استبعاد اولاً حدیثی چند از رسول خدا که در کتب معتد ایشان روایت شده  
 تحریر می یابد و بعد از آن توضیح مقام و چگونگی حال می پردازد تا بالکلیه شبهه از میان بر خیزد و حق  
 در نظر آید باب هدایت و انصاف بی شبهه سنگ و دوم جلوه گر آید **چهارم** در جمع بین الصحابه از  
 متفق علیه بخار و مسلم و است کرده از عید آمدن یسرا **پنجم** آنکه سبعا در مجال من معنی  
 فنعوذ بهم ذات الشکال یا قول یا رب اصحابی فقال الله لا کدرتے ما اعدتوا بعد ان قالوا  
 کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیت کنت انت الکفر  
 علیهم و انت حلی کل شئ شهید ان تعدیهم فاعلم عبادک قال فیقال لی فاعلمتم بما لول  
 مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم حاصل آنکه زود باشد که جمعی از است مراد اصحاب مجال کمال  
 جنم اند و اهل کشت و دین می گفته باشند ای پروردگار من ایشان صحابه من اند و در جواب گفته شود تو نمیدانی  
 که اینها چه اعدا کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته بنده صالح یعنی عیسی خواهم گفت تو شاهد حال  
 ایشان چه در وقت بودن من با ایشان و چه در وقت نبودن من بعد از رحلت از دنیا اگر خدا



اینها را بدینشکایتان بنده گان توان پس گفته شود در جواب من که این گروه از اوقات که توان آنها جدا  
 همیشه واپس رانده بودند بر پاشنه های خود یعنی از دین و ملت تو برگشتند و **دیگر** روایت کرده از متفق  
 علیه بخاری و مسلم از انس بن مالک که رسول خدا گفت لیکن علی الحوض رجال من صابغین حتی  
 اذا رأتهم و دفعوا الی دو سیم اختلجوا فلا قولن ای رب اصحابی فیقال لیلا  
 مدد کے مآل احد ثوابك نووی در شرح صحیح مسلم اخبار را با قطع و تفسیر کرده گفته اصحابی در روایت  
 مصنف واقع شده و در بعضی نسخ کبر است و از بنیای نیز ظاهر شود که مراد از اختلاج درین مقام اجتناب و  
 اقطاع است و حاصل معنی حدیث آنکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوثر جمعی از صحابه من تا آنکه چون  
 را به بنیامان متوجه من شوند و بریده شوند از نزد من یعنی ایشان را از نزدیک من دور سازند پس  
 من خواهم گفت ای پروردگار من صحابه منند و گفته خواهد شد در جواب من که تو نمیدانی که ایشان  
 بعد از توجیه احوال کرده اند **دیگر** روایت کرده از عبداللہ بن مسعود که رسول خدا گفت انا فخرکم علی  
 الحوض و لی دفعن الی رجال منکم حتی اذا هوی الیهم انا و لهم اختلجوا و فا قول  
 ای رب اصحابی فیقال انک لا تدرك ما احد ثوابك در لغت عرب فط و فارط کسی را گویند  
 که بیشتر بر سر آب رود و اسباب برداشتن میبایکند و حاصل معنی حدیث آنکه من فارط شمام بر سر حوض  
 و بنسبی من جمعی از شما با مید آب متوجه میشوند تا آنکه چون قصد کنم که ایشان را آب بهم جدا خواهند شد از نزد  
 من پس من خواهم گفت ای پروردگار من اصحاب من اند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احداث نمودند  
 اینها بعد از تو **و نیز روایت کرده** ده یمن مضمون از خدیجه بن الیاس در متفق علیه بخاری  
 و مسلم و یحیی بن زکریا در صحیحین روایت شده از رسول خدا که فرمودین دلی الحوض رجال  
 من امتی یخمدون عنہ فا قول یا رب اصحابی فیقول کاعلم لک بما احد ثوابك انهم  
 ازند و اعلی ابد بارهم القهقصة حاصلش آنکه وارد میشوند بر حوض مردی از امت من پس رانده و  
 خواهند شد از آن گاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت  
 بدینشکایت ترا علم نیست باینچه اینها احداث کرده اند بعد از تو تحقیق که آنها مرد تنگدین و از دین برگشتند  
**دیگر** روایت کرده از صحیح مسلم از مسند عائشه از عبداللہ بن عمر بن عامر بن مضمون که رسول خدا اصحاب

گفت چون مفتوح شود بدست شما خراشهای فارس و روم چگونه خواهد بود عبد الرحمن بن عوف در جواب گفت  
خواهم بود بطریقیکه رسول خدا فرموده است پس رسول خدا گفت تناناً فسنون ثم تتأسدون ثم تتبدلون  
ثم تتباغضون حاصلش آنکه زلفت بدینا خواهید کرد و سدها و عداوت خواهید ورزید یا یکدیگر و از دین خواهند  
برگشت **دیگر** روایت کرده در مسند عائشه از متفق علی باین مضمون که رسول خدا میفرمود که اگر قوم  
ترا بشکر و جالبه عهدی تازه نمی بود من می ترسم که ایشان بدل انگار کنند بر این امر میگویم بخاک کن  
خاند کعبه و او را با زمین هموار میگویم و ذاتاً میگویم در آن اسیر از آن بیرون کرد و دانه و دود در آن  
قرار میدادم یکی شرقی و یکی غربی پس میفرموده او را موافق بنای برایشیم **این مردویه** روایت  
کرده از ابن عباس که گفت بیرون آیدیم من و بنی و علی پس دیدیم باغی انگار هر نفسی علی گفت ای رسول خدا  
چه نیکوست این باغ اسخفت فرمود باغ تو در جنت بهتر است ازین پس از آن گذشته و سجده دیگر رسیدیم  
پس گفت علی چه نیکوست ای رسول خدا این باغ اسخفت گفت حدیقه تو در جنت بهتر است ازین تا آنکه بهفت  
حدیقه گذشته پس گفت رسول خدا یا علی حدیقه تو در جنت نیکوتر است ازین حدیقه و بعد از آن دست  
بر سر و روی و سجده و او را دید دیگرست تا آنکه بلند شد گریه اسخفت پس علی گفت چه چیز میگرداند ترا ای رسول خدا  
اسخفت گفت خدا شاکست فی صد و قوم که بید و نهالک حتی بفقیر و بی نیکی کنایه که در سینه است  
قومی است که بر تو ظاهر نمیشوند تا وقتی که مراد میان نبینند **اختلاف از زم** در سنن ترمذی  
مضمون روایت کرده با حسن از علی بن ابیطالب **و ابن ابی عمیر** نیز همین مضمون روایت  
کرده از انس بن مالک **و در اختلاف** روایت کرده با حسن از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از مدر  
که رسول خدا مر علی را گفت ان الضغائن التي لك في صد و من لا يظلمها لم يقدرها الله تعالى اولئك  
يلعنهم ويلعنهم اللعنون یعنی هر خد باش از کینههای که نسبت بتو در سینه است ای کسی نسبت که ظاهر میکند مگر  
بعد از موت من ایشانند که لعنت میکند خداست علی بر ایشان و لعنت میکند ایشان را لعنت کند گمان پس اسخفت  
گفت پس گفتند حضرت از جنت گریه تو اسخفت فرمود اخبرني جليل انهم يظلمونه ويمنعون  
حقه ويقالون له ويقتلون ولدا و يظلمونهم بعد یعنی خردا و مرا جبر می که بدستیکه اینها  
ظلم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او و خواهند کشت فرزند آن او را و ظلم

خواست که بعد از او بر فرزندان او **و ابن عباس** در مناقب روایت کرده که رسول خدا بعد از علی بن ابیطالب  
 گفت **ان الامه ستعذونکم بعدک** یعنی بدرستی که امت زود باشد که عذر خواهند کرد با تو بعد از من و  
**حمید** در جمع بنی العصمین روایت کرده از صحیح بخاری و مسند النبی بن مالک از زهری که گفت دیدم  
 النبی بن مالک را در حالتیکه میگفت پس گفتیم چه چیز است که ترا می گردانند گفت نمی بینم از اینجا یافته بودم در زمان  
 رسول خدا ام این تازیانه و این هم ضایع شد **و دیگر** روایت کرده از صحیح بخاری از ابی دراد که گفت او را  
 که نمی بینم از امر است حجر خرب که از اینکه نماز میکند **و احط** خواندم روایت کرده با سند از عبد  
 بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسول خدا در حالتی که از مدینه بجانب حوا متوجه گردید پس آنحضرت  
 ایستاد گفت یا رسول الله چیست که آه میکشی آنحضرت گفت ای بن مسعود و لم یبرک لک ای می بد گفتیم  
 یا رسول الله خلیفه تعیین کن آنحضرت فرمود که خلیفه کنم نعمم ابو بکر پس ساکت شد بعد از آن ایستاد باز  
 من پرسیدم آنحضرت باز همان جواب داد گفتیم یا رسول الله مد شخصی را خلیفه گردان آنحضرت گفت که خلیفه  
 کنم نعمم عمر بن خطاب پس ساکت شد و بعد از آن ای دیگر کشید و چون من از سبیلان رسیدم آنحضرت همان  
 جواب داد گفتیم کسی را خلیفه گردان گفت که خلیفه کنم نعمم علی بن ابی طالب آنحضرت گفت آوه و کن  
**تفعلوا ذلک ابداد الله لئن فعلتم لیذخلکم الجنة** چنانکه اطاعت او و نجات او را هرگز نماند و دیگر  
 مخالفت خواهید برداشت بخدا قسم که اگر بخلات او گردن می نهاید و داخل میکرد شمار در جنت پس از احادیث  
 مذکوره ثابت شد که مجروح صحابی بودن از برای نجات کافی نیست و استقامت ایشان نیز مثل مردم دیگر  
 از راه ایمان و عمل صالح است و ایشان نیز مثل انبیا روزگدار از حق و حقه و عباد و بجاه و خواهر  
 دنیا در امان نیستند و بنبر لیه العقبه که بعد از مراحت رسول خدا ام از تو که منافقین صحابه در عقبه که در  
 راه واقع بود قصد رسول خدا کردند و آنحضرت با الهام ربانی دریافت همه آنها را بنجد یثرب بن الیمان که مدار  
 نافذ در دست داشت نمود در کتب فریقین مشهور است و در صحیح مسلم روایت شده از خدیجه بن الیمان که  
 گفت اصحاب عقبه جهاده کس بودند و یثربی ازین روایت حکم کرده بصحبه خلیفه العقبه پس معلوم شد که  
 جمعی از ایشان در فتنه و شقاق و از بنده غلایق افزون بوده اند و هر که فی السجده الطاعی بر اخبار سلف  
 دارد میداند که اکثر قریش با علی بن ابی طالب عداوت داشتند زیرا که خون آباء او را و اقارب بر یک

از ایشان بعضی را بقتل رسانیدند و بعضی را بحدود و عقوبت عوب انهم من الشمس است و لهذا بیا بوده که  
 در میان قبیله کبکبت شدن سکی یادزدیدن شتر به یا ایسی قبیله و فسادهای عظیم بهم رسانیده و عداوت و  
 دشمنی تا قرنهای در میان ایشان بوده و نیز بجاه و ریاست و خواست لذات نفسانی و زخارف دنیوی  
 و تصرف شیاطین در قلوب و غلبه حق و حد و هر زمانی از زمانه سابق و لاحق اکثر آنها بی حرام از راه  
 و می برد و واقع اگر چه دنیا و اغراض نفسانی باشد معویه و عایشه و طلحه و زبیر چرا با علی ابن ابی طالب منز  
 و حال او بر همه ظاهر بود مقتله و فتنه کشند و با قتل این همه قتل و خونریزی شوند و چرا مردم با وجود علی  
 ابن ابی طالب باین چهار رکن فساد بگرفتند و بر سر او بیت رسول خدا و استیلا علی ایشان تنگ کشند حال آنکه  
 در کتب فریقین تواتر رسیده که رسول خدا از برای عمار گفت تعمله الفتنه الباعیه یعنی نکر باطل عمار را  
 میکشد و نیز میگفت ستقال علیا و انت لالم یعنی زد باشد که با علی مقاتله کنی و تو ظالم باشی و بعضی این اسطی  
 گفت همچنانکه من بر سر تنزیل قرآن مقاتله کردم تو بر سر تامل قرآن مقاتله خواهی کرد و نیز فرمود تو مقاتله  
 خواهی کرد با ناکثین و مارقین و فاسطین و نیز در کتب فریقین بطریق تواتر عبارات مختلفه متعارفه المعنی است  
 شده که رسول خدا فرمود امت من بعد از من سهفاده و سه فرقه میشوند و همه ایشان اهل و فرقه الایکفره  
 پس چه استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حب است و فرقه را جلب نفع و طایفه را اطاعت  
 و ساد و زمره را تعلیکه برین دارد که با او بکبریت کنند و بعد از آن عوام ان سالبش به فریب و قهر و غلبه  
 از راه برده کار خلافت ناحق را انتظام دهند همه ایشان اذعان دارند باینکه در حیات حضرت موسی  
 بحج و عیبت چند روز بنی اسرائیل با وجود بارون گوساله پرست شدند و قصد کشتن بارون کردند پس اگر  
 اکثر مردم بسبب اغراض مذکوره بعد از رحلت رسول خدا از علی بن ابی طالب که بمنزله بارون است برترند  
 و با او بکبریت کنند چه استبعاد باشد و قطع نظر از این امور هرگاه نفس خدا و رسول بر امامت علی بن ابی  
 موجود باشد چنانکه بر بنی از آنها نکرده شد و آنحضرت بعض قرانی معصوم است و با تفاق از گذر  
 میراست خود خبر داده باشد بعلوم اهل خلاف دیگر این سخن استبعادات نادیده است چنانکه مستور نیست بر  
 اهل انصاف و احد لایک القوم الطالمین **مکمل** در رفع استبعاد از عدم منازعت امیر  
 المؤمنین بایشان و این را نیز با عقا فاسد خود وین می اندازد بحقیقت خوف اهل بکر و عیسی بینه

اگر خلافت علی بن ابیطالب بود چرا جنگ با ایشان نکرد با کما استخفاف علی و بنی هاشم تمام معاون او بودند  
 هیچ فکر نمیکند که ازین فرار سخن بصورت ایشان بر سر سوزند اینهمی آید که چون آنحضرت استخفاف از همه بود  
 و علی بن ابیطالب و جمعی دیگر از اعیان داشت چرا در شب از قریش فرار نمود و در غار پنهان شد بعد از آن  
 بدین رفت و چرا در حدیبیه بود و علی بن ابیطالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و حج کرده  
 بدین بازگشت و قرار داد که هر که از قریش پناه با آنحضرت آورد با ایشان باز فرستد و در صلح نامه چرا بفرموده  
 مشرکان لفظ رسول الله را حک نمود و چرا در لحد دندان مبارکش شهید شد و برای خبرت ظاهر است که با  
 بیعت جمع صحابه با آنحضرت سبب اتفاق صحابه و اهل شام و چه فتنه بطور آذما و معاویه که در مرتبه از همه بیست تر  
 بود و مشتاقان نگرید تا آنکه بفرموده آن ملعون بر من سبب الملبس رسول و بطلم زیدی دین درین خیر  
 المصلین شهید گشت و دو مان نبوت تا راجع رفت پس دیگر چه استبعاد دارد اگر علی بن ابی طالب  
 سبب قتل اعیان و انصار و حفظ بقای دین و عدم شتمات کفار دست از مقام ایشان باز دارد -

**در کتب الملبس** روایت شده که چون بعلی بن ابیطالب رسید که مردم می گویند چه بود علی را که  
 با بکر و عمر مذمت کردند چنانچه باطله و زیر و عایشه مقابل نمود آنحضرت گفت مرا با نعت پیغمبر مذمت است  
**اول** ایشان نفع است که خداستای از خبر داده که ربانی مغلوب و مقتضای پروردگارین  
 بدینکه من مغلوب و زبون کفارم یاری ده مرا پس اگر شما بگویند نوح مغلوب نبوده مکتوب قرآن نموده اید  
 و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی بعتد باشد و **و هم** ابی هاشم است که گفته و اعتراف کنم  
 و مانند عون من دون الله یعنی شاه میگیرم از شما و از آنچه میخوانید شما از غیر خدا پس اگر میگویند

ادبیه کرده اعتراف نموده پس وصی اولی بعتد باشد و **سوم** سیر خارا و لوط است که بقوم خود گفت  
 لو ان لی بکمه قوه کاشکی مرا بدفع شما قوتی می بود پس اگر میگویند او را برایشان قوت بود تحقیق کافر شدند  
 و مکتوب قرآن نموده اید و اگر میگویند او را قوت نبود پس وصی اولی بعتد است **چهارم** یوسف  
 است که گفت رب السجین احب الی عباد عوفی الیه ای پروردگار من جس و زندان دوست تراست نزد من  
 از آنچه مرا بان دعوت میکنند پس اگر میگویند او را دعوت کرده بودند بغیر مکره ای که خدا بران غضب کند  
 تحقیق که کافر شده اید و دعوت کرده بودند بچیز که خدا بران غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

تحقیق که کافر شده اید و اگر میگویند او را دعوت کرده بودند بغیر مکره ای که خدا بران غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

و می اولی بعذر باشد و **محمد** موسی بن عمران است که گفت فردت منکم لما خفتکم فرار کردیم  
 سن از شما چون ترسیدیم از شما پس اگر میگوئید موسی فرار نمود و از ایشان بی خوف تحقیق کار فرشته اید  
 و اگر میگوئید فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی بعذر باشد **ششم** مردی است که گفت  
 یا بن ام القوم استضعفون و کا و و یقتلون یعنی ای پسر ما در سن قوم مرا ضعیف و زبون  
 یا فتنه و نزدیک بود که مرا بکشند پس اگر میگوئید قوم او را ضعیف ندانست پس کار فرشته اید و اگر میگوئید  
 او را ضعیف دانستند وصی اولی بعذر باشد و **هفتم** محمد است که بفرار فرمود پس اگر میگوئید  
 بی خوف فرار نمود کار فرشته اید و اگر گوئید از خوف بود و چاره یغراز فرار داشت پس انبی اولی بعذر  
 باشد پس برخاستند همه مردم و گفتند ای امیر المومنین حق باشت و قول قول تبت بر علی بن ابی طالب  
 و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان نزد اهل تحقیق گشت **ان الباطل کان زهوقا** **تکلیف** چه  
 در اشاره اجمالی بر بطلان احادیث موضوعه و ادله بر تفقید اهل خلاف به آنکه احادیثی که در تحقیق در مقابل  
 خلفای فتنه و اثبات طریقه خود روایت کرده اند اصلا حمل افتاد نیست و بر امامیه هیچ وجه حجت نمیخورد زیرا که همه  
 تابعین بنی امیه و بنی عباس روایت کرده اند و منتهی می شود روایت شان بجهتیکه از دشمنان حضرت علی بن ابی  
 طالب اند مثل عبداللہ بن عمر که با علی بن ابیطالب بعت کردند چنانکه ظاهر است از اخبار مرد و فرقه یارین  
 و عبدالملک و مردان بعت کرد **حکم** در جمع بین الصحیحین از متفق علی بن عباسی و مسلم روایت  
 از مسند عبداللہ بن عمر مثل بر این مضمون که چون اهل مدینه یزید از امامت خلع کردند عبداللہ بن عمر  
 بعت کرد ششم و فرزندان خود را و ایشان را از شکستن بعت یزید منع کرد و گفت با بعت کرده ایم یزید  
 یعنی یزید بر بعت خدا و رسول و باین چنین مرد عذر نباید کرد و **یکم** روایت کرده از مسند عبداللہ بن  
 عمر از صحیح بخاری که باین مضمون که عبداللہ بن عمر جبیری نوشت بعد الملک مروان و او ابغیت کرد و توان  
 رسیده که عبداللہ بن عمر نزد حجاج رفت و گفت بیار دست خود را تا بعت کنم با امیر المومنین عبد الملک  
 که سن از رسول خدا شنیدم که میگفت هر کس بمیرد و بر و بیعت امامی باشد بر جا نیست مرده است پس حجاج  
 با وجود کفر و نفاق بر دشتم گرفت و گفت و یروز با علی بن ابی طالب بعت نکردی و امر دژ آمده تا با عبد الملک  
 ابن مروان بعت کنی دست من بخار نیست ایک با من بکیر و بیعت کن **یکم** عایشه دقتی از آنرا

عداوت و دشمنی فرو نگذاشت مگر دما آنکه لشکر کشید و با حضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت  
میگردانید **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح پنج البلاغت از ابو مخنف در کتابش  
بان مصنون که بطریق متعدد روایت شده که چون خبر قتل عثمان بجای رسید عثمان را نفرین کرد  
و گفت به کار من عثمان را بکشتن داد بدستی که عثمان بکشته شدن سزاوارتر بود از هر کس چون  
شنید که مردم بحیت باعلی بن ابی طالب کرده اند آزرده و متاسف گشت **و در بعضی** از روایات  
ابو مخنف مندرج است که عایشه بعد از شنیدن خبر بیعت کردن مردم باعلی گفت اگر زمین و آسمان بهم  
می آمد بیعت نمودن من از بیعت باعلی بن ابی طالب بعد از آن گفت عثمان بکشته شد **و دیگر** ابو هریره  
که بواسطه زحارف دینوی از علی بن ابی طالب روگردان شده بمجادیه پیوست و با حضرت امیر قتل کرد  
و کذبش را بر باب حضرت معلوم است و مقتدایان ایشان سران گواهی داده اند **ابن ابی الحدید**  
در بیشتر حش گفته تحقیق که روایت شده از علی بن ابی طالب که گفت بدستی که کذب ناس بر سر خود نهاد  
صلی الله علیه و اله و سلم ابو هریره است **و دیگر** روایت کرده از سفیدان ثورس که از باب حدیث  
اعتبار نمی کنند از اخبار ابو هریره مگر آنچه در باب بیعت دو و زنج است **و دیگر** روایت کرده از ابو جعفر  
اسکانی که او گفته قول ابو هریره بدوخت نزد مشایخ ما چه عمر او را زده بود با و گفت بسیار حدیث  
وضع کرده **حمید** در جمیع بین الصیغین از متفق علیه بخار و مسلم از مسند ابو هریره روایت کرده  
مشبه آنکه عبد الله بن عمر گفت بتحقیق که ابو هریره بسیار حدیث می بندد **و دیگر** روایت کرده از متفق  
علیه بخار و مسلم از مسند عبد الله بن عمر که گفتند بعد از عبد بن عمر که ابو هریره میگوید رسول خدا میفرمود  
امیر مکرده است بقتل کلب صید و کلب شبان امیر مکرده است بقتل کلب نزع بعد از مرد و جواب گفت البته  
ابو هریره رذعی دارد **و دیگر** انس بن مالک که از دشمنی کتمان شهادت روز غدیر کرد و بعد عای انحضرت  
مهر و صند چنانکه گذشت در اصل دوم بر روایت ابن ابی الحدید از واقدی و غیره **روایت**  
کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف شاکر ابو حنیفه و او از ابو حنیفه که گفت ابو هریره و انس بن مالک  
آنچه آنکس بے اعتماد و نیت بر روایت ایشان **و دیگر** عمر القاسم که دین را بدینا فروخت و با حسان  
پیغمبر ده معاویه از اسلام بے نفیشت و قیاس اعمالش در جمیع کتب مذکور است **و دیگر** مغیره بن شعبه

که با حضرت امیر نهایت عداوت می ورزید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که میفرماید ابن شعبه ع را بر منبر کوفه ناسزا می گفت **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را صلها می داد تا اخیر بقتی در حق ع بن ابی طالب روایت کند و از جمله آنها بود عمر و عاص میفرماید بن شعبه و از تابعین نخوده ابن زبیر **دیگر** کعب الاحبار که ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه در حضور عثمان بر سر او زد و گفت بخیر انبیا از دلت بیرون زفته است **ابن ابی الحدید** در شرحش گفته روایت کرده اند جمعی از اهل سیر که علی ابن ابیطالب میگفت بن کعب الاحبار که زاب است و او منحرف بود از انحضرت - **دیگر** سعد بن ابی وقاص که از عداوت با انحضرت بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدا دین پرو حضرت امیر نشد **دیگر** ابو موسی اشعری که بدشمنی نفعی خلافت از انحضرت کرد بفرموده عمر بن عاص **دیگر** سعد ابن مسیب که از دشمنان انحضرت بود مطابق روایت ابن ابی الحدید و غیره و با جمله هر روایتی که ایشان در باب عقیده خود نقل می کنند البته سلسله روایتش از تابعان بنی امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب خالی نیست چنانکه ظاهر است بر صاحب نیرت و بر جمیع ارباب تتبع ظاهر است که معاویه و سایر خلفه بنی امیه بآل رسول چه مایه عداوت داشتند و همواره بر منابر و در جمع خاص و عام سب اهل بیت رسول خدا میکردند و مجین ایشان را قتل و غارت می نمودند و یکس را یارای آن نبود که اظهار فضایل علی ابن ابیطالب کند و هر کس در ذمت انحضرت حد از سب خود و منع میکرد صلها و اگر امهامی یافت و قند اجمع که اظهار عداوتش می کردند بخواه نزد آن ظالمان معز و مکرم و صاحب شوکت و حکومت میگشتند و گوی که منسوب بولائی انحضرت بودند همیشه خایف و مظلوم بسر می بردند و اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت نمیکردند **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که گفت بصحت رسیده که بنی امیه بخواه اظهار فضایل علی را و معاقب می ساختند کسی را که ذاکر و راوی فضایل انحضرت بود تا بمرتب که یکس را اجازت نبود که نام انکس را بر زبان راند **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر که معاویه صد هزار درهم بسمه ابن جنذب داد تا آیه و من الناس من یحیی قوله فی الحکمۃ الدنیا



را که مستقن زمت است و در شان علی روایت کند و این و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء  
 رضات الله را در شان ابن حجر روایت کند و سمره بن جندب قبول کرد پس دو صد هزار درهم داد و او  
 قبول کرد بعد از آن که چهار صد هزار درهم داد قبول کرد و روایت نمود موافق فرموده معاویه **والمکر**  
 روایت کرده در شرحش از علی بن حجر بن ابی سیف مداینی در کتاب احداث که معاویه نوشت بجمال  
 خود تا بکشد را و این فضیل علی و اهل بیتش را پس خطبا در هر جابر منبر به آنحضرت ناسزا میگفتند و معاویه  
 از برای آنحضرت و اهل بیتش روایت میکرد و چون در کوفه شیعه علی بسیار بود و زیاد را بر ایشان شت  
 تا بکشت آنها را در هر جایافت بقبولات عظیمه و نوشته دیگر بجمال خود فرستاد که محبان عثمان و راویان  
 فضیل او را اعزاز و اگر ام کنید و نام او را نام پدر و اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او  
 فرستادند همه را صلوات گرانامه و اطاک و اسباب بسیار داد پس هر که از عثمان فضیلتی روایت میکرد نام  
 او را می نوشت و او را از مقربان می ساخت بعد از آن نوشت بجمالش که بسیار شد فضایل عثمان اکنون  
 مردم را تحریف کنید تا روایت کنند از ابو بکر و سمره و سایر اصحاب پس روایت کردند در مناسبت آنجا  
 موضوعه بسیار که بچیک اصلی و حقیقتی نداشت و آنها را بر سر منابر می گفتند و معلمان را گفتند تا  
 در مکتبها باطفال بیاموزند و آنها را مثل قرآن تعلیم میکردند تا آنکه زنان و دختران و خدمتکاران  
 نیز آموختند و بعد از آن نوشت تا در جمیع بلاد تفحص کند و هر کس بدوستی علی بن ابیطالب و اهل بیت او  
 مشتم باشد خانه اش را خراب کند این بود تجملی از مضمون روایت ابن ابی السحر مد از کتاب مداینی  
 اکنون مایل باید کرد از روی انصاف باید دید که هرگاه در سابق ایام حال برین منوال بود و جمیع  
 روایات معتبر ایشان تابع نبی امیه و دشمن اهل بیت رسول خدا باشد دیگر احادیث و ادعای عقاید ایشان  
 چه اعتبار خواهد داشت **العاقلة تحية الاشارة والله الموفق والمعین خاتمة**  
 در بیان مجملی از معاد بدانکه معاویه عبارت از زنده گردانیدن خدا تعالی خلاق را در روز قیامت از  
 برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و وجودش از راه مستوده قرآنی و اجماع  
 مشکوئیه نبوی و اجماع امت بخوبی که اصلا مشک و شبه در آن راه ندارد و بهیچ وجه قابل تاویل نیست و اگر  
 موجب کفر و نفاق است و بر سر تکلف واجب است که اعتقاد کند و یقین بداند که آخر تزلزل در بنای

آسمان و زمین راه خواب یافت و گسها بنا بر امر الهی در هم نوردیده خواهند شد و کوهها از یکدیگر پاشیده خواهند  
 گشت انگاه خدایتعالی بدینهای همه را چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای بوسیده از یکدیگر پاشیده را باز  
 سیات خواهد بخشید و روح خالق را با بدن بدنها انیشت خواهد داد چنانچه در دنیا داده بود و همه را خست  
 خواهد گردانید زیرا که جمیع این امور ممکن است و آیات سنگینه و احادیث متواتره از وقوعش خبر  
 داده بخو که اصلا قابل تاویل نیست **و نیز باید دانست** که خصوصیات قیامت از صراط  
 و میزان و سنجیدن امهائی اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن خدایتعالی بمقتضای  
 وعده و وعید خود چنانکه فرمود پس بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور  
 و علمان و غیر اینها از محبت بان انسان لذت می برد و دوزخ را بعذاب الیم و دوزخ که مشتمل  
 است بر آتش و زمهریر و نار و عقرب و امثال اینها از مملات و موفیات گرفتار خواهد کرد و جمیع  
 این امور از آیات و احادیث و متحقق است و بهیچگونه قابل تاویل نیست **و دیگر باید دانست**  
 که جمیع که نفس ناطقه مصدر فعل و اعمال اختیار می خود است و رنج و راحت باو عاید می شود و بدن  
 التمت نسبت بانها میخیزد مورد ثواب و عقاب و لذت و الم در حقیقت اوست و بدن التمت از  
 برای وصول لذات و الم پس اگر در مثل بدن اول محذور گردد و بان بدن نفیم بهشت یا عقوبات دوزخ  
 در یاد نظم خواهد بود زیرا که بتبدل و تغیر خصوصیات بدن شخص مبتدل می شود و لهذا شخص در جمیع  
 ایام حیات یک شخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات مبتدل میشود و همواره اجزای این تجلید رفته  
 باهر الهی تازه تازه بدل میآید بان میرسد و از اینجا است که اگر شخصی دیگر را بنا حق کند و بعد از رفته  
 او را بقصد ص رساند در نظر جمیع عقلا نه موت هر چند اجزای بدن آن شخص بسبب تازگی طولی است  
 دیگر بکبر تجلیل رفته باشد و انواع تبدلات بران طارک گشته **و دیگر باید دانست** که مقتضای  
 آیات و احادیث و خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال سنگین و امثال اینها حق است  
 و نفوس در زمان بعد از موت پیش از ظهور قیامت که انرا برنخ گویند موجود اند و در حوز احوال خود  
 لذت و الم بانها میرسد خواه بدن شخص در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه  
 طعمه جانوان گردد و هر چند با وجود مجامع و رست بودن و در قبور مشاهده کردن هیچکس مطلع بر اینها نگردد

زیر که خواست بر عالمی اوراک او صنایع و احوال عالم دیگر نمیتواند کرد و از اینجاست که شخصی که در حضور جمعی خوابیده باشد هر چند صورهای مختلفه و شهرهای معظم و دیارها و کوهها و بنیاد و انواع لذات و عقوبات دریا و چمن از حاضران بر چیزی از اینها مطلع نمیشود و همچنین شخصی خوابیده و او را که در خواب است واقف نمیشود بر آنچه از حاضران بظهور می آید و در حقیقت دنیا عالم خواست نیست تا عالم بعد از موت میسر چه استیقا و دارد اگر در دنیا بر امور واقع در آن عالم اطلاع حاصل نشود و هر چه را عقل مستعد بداند بهر تصور بر که انسانی ناشی میشود و الا نظر بقدره کامله ای که از کتم عدم دلالتی محض اینهمه اشخاص مختلفه بر انواع متقابل و اجناس متباینه را بوجود آورده در نهایت اسانی است و چگونه استیقا و ندارد و در واقع هرگاه انسان با عدم استقلال و ضعف وجود در سر آبی از آفات نظر بصورتی آیه خود اشخاصی تغییرات و تصرفات بظهور می آید و بعضی اراده خود استقامت و زمینها و اصناف موجودات در مثال ظاهر می تواند ساخت و در هر لحظه همه را زایل گردانیده عالمی دیگر تصور نمیتواند کرد پس خدا تعالی که خلاق حقیقی و مصدر تحقیق است و وجودش مبدا جمیع وجودات و قدرش تمام اصل قدرتهاست تصرف و مخلوقات

خود از تغییر و تبدیل و ایجاد و بقا و افناء و غیر اینها چه استعداد باشد ان شاء الله  
 امر اذا اراد شئ ان يقول له كن فيكون فبعثنا  
 الذي بيده ملكوت كل شئ واليه مرجعنا  
 الحمد لله الذي وفقنا لتهتم هذا التأليف  
 ولينالنا الفاعل من اتمامه في يوم الثلاثاء  
 سابع شهر ربيع الثاني في  
 سنة سبع وستين  
 الف محمدي بالله  
 سید

مطبوع شد ثبات سفینه النجات من تألیف حسین علی رضائی تبریزی  
 پنجم ماه جمادی الاول سنه ۱۳۰۰ هجری النبوی ص ۱۰۰ کاپی شده از نسخه



آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

۱۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۲۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۳۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۴۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۵۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۶۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۷۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۸۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۹۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔  
 ۱۰۔ اگر کسی نے کسی عاقل و متدین صاحب دلیلی کو شک و شبہ پیدا کیا تو یہ ایک بڑا گناہ ہے۔













